



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیم

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جغرافیای تاریخی هجرت
امام رضا علیه السلام
از مدینه تا مرو



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

نویسنده:

جلیل عرفان منش

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۱۰	اشاره
۱۱	تأملاتی در منابع و مأخذ
۱۲	از مدینه تا بصره
۱۲	مأموریت به مدینه
۱۲	وداع با رسول اکرم
۱۲	تعیین جانشین و پیشوای شیعیان
۱۳	وداع با اهل بیت
۱۳	آغاز سفر و ملاحظاتی درباره‌ی عزیمت امام به مکه
۱۴	به سوی بصره
۱۵	شرح منازل و مسافتات تا بصره
۱۶	ورود حضرت رضا به نجاج
۱۷	ملاحظاتی درباره‌ی عبور امام رضا از قادسیه (کوفه، بغداد و قم)
۱۸	بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا در بغداد
۱۹	ملاحظاتی درباره‌ی سفر حضرت به قم
۲۰	سیر منازل از نجاج تا بصره
۲۰	ورود حضرت به بصره
۲۱	از بصره تا فارس
۲۱	از بصره تا سوق الاهواز
۲۲	راه کنونی بصره به اهواز

- ۲۲ سوق الاهواز
- ۲۳ ورود امام رضا به اهواز
- ۲۴ رخدادهای اهواز
- ۲۵ نکاتی درباره‌ی اربق و اربک
- ۲۶ ملاحظاتی درباره‌ی عبور امام رضا از شوشتر و دزفول
- ۲۷ قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا
- ۲۷ بقعه امام رضا دیمی
- ۲۸ بقعه‌ی دیگر امام رضا دیمی
- ۲۸ بقعه‌ی سوم امام رضا
- ۲۹ بقعه‌ی شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول
- ۲۹ بقعه‌ی شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر
- ۲۹ قدمگاه امام رضا
- ۳۱ از فارس تا یزد
- ۳۱ به سوی فارس
- ۳۲ راه اهواز به فارس
- ۳۲ سرحدات خوزستان تا شیراز
- ۳۳ راه اهواز به فارس
- ۳۳ راه دیگر
- ۳۳ راه دیگر
- ۳۳ راه اهواز به شیراز
- ۳۳ راه ارجان به شیراز
- ۳۴ راه خوزستان به شیراز
- ۳۴ راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)
- ۳۴ راه شوش به ارجان (بهبهان) اولین ناحیه‌ی فارس

- ۳۴ ورود حضرت رضا به ارجان (بهبهان)
- ۳۵ درباره‌ی ارجان (بهبهان)
- ۳۶ مسیر کنونی اهواز به شیراز
- ۳۷ بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام
- ۳۸ شیراز
- ۳۸ اصطخر
- ۳۹ ابر کوه (ابر قوه)
- ۳۹ آثار تاریخی ابرقوه
- ۳۹ قدمگاه امام علی بن موسی الرضا در ابر قوه
- ۴۰ راه شیراز به کته (یزد)
- ۴۰ راه کنونی شیراز به یزد
- ۴۱ از یزد تا خراسان
- ۴۱ یزد
- ۴۲ عبور امام علی بن موسی الرضا از یزد
- ۴۲ بیابان میان فارس و خراسان
- ۴۳ راه کویر (از یزد به سوی خراسان)
- ۴۴ بررسی قدمگاه‌های امام علی بن موسی الرضا در یزد
- ۴۴ قدمگاه خرائق (مشهدک)
- ۴۵ قدمگاه ده شیر، فراشاه
- ۴۶ ورود حضرت امام رضا به بافران و نائین
- ۴۶ قدمگاه‌های شهر نائین
- ۴۷ ملاحظاتی درباره‌ی ورود حضرت رضا به نائین و قدمگاه‌های این شهر
- ۴۸ ورود حضرت به آهوان
- ۴۹ راه قدیم نائین تا خراسان

۴۹	بررسی راههای کنونی یزد به خراسان
۵۰	راه کویر
۵۱	خراسان
۵۱	اشاره
۵۱	نیشابور
۵۲	ورود حضرت رضا به نیشابور
۵۳	ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور
۵۴	استقبال مردم نیشابور از امام رضا
۵۵	ماجرای چشمه‌ی کهلان در نیشابور
۵۵	قدمگاه نیشابور
۵۶	ماجرای طبابت امام رضا در رباط سعد
۵۷	طوس
۵۸	ورود حضرت به ده سرخ
۵۸	عبور حضرت از کوه سنگ تراشان (کوه سنگی)
۵۸	ورود امام رضا به طوس (نوقان، دهکده‌ی سناباد)
۵۹	راه نیشابور به سرخس
۶۰	سرخس
۶۱	آثار تاریخی سرخس
۶۲	ورود امام رضا به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرت
۶۳	خروج امام علی بن موسی الرضا از سرخس
۶۳	راه قدیمی سرخس به مرو
۶۳	مرو
۶۵	راه کنونی مشهد به سرخس و مرو
۶۵	حکومت عباسیان در مرو

۶۶	ورود حضرت رضا به مرو
۶۶	ولایتعهدی
۶۶	طراح ولایتعهدی
۶۷	پیشنهاد خلافت
۶۹	مراسم ولایتعهدی
۷۰	دستخط امام بر عهد نامه‌ی ولایتعهدی
۷۱	دعای باران
۷۱	مخالفان ولایتعهدی
۷۲	برپایی نماز عید
۷۳	ملاحظات پیرامون ماهیت ولایتعهدی و شهادت حضرت
۷۵	بررسی چند موقعیت
۷۵	دوران بحران و طرح اندیشه‌ی اولیه‌ی ولایتعهدی (خلافت)
۷۵	دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعدیل
۷۶	ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا)
۷۸	یادداشتها
۷۸	مسیر راه مکه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسه
۷۹	مسیر راه مکه تا بصره
۸۰	مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره
۸۰	راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان
۸۰	متن کامل عهدنامه ولایتعهدی
۸۳	پاورقی
۱۰۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو / عرفان منش جلیل مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی انتشارات، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ۲۷۱ ص: مصور، نقشه (بخشی تا شده. شابک: ۴۵۰۰ ریال؛ ۱۱۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۳۳۰۰۰ ریال: چاپ ششم؛ ۲۸۰۰۰ ریال چاپ پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۹۵-۹: یادداشت: چاپ سوم ۱۳۸۲. یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه ص [۲۰۵] - ۲۳۶؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳؟ - ۲۰۳ق. موضوع: ایران - فرهنگ جغرافیائی موضوع: ایران - جغرافیای تاریخی شناسه افزوده: بنیاد پژوهش‌های اسلامی رده بندی کنگره: BP۴۷/ع۴ج۷ ۱۳۷۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۲۶۶

مقدمه

اشاره

یکی از مقاطع مهم تاریخ سیاسی اسلام و زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. این موضوع به دلیل اهمیت و سؤال انگیز بودنش توجه بسیاری از مورخان قدیم و جدید را به خود جلب کرده و تا کنون کتابهای بسیاری را به خود اختصاص داده است. [۱]. آنچه در این تحقیق مورد بررسی و دقت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون از آن جا عبور کرده و یا در آن جا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مرو بود. مسیری که مأمون تأکید داشت حضرت رضا علیه السلام را از آن عبور دهد، یکی از راههای متداول آن زمان به شمار می‌رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالت‌های فارس و خراسان می‌گذشت و به مرو ختم می‌شد. راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینه السلام (بغداد) می‌رفت و سپس از آن جا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مرو منتهی می‌شد. این خط سیر اخیر از سه شهر حساس: کوفه، بغداد و قم می‌گذشت. شهر کوفه مرکز تجمع شیعیان و پایگاه علویان محسوب می‌شد و همواره شاهد قیامها و نهضت‌های علویان بر ضد حکام بنی امیه و بنی عباس بود. بغداد در زیر [صفحه ۱۰] سیطره‌ی عباسیان متعصب و مخالفان سیاسی مأمون اداره می‌شد، و در کشمکش‌های سیاسی و خاندانی میان مأمون و برادرش امین تبدیل به کانون توطئه بر ضد مأمون شده بود. شهر قم، از معدود شهرهای ایران به شمار می‌رفت که دارای تمایلات شیعی بود و محبت به خاندان علی بن ابی طالب در آن موج می‌زد. از این رو مسیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. بررسی جغرافیای تاریخی هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به گونه‌ای که به تفصیل و با طرح جزئیات حوادث، شهر به شهر، منزل به منزل به شرح آن خواهیم پرداخت خود به تنهایی نمایانگر ماهیت ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام است و به اعتقاد نگارنده، ترسیم جغرافیای تاریخی عزیمت امام رضا علیه السلام و حوادثی که در طول این سفر رخ داده یکی از دلایل روشن ماهیت ولایتعهدی است که به بسیاری از پرسشها و سوء تعبیرها درباره‌ی پذیرش آن از سوی امام علیه السلام خاتمه می‌دهد. امام رضا علیه السلام در طول این سفر همواره دست به اقداماتی زد که مآلاً به افشای اهداف مأمون از طرح ولایتعهدی و اعلام مواضع خود نسبت به پیشنهاد مأمون انجامید. این

اقدامات از همان ابتدای سفر آغاز شد و در طول سفر هر گاه که فرصت مغتنم بود ادامه می‌یافت تا هنگامی که حضرت به مرو رسید. مواضع امام بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی شدت بیشتری به خود گرفت، سرانجام منجر به شهادتش شد.

تأملاتی در منابع و مآخذ

۱- یکی از نقایص مهم منابع تاریخ زندگانی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام عدم توجه به عنصرهای «زمان»، «مکان» و «ترتیب حوادث» است. متأسفانه این اشکال در اکثر منابعی که در تحقیق حاضر مورد بررسی و یا بهره‌برداری قرار گرفت، مشاهده شد. باید اعتراف کرد که اکثر منابع تاریخ زندگانی ائمه‌ی علیهم‌السلام، «تاریخ شفاهی» است که به صورت مکتوب نگارش یافته و فاقد ویژگیهای «تاریخ علمی» است. به همین دلیل شیوه‌ی نگارش بسیاری از مورخان قدیم و جدید، نگارش روایی است که عمدتاً به شرح وقایع و یا حادثه‌نگاری محدود می‌شود. از این رو بسیاری از روایتهای فاقد [صفحه ۱۱] جنبه‌های «زمانی» و «مکانی»، هستند. به طوری که بسختی می‌توان تشخیص داد حادثه‌ها در کجا و در چه زمانی روی داده‌اند. ترتیب حوادث، جلو و به دنبال بودن آنها و نیز تأثیر متقابل ماجراها بر یکدیگر از جمله مواردی است که به ندرت مورد توجه واقع شده است. این نقایص در بررسیهای تاریخی، محقق را با ابهامات و معضلات فراوانی روبرو می‌سازد و مورخ را از دریافت شرایط و سایر جنبه‌های تاریخی و عناصر مؤثر بر حوادث بازمی‌دارد. ۲- به علاوه در منابع تحقیق حاضر، به جز معدودی از آنها، غالب منابع فاقد «نگرش همه‌جانبه» به حوادث می‌باشند و اصولاً کمتر به تجزیه و تحلیل حوادث پرداخته‌اند. از تناقضات تاریخی به سادگی عبور کرده‌اند و در جایی که نیاز به شرح و توضیح و تحلیل است با کلی‌گویی گذشته و از ذکر شرایط و یا عناصر مؤثر بر شکل‌گیری ماجراها کمتر سخن به میان آورده‌اند. ۳- یکی دیگر از اشتباهاتی که در منابع و مآخذ این تحقیق ملاحظه می‌شود، عدم توجه به جغرافیای طبیعی و سیاسی مناطق و شهرهایی است که در مسیر عبور حضرت امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام واقع شده است. مثلاً بعضی خط سیر حرکت امام رضا علیه‌السلام را از شهر و منطقه‌ای ذکر کرده‌اند که هیچ تناسبی با مسیر راههای متداول آن زمان نداشته و اصولاً با مسیر جغرافیایی طبیعی راهها و شهرها در تناقض است. این گونه اشتباهات، متأسفانه مأخذ نقل مورخان جدید نیز شده که عمدتاً ناشی از فقدان آگاهیهای جغرافیای تاریخی است. ۴- پاره‌ای مورخان قدیم و به تبع آنها مورخان جدید بدون توجه و در نظر گرفتن موقعیتهای سیاسی مذهبی شهرها گزارشهایی از عبور و یا توقف علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ثبت کرده‌اند. این گزارشها علاوه بر این که به لحاظ جنبه‌های تاریخی با اغلاط و تناقضات فراوان روبروست و مورد تأیید منابع معتبر تاریخی نیست، با مسیری که مأمون به تصریح منابع موثق برای عبور حضرت رضا علیه‌السلام تعیین کرده بود نیز مغایرت کامل دارد و فاقد پایه و اساس منطقی است. ۵- برخی از کتابهای تاریخی، خصوصاً منابع تاریخ محلی، از قدمگاهها و توقفگاهها و یا مساجدی در شهرهای مختلف ایران نام برده‌اند که امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام در آن اماکن توقف داشته و یا نماز گزارده است. این اماکن [صفحه ۱۲] علی‌القاعده مربوط به همان سفر حضرت از مدینه به مرو بوده ولی بعضی از آنها در شهرهایی واقع شده‌اند که محل عبور امام علیه‌السلام نبوده است. به عنوان مثال: «هشت قدمگاه» در منطقه‌ای، منسوب به حضرت رضا علیه‌السلام ثبت شده که اساساً واقعیت تاریخی ندارد و عمدتاً منشأ آنها خواب و یا رؤیا است. این اماکن منحصرماً مربوط به مسیر آن حضرت از ایران است و در سایر کشورهایی که در خط سیر حضرت قرار گرفته‌اند مشاهده نشده است. وجود این اماکن - هر چند ساختگی - اگر چه نمایانگر میزان عشق و علاقه‌ی مردم ایران به خاندان عصمت و طهارت است ولی نمی‌تواند دستمایه‌ی مناسبی برای تعیین مسیر عبور حضرت رضا علیه‌السلام - آن چنان که پاره‌ای از کتب به آن تکیه کرده‌اند - باشد و تنها در صورت وجود اعتبار و سندیت تاریخی است که قدمگاهها می‌توانند راهنمایی تعیین‌کننده باشند. ۶- علاوه بر این اماکن ساختگی، حوادثی را نیز در برخی از تذکره‌ها و مناقب به علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام نسبت داده‌اند که کاملاً جنبه‌ی افسانه‌ای و غیر تاریخی دارد. متأسفانه برخی از این خطاهای

تاریخی به طور غیر محققانه ای دستمایه‌ی برخی از نویسندگان جدید شده است و چنانچه به اهتمام معدود مورخان معاصر آثار ارزشمندی پیرامون زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تألیف نشده بود، این گونه کتب، تا نسله‌ها در حافظه‌ی دوستداران و شیعیان آن حضرت علیه السلام باقی می ماند. [صفحه ۱۳]

از مدینه تا بصره

مأموریت به مدینه

هنگامی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم [۳] از سوی مأمون مأموریت یافتند تا [صفحه ۱۴] علی بن موسی الرضا علیه السلام را به مرو آورند، امام علیه السلام در مدینه بود. حضرت رضا علیه السلام همچون پدر بزرگوارش امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه اقامت داشت (این که منزل امام علیه السلام در کدام، محله از محله‌های شهر مدینه الرسول بوده منابع، اطلاعات چندانی به ما نمی دهند). رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم، به منزل امام علیه السلام رفتند و نامه‌ی مأمون را به حضرت تسلیم کردند. امام علیه السلام با فرستادگان مأمون سخنی نگفت و با کراهت نامه را خواند و بناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و آماده‌ی سفر شد. [۳] در اولین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیت پذیرش ولایتعهدی را آشکار ساخت مثل صحنه‌ی دردناک وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله، تعیین جانشین بعد از خود و کیفیت وداع با اهل بیت خود.

وداع با رسول اکرم

شیخ صدوق به سند خود از محول سیستانی نقل می کند که چون قاصد مأمون برای احضار حضرت رضا علیه السلام از خراسان به مدینه وارد شد من در مدینه حضور داشتم، حضرت برای وداع با مرقد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد آستانه‌ی مقدس شد. چندین مرتبه به مرقد آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و وداع کرد و سپس بازگشت و هر [صفحه ۱۵] بار که نزدیک ضریح می آمد با صدایی بلند می گریست. من به حضور آن حضرت علیه السلام شرفیاب شدم، سلام کردم و او را (به خاطر) طلب کردن مأمون به خراسان تهنیت گفتم. آن حضرت فرمود: من را واگذارید، همانا از جوار جد بزرگوارم صلی الله علیه و آله بیرون می روم و در غربت رحلت می کنم و در کنار قبر هارون دفن خواهم شد. محول سیستانی می گوید: تا خراسان آن بزرگوار را مشایعت کرده، همراه وی بودم تا این که در طوس وفات یافت و او را نزد هارون دفن کردند. [۴]. مسعودی نیز در اثبات الوصیه و ابن شهر آشوب در المناقب این روایت را به نقل از محمد بن عیسی نقل کرده اند. [۵].

تعیین جانشین و پیشوای شیعیان

حضرت رضا علیه السلام از آنجا که سرانجام این سفر را می دانست، فرزندش جواد علیه السلام را که در آن زمان کودکی چند ساله بود به هنگام وداع با جسدش به مسجد النبی برد، حضرت جواد علیه السلام قبر مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفت، امام رضا علیه السلام فرمود: ای رسول خدا، من او را به شما سپردم. حضرت جواد علیه السلام عرض کرد ای پدر، به خدا قسم که به جانب خدا می روی. سپس حضرت رضا علیه السلام به تمامی و کلا و اصحاب خود فرمود: سخنان او را گوش کنید و امر او را اطاعت نمایید و ترک مخالفت وی کنید. و نزد ثقات اصحاب خود تصریح بر امامت او فرمود و به آنها [صفحه ۱۶] شناساند که حضرت جواد الائمه جانشین و قائم مقام اوست. [۶]. حدیقه الرضویه یکی از محدود تذکره هایی است که می نویسد: حضرت بعد از وداع با قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به روضه‌ی جداهش حضرت صدیقه‌ی زهرا علیها السلام مشرف شد و درد دل‌های

خود را به آن حضرت عرض کرد. [۷].

وداع با اهل بیت

امام علیه‌السلام هنگامی که قصد خارج شدن از مدینه را کرد، دستور داد اهل بیت و خاندان وی در اطراف ایشان گرد آمدند، آنگاه فرمود: بر من بگریید تا صدای شما را بشنوم. [۸] گریه کردن بر مسافری که به سفر می‌رود امری غیر متعارف، اما این که امام چنین دستوری می‌دهد، قصد آن دارد که به اهل بیت خود بگوید من دیگر از این سفر باز نخواهم گشت. این موضوع را مسعودی در اثبات الوصیه و ابن شهر آشوب در المناقب به تصریح بیان کرده‌اند. آن دو به نقل از محمد بن عیسی روایت کرده‌اند که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هنگامی که خواستند مرا از مدینه بیرون برند من اهل و عیال خود را گرد آوردم و به آنها امر کردم بر من گریه کنند تا من گریه و زاری آنها را بشنوم، سپس از آنها جدا شدم و دوازده هزار دینار برای آنها گذاشتم. پس فرمود: من به سفری می‌روم که دیگر به جانب اهل و عیال خود باز نخواهم [صفحه ۱۷] گشت. [۹].

آغاز سفر و ملاحظاتی درباره‌ی عزیمت امام به مکه

منابع اولیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده‌اند. [۱۰] با این وجود برخی از منابع بخصوص تذکره‌های متأخر می‌نویسند: حضرت ابتدا به مکه رفت و در این سفر امام جواد علیه‌السلام نیز همراه ایشان بود، امام علیه‌السلام با خانه‌ی خدا وداع کرد و سپس از مکه به سفر ادامه داد. مسند الامام الرضا علیه‌السلام به نقل از راوندی در الخرائج می‌نویسد: امام رضا علیه‌السلام با همراهان خود وارد مکه‌ی مکرمه شد و خانه‌ی خدا را زیارت کرد و با اهل بیت وداع نمود. محمد بن میمون گوید: من در مکه با آن جناب بودم و پیش از آن که به طرف خراسان حرکت کند عرض کردم تصمیم دارم به مدینه برگردم نامه‌ای برای فرزندان ابوجعفر علیه‌السلام بنویس تا با خود ببرم. حضرت رضا علیه‌السلام تبسمی فرمود و نامه را نوشت، من نامه را به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم [... ۱۱]. شیخ مفید نیز در الارشاد بدون تأکید بر عزیمت امام رضا علیه‌السلام از مدینه به مکه در سفر تاریخی‌ای که آن جناب به خراسان داشت به نقل از مسافر روایت می‌کند که من خدمت حضرت رضا علیه‌السلام در منی بودم، یحیی بن خالد از آن جا عبور کرد در حالی که سر و روی خود را از غبار پوشانده بود، حضرت فرمود: این بیچاره‌ها نمی‌دانند، امسال چه بر سرشان خواهد آمد، سپس فرمود: از آن شگفت تر من و هارون [صفحه ۱۸] مانند این دو هستیم (دو انگشت خود را به هم چسبانید) یعنی من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد. مسافر گوید: به خدا من معنی سخن آن حضرت را نفهمیدم تا وقتی که حضرت را در کنار هارون دفن کردیم. [۱۲]. اگر گفته‌ی شیخ مفید را در این باره بپذیریم، زمانی که حضرت در سفر حج بود، بنابر آنچه مسافر از حضرت نقل می‌کند که من و هارون در کنار هم دفن خواهیم شد، معلوم می‌شود که هنوز هارون در قید حیات بوده است، بنابراین با توجه به مرگ هارون در سال ۱۹۳ و هجرت امام علی بن موسی علیه‌السلام از مدینه به مرو در سال ۲۰۰ قطعاً این روایت مربوط به آن سفر نیست. [۱۳]. معتبرترین منبعی که از وداع آن حضرت با خانه‌ی خدا روایت می‌کند، شیخ صدوق است که می‌نویسد: حضرت برای طواف بیت الحرام به مکه رفت و فرزند برومند خود جوادالائمه را که شش سال داشت با خود به همراه برد. موفق غلام آن حضرت، حضرت جواد علیه‌السلام را وری دوش خود گذاشت و در حرم طواف می‌داد. چون حضرت جواد علیه‌السلام به حجر اسماعیل رسید از دوش موفق به زیر آمد، آن جا نشست و اشک از دیدگان وی جاری شد، مدتی گریست، موفق عرض کرد، قربانت شوم برخیز، گریه بس است. حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: موفق از این جا حرکت نکنم تا آن گاه که خدا بخواهد. موفق خدمت امام رضا علیه‌السلام رفت و جریان را عرض کرد. [صفحه ۱۹] حضرت رضا علیه‌السلام گریان نزد فرزندش آمده او را در آغوش گرفت و سر و سینه‌اش را بوسید و فرمود: نور دیده‌ام چرا این قدر گریه و

زاری کرده‌ای، حضرت جواد علیه‌السلام گفت: چگونه خود را تسلی دهم در حالی که می‌بینم شما آن چنان با خانه‌ی خدا وداع می‌کنی که گویا دیگر مراجعت نخواهی کرد و من یتیم خواهم شد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ای فرزند دل‌بندم به قضای الهی راضی شو و در هر پیشامدی صابر و شکیبیا و خرسند و شادمان باش، آنگاه هر دو در آغوش هم گریستند و با هم وداع کردند. حضرت جواد به مدینه و حضرت رضا علیه‌السلام به سوی خراسان حرکت کردند. [۱۴]. این گفته‌ی شیخ صدوق درباره‌ی حضور حضرت جواد علیه‌السلام با آنچه راوندی در الخرائج در روایتی که از محمد بن میمون نقل می‌کند «من نامه‌ی حضرت را از مکه به مدینه بردم و به حضرت جواد دادم.» اختلاف دارد و معلوم می‌شود در آن هنگام حضرت جواد علیه‌السلام در مدینه به سر می‌برده است. علاوه بر این اختلاف، به لحاظ جغرافیای راههای متداول آن زمان عزیمت امام علیه‌السلام به مکه در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است و برابر آنچه ابن خردادبه در المسالک و الممالک و قدامه بن جعفر در کتاب الخراج و یعقوبی در البلدان و ابن رسته در الاعلاق النفیسه که به ترتیب در سالهای ۲۹۰، ۲۷۸، ۲۶۶، ۲۵۰ ه. ق تألیف شده‌اند می‌نویسند: از مدینه تا مکه ۲۸۶ میل، برابر ده منزل راه است که این مسافت در مسیر مخالف راه مدینه به مرو است. [۱۵] صرفنظر از این ملاحظات، بنابر گزارشهای تاریخی، مأمون اصرار داشت حضرت را از مدینه به سوی بصره و فارس و سپس به سوی مرو (خراسان) حرکت دهد و یکی از دلایل مهم این تصمیم اوضاع سیاسی حاکم بر بعضی از [صفحه ۲۰] شهرها بود. مأمون سفارش مؤکد داشت که حضرت را از مدینه به سمت کوفه و قم عبور ندهند زیرا در این خط سیر، علاوه بر شهرهای کوفه و قم پایگاه شیعیان بود، شهر بغداد نیز در مسیر این راه به سمت ایالت جبال و قم قرار داشت که اهمیت آن به لحاظ سیاسی کمتر از دو شهر یاد شده نبود. در دو شهر کوفه و قم شیعیان پایگاه محکمی داشتند و نوعاً نسبت به سفر اجباری امام رضا علیه‌السلام واکنش نشان می‌دادند، و بغداد نیز با توجه به این که مرکز تجمع و پایگاه عباسیان متعصب و مخالف با سیاستهای مأمون مبنی بر خارج کردن خلافت از دودمان آل عباس و انتقال آن به آل علی علیه‌السلام بود، شهر بی‌خطری از دیدگاه مأمون به حساب نمی‌آمد. شهر مکه نیز به لحاظ سیاسی در آن زمان و مقارن بودن با شورش علویان بر ضد مأمون از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیه‌السلام معروف به «دیباج» و حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی علیه‌السلام معروف به «ابن افطس»، در سال ۲۰۰ ه. ق قیام کردند. دیباج در مکه و نواحی حجاز قیام کرد و خود را امیرالمؤمنین خواند و ابن افطس نیز که در مدینه ظهور کرد قیام خود را به سوی مکه کشاند و هنگامی که مردم در منی بودند به آنها پیوست و امیرالحاج داود بن عیسی بن موسی هاشمی در نتیجه‌ی قیام او فرار کرد. [۱۶] پر واضح است که سفر امام رضا علیه‌السلام به مکه در شرایطی که با اجبار برای پذیرش ولایتعهدی عازم مرو بود، به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مأمون و دستور وی به فرستادگانش می‌باشد. در نهایت به نظر نگارنده سفر امام رضا علیه‌السلام از مدینه به سوی مرو در مسیر مکه به لحاظ جغرافیای راه، اوضاع سیاسی، و نیز از حیث تزلزلی که در روایات [صفحه ۲۱] دیده می‌شود چندان قرین صحت نیست. [۱۷].

به سوی بصره

مبدأ هجرت تاریخی امام رضا علیه‌السلام مدینه و مقصد آن مرو بود به گونه‌ای که شرح آن رفت، مأمون فرستادگان خود را مکلف کرده بود که حضرت را از راه بصره [۱۸] حرکت دهند. قبل از بررسی جغرافیای راه مدینه تا بصره لازم است اطلاعاتی درباره‌ی بصره دریافت کنیم، تا علت مسیر حرکت امام علیه‌السلام از این شهر و نیز ماهیت پذیرش ولایتعهدی روشنتر شود. بنای شهر بصره در سال ۱۴ هجری در زمان خلیفه‌ی دوم نهاده شد، بلاذری (۲۹۷ - ۱۹۸) در فتوح البلدان می‌نویسد: چون عتبه بن غروان در خدیبه فرود آمد به عمر بن خطاب نامه نوشت که مسلمانان را جایی باید تا زمستان را در آن گذرانند و چون از جنگ باز آیند در آن جا بیاسایند. عمر پاسخ داد که سپاهیان را همه در یک جا گرد آور و چنان کن که آن جای نزدیک آب و چراگاه باشد و آن را بهر

من نیز در نامه‌ای وصف کن. عتبه نوشت: من زمینی یافته‌ام بر درخت بر کرانه‌ی صحرا و نزدیک علفزار، نزدیک آبشخورها و چراگاهها و بیشه‌ها و فرمان داد که عتبه مردمان را در آن سرزمین منزل دهد. وی مسلمانان را بدان جای آورد، خانه‌ها از نی بنا نهادند و عتبه مسجدی هم از نای بساخت و این همه در سال چهارده هجری بود. [۱۹] از آن پس [صفحه ۲۲] هنگامی که مسلمانان به جنگ می‌رفتند آن نای‌ها (خانه‌ها) را برچیده، در هم می‌پیچیدند و به کناری می‌نهادند، تا از جنگ باز آیند، آنگاه خانه‌ها را از نو می‌ساختند و حال چنان بود تا مردم مکانهای خویش برگزیدند و خانه‌ها (از خشت و گل) بساختند. [۲۰]. بصره توسط حاکمانی منتخب از سوی بنیانگذار آن اداره می‌شد و پس از او عثمان خلیفه‌ی سوم در این شهر صاحب پایگاه شد و سپس معاویه و خلفای بنی امیه و آنگاه بنی عباس ولایت داران این شهر (بصره) را تعیین می‌کردند و به طوری که در تاریخ مشهور است، این شهر محل تجمع عثمانیان بود. [۲۱] در حوالی این شهر، شهری مرسوم به شق عثمان وجود داشت که نوادگان عثمان در آن موطن داشتند [۲۲] و در این شهر شیعیان پایگاهی نداشتند. [۲۳]. در زمان امامت علی علیه‌السلام بصره توطئه بود. جنگ جمل در بصره روی داد و علی علیه‌السلام در سال سی و شش هجری هنگامی که وارد بصره شد، در خطبه‌ای طولانی اهل بصره را ملامت کرد و فرمود: ای اهل سببخه (محللی است در بصره) اخلاق شما از مردم پست، و اعمال شما ناچیز، و دین شما تلخ و شور است. حضرت مکرر اهل بصره را مذمت کرد. [۲۴]. از سویی دیگر در سالهای مورد بحث، در آتش خشونت زید بن موسی علیه‌السلام [صفحه ۲۳] می‌سوخت [۲۵] و این در حالی بود که حضرت رضا علیه‌السلام با صراحت از اقدام برادرش اظهار ناخشنودی می‌کرد. [۲۶] با توجه به این حادثه و همچنین سوابق تاریخی این شهر تصویر روشنی از علت انتخاب بصره در مسیر حرکت امام رضا علیه‌السلام توسط مأمون به دست می‌آید. [۲۷].

شرح منازل و مسافتات تا بصره

منابع جغرافیایی و کتابهای مسالک و ممالک قدیم شرح مستقلی از منزلگاههای میان مدینه تا بصره ذکر نکرده‌اند، امام از اطلاعاتی که ذکر مسافتات و منازل میان مدینه و کوفه و کوفه به بصره ارائه می‌دهند می‌توان به منازل و مسافتات میان مدینه تا بصره پی برد. در تلاقی راههای مذکور «معدن نقره» منزلگاهی است که از آن جا سه راه جداگانه به مدینه، کوفه و بصره وجود دارد، ما ابتدا منازل و مسافتات میان مدینه تا معدن نقره و سپس از آنجا تا بصره را ذکر می‌کنیم. ابن رسته در الاعلاق النقیسه منازل میان مدینه تا معدن نقره را چنین شرح می‌دهد: ۱- از مدینه تا «رکابیه» (Rikabiya) ده میل است. ۲- از رکابیه تا «طرف» (Tarf) (Tarf) پانزده میل است و آن منزلگاهی است که در ایام حج جمعیت زیادی در آن گرد می‌آیند و آب آشامیدنی آنها بارانی است که در آبگیرها جمع می‌شود. [۲۸]. ۳- از طرف تا «سقره» (Saqara) هفت میل است. ۴- از سقره تا «بطن النخل» (Batn-an-Nakhl) پانزده میل است و آن منزلگاهی [صفحه ۲۴] است پر جمعیت و پر نعمت، دارای نخلستانها و مزارع بسیار که آب آشامیدنی آن از قنوات است و چاه در آن جا کم عمق است و در پنج ذراعی آب ظاهر می‌شود، این سرزمین شتراری بود که بعد از اسلام، مصعب بن زبیر در ایام خلافت برادرش آن را آباد نمود. [۲۹] راه از بطن النخل تا «مکحولین» (Mokhalin) ادامه می‌یابد و از آن جا به «حصین» (Husain) می‌رود. [۳۰]. ۵- از حصین تا «عسیله» (Osaila) سیزده میل است، عسیله منزلگاهی است کم آب، [۳۱] تنگ و باریک که آب آشامیدنی آن از ۵ حلقه چاه آب تأمین می‌شود. ۶- از عسیله [۳۲] تا «محدث» (Mohaddeth) بیست و هشت میل است. محدث جایی است کم آب که [۳۳] استراحتگاه شبانه‌ی عسیله می‌باشد. ۷- از محدث تا «معدن نقره» (Madin-Naqira) ده میل [۳۴] و آن منزلگاهی است که بدویان بسیاری در آن ساکنند. آب شرب آنها از چاه هاست ولی اندک است. [۳۵]. همان طور که اشاره شد معدن نقره منزلگاهی است که در مسیر چند راه قرار گرفته است و از آن جا راه به سمت مکه، بصره، کوفه ادامه می‌یابد. ما مسیر راه را به سوی بصره ادامه می‌دهیم. اصطخری در مسالک الممالک

می‌نویسد: از بصره به مدینه هژده (هیجده) مرحله باشد و به معدن نقره راه کوفه و بصره به هم افتد. [۳۶]. جیهانی در اشکال العالم می‌نویسد: راه بصره از آن جا (مدینه) هیجده منزل [صفحه ۲۵] است و نزدیک معدن نقره با راه کوفه می‌پیوندد. [۳۷] این رسته نیز در الاعلاق النفیسه می‌نویسد: هر کس بخواهد راه نجاج (منزلگاهی است در مسیر راه بصره) را طی کند باید همان راه کوفه تا مکه را بیامد و هر کس بخواهد می‌تواند از راه مدینه نیز برود و از جاده‌ی کاروان رو هم مسیر است، پس کسی که می‌خواهد از راه مدینه برود باید از نجاج به «عیون» رود سپس تا «عناب» (Anab) و از آن جا تا معدن نقره سپس تا عسبله پیش برود و تا به راهی که از برای مدینه وصف کردیم برسد. در معدن نقره راه مردم بصره و کوفه به هم می‌پیوندد. با توجه به این ملاحظات چنانچه از معدن نقره بخواهیم به سمت بصره حرکت کنیم باید از معدن نقره به سوی عناب و از آن جا به سمت عیون و از آن جا به سوی نجاج برویم. [۳۸] نجاج در دو بیست و شصت و دو میلی بصره است [۳۹] و از آن جا تا بصره شش منزل است. [۴۰].

ورود حضرت رضا به نجاج

مسند الامام الرضا علیه السلام می‌نویسد: امام همام رسول الله از قادسیه بیرون شد و از طریق بادیه به طرف بصره حرکت کرد و پس از چندی به ناحیه‌ی نجاج رسید. نجاج بر وزن کتاب نام دهکده‌ای است در کویر بصره که به آن نجاج بنی عامر بن کریز گویند و این قریه یکی از منازل حاجیان بصره است. یاقوت حموی در معجم البلدان گفته است: نجاج در ده منزلی بصره قرار دارد و در این ناحیه جنگی بین بکر بن وائل و تمیم روی داد که بر اثر آن تمیمیان پیروز شدند و آب نجاج را عبدالله بن عامر بن کریز استخراج کرد، و در آن کشت و زرع نمود و نخلستانها ایجاد کرد. [۴۱] شیخ صدوق در روایتی از ابو حیب نجاجی ورود حضرت را به نجاج چنین شرح می‌دهد: [۴۲]. [صفحه ۲۶] ابو حیب نجاجی گوید: در عالم رؤیا دیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به نجاج تشریف آورد، و در مسجدی که حجاج فرود می‌آیند وارد شد. گویا من خدمت آن جناب رسیده، بر آن حضرت سلام کردم و پیش روی او ایستادم. در این هنگام طبقی را مشاهده کردم که از برگ درختان خرما می‌بافته بودند، و در آن طبق خرما صیحانی بود. حضرت از آن مشتی خرما برداشت و به من داد و من آنها را شمردم هیجده دانه بود. پس از این که از خواب بیدار شدم، خواب خود را چنین تعبیر کردم که من هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود به امور کشاورزی و باغداری اشتغال داشتم. شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول اجلال فرموده است. من به طرف مسجد حرکت کردم و دیدم مردم گروه گروه به دیدن آن جناب می‌شتابند، من نیز به خدمت حضرت رفتم. آن جناب در همان موضعی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم و زیر پای مبارکش تخته حصیری همچون حصیر زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیش روی او طبقی که از برگ خرما بافته شده و بر آن خرما صیحانی بود. پس بر آن جناب سلام کردم، پاسخ داد و مرا نزد خود طلبید و مشتی از آن خرما را به من عطا فرمود. من آنها را شماره کردم عدد آنها به قدر عدد خرماهایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به من عطا فرموده بود. عرض کردم یا بن رسول الله زیادتر از این به من عطا فرما، فرمود: اگر رسول خدا زیادتر از این به تو عطا فرموده است ما هم زیادتر از این به تو عطا کنیم. [۴۳]. مسند الامام الرضا علیه السلام همین روایت را با کمی اختلاف به نقل از مسعودی در اثبات الوصیه می‌آورد، اما در متن روایت، عبارت «حضرت از مدینه به نجاج آمدند» را ذکر نمی‌کند و می‌نویسد: امام علیه السلام از مدینه به مکه و از آن جا به قادسیه و از قادسیه به نجاج آمده است، [۴۴] در حالی که از روایت شیخ صدوق به روشنی استفاده [صفحه ۲۷] می‌شود که حضرت بعد از مدینه از طریق راه بصره به سوی نجاج آمده است. ابن شهر آشوب نیز در المناقب این روایت را ذکر می‌کند، اما راوی آن ابن علوان و مکان واقعه بصره است که در جای خود به شرح آن می‌پردازیم. [۴۵]. اما در این جا برای روشن شدن اختلافی که در مسیر حرکت حضرت از مکه به قادسیه و از آن جا به نجاج و بصره، و مسیر مدینه به نجاج و بصره وجود دارد،

ابتدا به بررسی وقایع و حوادثی که در قادسیه روی داده می‌پردازیم.

ملاحظات درباره‌ی عبور امام رضا از قادسیه (کوفه، بغداد و قم)

مسند الامام الرضا علیه‌السلام به نقل از بصائر الدرجات، روایتی را که در قادسیه روی داده طرح می‌کند، و می‌افزاید: «حضرت از طریق بادیه از مکه به قادسیه رفت» [۴۶] سپس در جایی دیگر می‌نویسد که «حضرت از قادسیه به سمت بصره رفت و در چند منزلی بصره به ناحیه‌ی نجاج رسید». [۴۷]. امام آنچه در قادسیه روی داده، بنا بر روایت احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی این است: هنگامی که حضرت به قادسیه آمد، مردم به استقبال ایشان رفتند. بزنطی که خود جزء استقبال‌کنندگان از حضرت بوده است می‌گوید: پس از این که به خدمت ایشان رسیدم فرمود: برای من اتاقی اجاره کن که دارای دو در باشد، دری به حیاط باز شود و دری به بیرون تا مراجعه‌کنندگان به آزادی رفت و آمد داشته باشند. [صفحه ۲۸] سپس حضرت زنبیلی برای من فرستاد که در آن تعدادی دینار و یک قرآن بود و خادم آن جناب نزد من می‌آمد و من می‌احتاج زندگی او را تهیه می‌کردم و می‌فرستادم. روزی به حضرت علیه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم میل دارم مسأله‌ای از شما پرسم ولی عظمت و جلال شما مانع می‌شود که سؤال خود را مطرح کنم و این سؤال برای من بسیار اهمیت دارد و دوست دارم با طرح آن خود را از آتش جهنم نجات دهم. امام علیه‌السلام به من نگریست در حالی که بسیار اندوهگین بودم، فرمود: هر چه در نظر گرفته‌ای پرس، عرض کردم من از پدرت در همین مکان پرسیدم جانشین شما کیست؟ پدرت شما را معرفی کرد و اینک در حالی که دو سال از آن سؤال می‌گذرد، از شما می‌پرسم که امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت علیه‌السلام در این هنگام فرزندش ابوجعفر امام جواد علیه‌السلام را به من معرفی کرد. [۴۸]. بنا بر آنچه مسند الامام الرضا علیه‌السلام از توقف حضرت در قادسیه گزارش می‌دهد حضرت باید از راه کوفه گذشته باشد زیرا به صراحت می‌نویسد: حضرت از مکه از طریق بادیه به قادسیه رفت. [۴۹] مسیر عبور حضرت از طریق مکه به معدن نقره و از آن جا به سوی کوفه است، زیرا قادسیه در پانزده میلی کوفه است. ایرادی که بر این نظریه درباره‌ی توقف حضرت و یا گذر ایشان در سفر تاریخی خود به خراسان وارد است صرف نظر از این که مأمون مؤکداً فرستادگانش را بر حذر داشته بود که حضرت را به سوی کوفه ببرند این است که اولاً نجاج در مسیر این راه قرار ندارد، بلکه در مسیر راه مدینه به بصره است (از مدینه و یا مکه به معدن نقره و از آن جا به سمت نجاج که در شش منزلی بصره است و از آن جا به بصره). ثانیاً بررسی منازل و نواحی میان قادسیه تا بصره نشان می‌دهند که نجاج در شش منزلی [صفحه ۲۹] بصره در مسیر مخالف راه قادسیه به بصره است. [۵۰] علاوه بر آن اگر توقف حضرت را در قادسیه یعنی در پانزده میلی کوفه بپذیریم این موضوع با توقف امام و یا گذر ایشان از نجاج کاملاً متضاد است، زیرا چنانچه فردی بخواهد از مکه و یا مدینه به سوی قادسیه و از آن جا به سمت نجاج برود، لازم است راهی را که به قادسیه آمده بازگردد و از معدن نقره و یا هر راه دیگری وارد نجاج و سپس بصره شود. با این اوصاف نکته‌ای که احتمال توقف حضرت را در نجاج نسبت به قادسیه قوت می‌بخشد، صراحت گزارش ابی حبيب نجاجی است که می‌گوید: ورود حضرت به نجاج زمانی بود که ایشان از مدینه عازم خراسان بودند، در حالی که این صراحت در گزارش بزنطی به چشم نمی‌خورد و از آنچه وی از امام رضا علیه‌السلام در قادسیه می‌پرسد نمی‌توان به این نتیجه رسید که توقف امام علیه‌السلام در قادسیه مربوط به سفری است که حضرت به سوی خراسان رهسپار بوده است. [۵۱]. پاره‌ای از مورخان جدید بدون توجه به جغرافیای تاریخی هجرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از مدینه به مرو و همچنین بی‌توجه به خط سیری که مأمون تعیین کرده بود و تأکیدات او مبنی بر این که حضرت را از طریق بصره و فارس به خراسان حرکت دهند و نه از کوفه و قم، به گونه‌ای غیر مستند و مستدل عبور حضرت را از مسیر شهرهای کوفه و قم ذکر کرده‌اند. در این جا لازم است اطلاعاتی درباره‌ی این دو شهر و همچنین شهر بغداد که قهراً در مسیر راه کوفه به ایالت جبال و قم واقع می‌شود برای بررسی تطبیقی نظریات این دسته از تذکره نویسان ارائه شود. تحفة الرضویة می‌نویسد: هنگامی

که حضرت رضا علیه‌السلام از مدینه به طرف خراسان حرکت کرد، به شهر بغداد وارد شد. در آن جا مردی حمّامی، رجب نام از شیعیان با [صفحه ۳۰] اخلاص آن جناب بود و مکرر در مدینه به زیارت حضرت مشرف می‌شد. چون از توجه آن جناب به بغداد باخبر شد بی اندازه شاد گشت و تا سه فرسخی به استقبال آن جناب شتافت و در آن جا به زیارت مقدم همایونش رسید و حضرت را به خانه‌ی خود نزول اجلال داد. برخی از شیعیان بغداد به زیارت حضرت شتافتند. چند روزی حضرت در بغداد ماندگار شد. روزی به حمّامی فرمود: حمّام را آماده کن، امشب به حمّام خواهم رفت. حمّامی حسب الامر حمّام را زینت داد و تا آنجا که می‌توانست در نظافت و پاکیزگی حمّام کوشید. در نزدیکی حمّام مرد پیسی بود که برص تمام اعضای او را گرفته بود و بوی عفنی از بدن او استشمام می‌شد، به همین علت کمتر از خانه‌ی خود بیرون می‌آمد و چون شنیده بود حضرت علیه‌السلام ممکن است امشب به حمّام تشریف فرما شود از موقعیت استفاده کرد، نزد «گلخن تاب» آمده و پنجاه درهم به او داد و از او درخواست کرد تا بگذارد در یکی از گوشه‌های حمّام مخفی شود شاید از برکت قدوم شریف حضرت علیه‌السلام رفع بدبختی و بیچارگی او بشود. نیمه شب چراغها افروخته و بوهای خوش همه جا به کار برده حوض‌ها دارای آب صاف و پاک گردیده در این حال ذات ملکوتی صفات حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء به اندرون حمّام نزول اجلال فرمود و در گوشه‌ای که برای حضرتش آماده بود قرار گرفت. در این حال مرد «مبصر» از مخفیگاه خود خارج شد و در برابر آن حضرت ایستاد و عرضه داشت: فرزند امیرالمؤمنین! شما منبع معجزات و کراماتید، استدعا دارم نظری به حال من بفرمایید. حمّامی از دیدن او که مایه‌ی نفرت خلق است بسیار شرمسار شد و خواست او را شکنجه کند (بیرون کند) حضرت او را منع کرده از جا برخاست ظرفی پر از آب کرده، سوره‌ی فاتحه بر آن خواند و آب را بر سر او ریخت، بلافاصله به امر حضرت آن مرض از او دفع شد و بدن او سرخ و سفید گشت که گویا بکلی بیماری نداشته است. حضرت به حمّامی دستور داد او را بیرون ببر و از لباسهای من به او بپوشان و او را نگهدار تا از حمّام خارج شویم. چون حضرت از حمّام خارج شد، آن مرد به دست و پای حضرت افتاد و نزدیکان او که خبردار شدند زیاده از پانصد نفر حلقه‌ی اخلاص و تشیع آن جناب را به گوش افکندند (شیعه شدند). [۵۲]. [صفحه ۳۱]

بیعت طاهر ذوالیمینین با امام رضا در بغداد

برخی از منابع از جمله ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به بغداد و بیعت طاهر بن حسین [۵۳] با حضرت علیه‌السلام در سفری که عازم مرو بود اخباری ذکر کرده‌اند. بنابر نوشته‌ی بیهقی، هنگامی که فضل بن سهل ذوالریاستین از مأمون خواست تا به نذری که هنگام جنگ با برادرش امین کرده بود که اگر در جنگ پیروز شود، ولایتعهدی را به علویان خواهد سپرد، وفا کند و وی به پیشنهاد فصل بن سهل امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را به ولایتعهدی برگزید، فضل نامه‌ی مأمون را به انضمام نامه‌ای که خود نوشته بود به بغداد فرستاد و طاهر بن حسین که تمایل به علویان داشت از این ماجرا به شدت از این ماجرا به شدت خوشحال شد و پس از آن که معتمدان فضل بن سهل و مأمون (یاسر خادم و رجاء بن ابی ضحاک) به اتفاق [صفحه ۳۲] حضرت از مدینه به سوی مرو بازمی‌گشتند در مسیر خود در بغداد به مدت یک هفته نزد طاهر بن حسین اقامت کردند. طاهر، حضرت را احترام و اکرام کرد و نامه‌ای را که مأمون به خط خود نوشته بود به آن حضرت عرضه داشت و گفت: نخست کسی منم که به فرمان امیرالمؤمنین (مأمون)، خداوند منم تو را بیعت خواهم کرد. [۵۴] و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند. رضا، «روحه الله» [۵۵] دست راست را بیرون کرد تا بیعت کند چنان که رسم است، طاهر دست چپ پیش داشت. رضا گفت: این چیست؟ (طاهر) گفت: (دست) راستم مشغول است به بیعت خداوند منم و دست چپ فارغ است. از آن پیش داشتم، (از آن سبب با دست چپ بیعت می‌کنم)، رضا از آنچه او بکرد، او را بیسندید و بیعت کرد و دیگر روز رضا را گسیل کرد، با کرامت بسیار، او را تا به مرو آوردند و چون بیاسود، مأمون خلیفه در شب به دیدار وی آمد

و فضل (بن) سهل با وی بود و یکدیگر را گرم پیرسیدند و رضا از طاهر بسیار شکر کرد و آن نکته دست چپ و بیعت بازگفت، مأمون را سخت خوش آمد و پسندیده آمد، (از) آنچه طاهر کرده بود. گفت: ای امام، آن نخست دستی بود که به دست مبارک تو رسید من آن چپ را راست نام کردم و طاهر را ذوالیمینین خوانند سبب این است.. و [۵۶]. قطع نظر از شرایط سیاسی بغداد و خط سیری که مأمون برای انتقال امام رضا علیه السلام ترسیم کرده بود، این که سبب نامگذاری طاهر بن حسین به ذوالیمینین بیعت طاهر با امام رضا علیه السلام باشد، متزلزل است زیرا پاره‌ای منابع تاریخی سبب را مهارت بسیار او در بکارگیری اسلحه می‌دانند. [۵۷] و یا بدین سبب که او دو دست راست دارد، با [صفحه ۳۳] مردی که هر دو دستش یکسان از او فرمان می‌برند. [۵۸] ابن اثیر می‌نویسد: در جنگی نابرابر که میان علی بن عیسی بن ماهان با طاهر بن حسین در حوالی ری رخ داد، طاهر بن حسین برای مقابله با دشمن، سپاه خود را به دسته‌های کوچک تقسیم کرد. در این هنگام عباس بن لیث [۵۹] از قلب سپاه دشمن به وی حمله کرد و طاهر با دو شمشیر به سوی او تاخت و عباس بن لیث را با ضربتی به دو نیمه کرد و این اقدام باعث گسیخته شدن سپاه دشمن و هزیمت آنها شد و بدین جهت او را ذوالیمینین خواندند. مسعودی نیز می‌گوید: سبب شکست سپاه ضربتی بود که طاهر با هر دو دست به عباس بن لیث زد، و به همین جهت او را طاهر ذوالیمینین نامند زیرا هر دو دست را برای شمشیر زدن به کار می‌برد [۶۰].

ملاحظات در باره سفر حضرت به قم

بر خلاف تأکید و تصریح منابع و کتب تاریخی در تعیین مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از سوی بصره و اهواز و فارس به خراسان و این که مأمون، رجاء بن ابی ضحاک را بر حذر داشته بود که حضرت از مسیر کوفه و قم عبور کند، برخی از تذکره نویسان می‌نویسند: حضرت در سفر به خراسان وارد قم شد و مورد استقبال شدید مردم شیعه‌ی قم قرار گرفت و در منزلگاهی که فرود آمد مدرسه‌ای ساخته شد که امروز به مدرسه‌ی رضویه مشهور است. فرح‌الغری می‌نویسد: حضرت رضا علیه السلام وارد قم شد و مردم که از ورود آن حضرت باخبر شده بودند به ملاقات آن حضرت می‌شتافتند و برای ضیافت ایشان بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند، حضرت برای قطع خصومت فرمود: (ان الناقه مأموره) این شتر مأمور است و به هر کجا برود همانجا منزل خواهیم کرد. شتر به حرکت درآمد تا کنار خانه‌ای زانو زد. صاحب آن خانه شب قبل از ورود آن حضرت در خواب دیده بود که حضرت رضا علیه السلام فردا میهمان او خواهد بود و چون رؤیای او به [صفحه ۳۴] حقیقت پیوست در شگفت شد. آن خانه مورد توجه قرار گرفت و مردم به آن محل می‌آمدند و استفاده می‌بردند. امروز همان محل، مدرسه شده است. شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی نیز در کتاب پیشوای هشتم شیعیان می‌نویسد: هم اکنون آن مدرسه در قم موجود و به مدرسه‌ی رضویه مشهور است و سابقاً آن را مدرسه‌ی مأموریه هم می‌گفتند چون حضرت فرموده بود: ناقه مأمور است. [۶۱]. شیخ عباس قمی این روایت را به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس در مفاتیح الجنان آورده است. [۶۲]. همان طور که اشاره شد، مأمون تأکید داشت حضرت را از مسیر کوفه و قم عبور ندهند. سفارش مأمون در این مورد بی‌دلیل نبود، زیرا شهر کوفه و قم مرکز تجمع شیعیان بود. کوفه پایگاه حکومت علی علیه السلام بود و اگر چه در طول تاریخ کوفیان به بی‌وفایی مشهورند و قیام خونین حسین بن علی علیه السلام و سایر قیامهایی که بعد از نهضت عاشورا روی داد شاهد آن است، با این همه شهر کوفه به دلیل حضور پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان، همواره کانون قیامها و نهضت‌های علویان بر ضد حکام بنی امیه و بنی عباس بود و فراوانی قیامهایی که در این شهر رخ داد نمایانگر این موضوع است. علاوه بر آن اگر روایات محکم و اسناد تاریخی معتبری را که گواه عبور حضرت از بصره است نادیده بگیریم به لحاظ جغرافیای راهها، گذر حضرت علیه السلام از قم و از آن جا به اهواز و یا فارس و سپس خراسان کاملاً غیر منطقی می‌نماید. بنابراین آنچه که دسته‌ای از تذکره نویسان گفته‌اند کاملاً بی‌اساس است. قم نیز علاوه بر ملاحظات جغرافیای راهها، مانند کوفه مرکز تجمع شیعیان بود و حضور علویان و بزرگان شیعه در آن دیار درستی آن را تأیید می‌کند. شیخ مفید در الارشاد، از عبور

دعبل خزاعی شاعر معروف شیعی از قم خبر [صفحه ۳۵] می‌دهد، وی می‌نویسد: دعبل قصیده‌ای برای حضرت خواند و حضرت دستور داد پارچه‌ای از خز به وی بدهند که در آن ششصد دینار اشرفی طلا بود تا دعبل آن را توشه‌ی سفر کند. دعبل پذیرفت و تنها خواهش کرد حضرت یکی از جامه‌های خود را به او بدهند و حضرت چنین کرد. آنگاه دعبل از مرو به قم آمد و چون مردم متوجه شدند وی جامه‌ی امام علیه‌السلام را نزد خود دارد خواستند آن را به میان خود قسمت کردند و از جامه تکه‌ای برای دعبل بیش نماند. [۶۳]. از گزارش شیخ مفید درباره‌ی عبور دعبل از قم به خوبی استفاده می‌شود که اگر چنانچه مأمون حضرت را از این شهر حرکت می‌داد، در میان شیعیان و مردم قم با چه واکنشی روبرو می‌شد، بخصوص که حضرت از هر کجا گذر می‌کرد به نحوی اکراه و اجبار سفر خویش و عاقبت ولایتعهدی را فاش می‌ساخت. بنابراین آنچه در این دسته از تذکرها آمده دور از صحت و گاه متناقض با سایر منابع است. در مورد توقف حضرت در قم، منابع تاریخی محلی نیز آن را تأیید نمی‌کند. حسن قمی که در سال ۳۷۸ هـ ق تاریخ قم را تألیف کرده است می‌نویسد: مأمون، رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو در صحبت رجاء بن ابی ضحاک از راه بصره و فارس و اهواز (بصره، اهواز و فارس) به طوس آورد و برای او در آخر سنه مائین (۲۰۰ هـ. ق) بیعت به ولایتعهدی بست. [۶۴] تاریخ قم که از قدیمی‌ترین منابع تاریخ محلی است، هیچگونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه‌السلام از شهر قم نمی‌دهد. [۶۵]. کلینی نیز در اصول کافی می‌نویسد: مأمون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد ... مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیرد، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیاید (شاید مقصودش این بود که آن حضرت از راهی برود که [صفحه ۳۶] شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آن که به مرو رسید. [۶۶]. راوندی نیز در این زمینه می‌نویسد: مأمون به رجاء بن ابی ضحاک دستور داد امام را از کوفه گذر ندهد تا اهل آن شهر شیفته و فریفته‌ی او نشوند. [۶۷].

سیر منازل از نجاج تا بصره

برابر شرح ابن‌رسته در الاعلاق النفیسه، منازل و مسافات نجاج تا بصره به شرح ذیل است: ۱ - از نجاج تا «سمینه» (Sumaina)، بیست و سه میل. ۲ - از سمینه تا «ینسوعه» (Yansuea) بیست و نه میل. ۳ - از ینسوعه تا «ذات العشر» (Dhatel - Ushar) بیست و سه میل. ۴ - از ذات العشر تا «ماویه» (Mawiya) بیست و نه میل. ۵ - از ماویه تا «حفر ابی موسی» (Hafar - Abi-Mosa) سی و دو میل. ۶ - از حفر ابی موسی تا «خرجا» (Khardja) بیست و شش میل. ۷ - از خرجا تا «شجی» (Shadji) بیست و سه میل. ۸ - از شجی تا «رحیل» (Ruhail) بیست و نه میل. [صفحه ۳۷] ۹ - از رحیل تا «حفیر» (Hufair) بیست و هشت میل. ۱۰ - از حفیر تا «منجشانیه» (Mandjashaniy) ده میل. ۱۱ - از منجشانیه تا «بصره» هشت میل. [۶۸]. قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل نجاج تا بصره را در شش منزل به شرح ذیل آورده است: [۶۹]. ۱ - از نجاج (Nibadj) تا «سمینه». ۲ - از سمینه تا «ینسوعه». ۳ - از ینسوعه تا «ذات العشر». ۴ - از ذات العشر تا «ماویه». ۵ - از ماویه تا «حفیر». ۶ - از حفیر تا «بصره».

ورود حضرت به بصره

گزارشی از ابن شهر آشوب در المناقب است که آن حضرت هنگامی که از مدینه به مرو عازم بود در بصره توقف داشت و راوی این قول ابن علوان است. اما آنچه نقل می‌کند همان ماجرای است که ابی حبیب نجاجی در ورود حضرت علیه‌السلام به نجاج نقل کرده و به نظر می‌رسد روایت در اصل یکی است، اما در آخر روایت ابن علوان ماجرای افزون بر آنچه ابو حبیب نجاجی گفته دارد. روایت ابن شهر آشوب چنین است: [۷۰]. ابن علوان [۷۱] گوید: در خواب دیدم کسی به من گفت: رسول خدا به بصره آمده‌اند. [۷۲] گفتم: به کجا وارد می‌شوند؟ گفت: در حیاط بنی فلان. [۷۳] من به آنجا [صفحه ۳۸] رفتم و دیدم رسول خدا جلوس فرموده

و مقابل او طبقی از خرما است. [۷۴] حضرت با دست مبارک خود از آن خرما برداشته به من دادند و من آنها را شمردم هیچده دانه بود. وقتی بیدار شدم، [۷۵] وضو گرفتم و نماز خواندم و جایی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوس فرموده بودند بخاطر سپردم. چندی نگذشت که علی بن موسی الرضا علیه السلام به بصره آمدند و من به حیاط بنی فلان رفتم و دیدم حضرت رضا علیه السلام در جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و در مقابل او طبقهایی از خرما است. هیچده دانه از آنها را به من عطا فرمود. [۷۶] گفتم: یابن رسول الله زیادتیر مرحمت فرمایید فرمود: اگر جدم زیادتیر از آن داده بود من هم می دادم. ابن شهر آشوب در ادامه‌ی روایت به نقل از ابن علوان اضافه می کند: حضرت پس از چند روز نزد من فرستاده از من ردایی با اندازه‌های معین خواست. گفتم: چنین ردایی نزد من نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن را بخواه. من کس فرستادم و نشانی دادم و او رفت و آنچه حضرت فرموده بود آورد. [۷۷]. [صفحه ۳۹]

از بصره تا فارس

از بصره تا سوق الاهواز

امام علیه السلام هنگامی که از بصره خارج شد به استناد منابع و تواریخ معتبر، از طریق بصره وارد سوق الاهواز (خوزستان) شد. ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ابن حوقل در صورة الارض، جیهانی در اشکال العالم، اصطخری در مسالک و الممالک و قدامه بن جعفر در کتاب الخراج منازل و مسافات راه میان بصره تا سوق الاهواز را بیان کرده‌اند که به اختصار در این جا می آوریم. از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می شد. مسیر راه بصره به خوزستان به شرح ذیل است: ۱ - از بصره تا «ابله» (Obolla) چهار فرسخ. ابله معرب کلمه‌ی یونانی آپولوگوس (Apologos) است که یکی از شهرهای قدیمی است و هوای گرم و تب آلود، داشته است. [۷۸]. ابله در شمال مصب نهر ابله در جزیره‌ی بزرگی واقع شده بود و در کناره‌ی جنوبی این نهر شهری بود موسوم به شق عثمان. در سد بالای مصب نهر ابله و روبروی آن، یعنی در ساحل خاوری شط العرب، برای مسافرانی که از دجله می گذشتند و به خوزستان می رفتند منزلگاهی بود که آن را عسکر ابوجعفر اردوگاه منصور خلیفه‌ی [صفحه ۴۰] عباسی می نامیدند. [۷۹]. اصطخری در مسالک و الممالک می گوید: ابله بر، رود ابله است و در این رود هوری است عظیم که کشتی از دریا رهایی یابد. این جا بیم غرق شدن باشد و آن را «هور ابله» خوانند. [۸۰]. ناصر خسرو که در سال ۴۳۸ ه. ق از شهر ابله دیدن کرده در سفر نامه‌ی خود می نویسد: شهر ابله بر کنار نهر است و نهر، بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه (رباطها: کاروانسراها) که آن را حد و وصف نتوان کرد و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز، محلتها (محلها) و مساجد و اربطه‌ها و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنان که از آن نزه‌تر (پاکتر) در عالم نباشد و آن را شق عثمان می گفتند و [۸۱ ...]. ۲ - از ابله تا «بیان» (Bayan) پنج فرسخ. ۳ - از بیان تا «حصن مهدی» (Hicn- Mohdy) از راه خشکی سواره شش فرسخ و از راه رودخانه‌ی «جدید» (Nahr- al- Djadyd) هشت فرسخ (دو مرحله) [۸۲] است. و برابر نقل ابن حوقل بیان تا حصن مهدی یک منزل بر پشت شتر مسافت دارد. [۸۳] حصن مهدی یا دژ مهدی قلعه‌ای است که مهدی خلیفه‌ی عباسی (پدر هارون الرشید) آن را ساخته بود و امروز (سال ۳۲۰ ه. ق) از آن اثری نیست. [۸۴]. ۴ - از صحن مهدی تا «سوق الاربعاء» (Souk- al- Arbaa) چهار فرسخ. ۵ - از سوق الاربعاء تا «محول» (Mohavwal) شش فرسخ. ۶ - از محول تا «دولاب» (Doulab) هشت فرسخ. ۷ - از دولاب تا «سوق الاهواز» (Souk- al- Ahwaz) دو فرسخ. بنابراین از بصره تا [صفحه ۴۱] سوق الاهواز سی و شش فرسخ راه است. [۸۵]. جیهانی، در اشکال العالم، اصطخری در مسالک الممالک، ابن حوقل در صورة

الارض، مسیر راه بصره تا خوزستان (سرحد خوزستان) را با تفاوت‌های اندکی به این شرح بیان می‌کنند: [۸۶]. ۱ - ابله ۲ - بیان ۳ - حصن مهدی ۴ - باستان ۵ - خان مزدویه ۶ - دورق ۷ - قریه دایرا ۸ - آسک ۹ - ارجان ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ ه. ق از بصره وارد ابله شده این مسیر را از طریق آب طی کرده است او می‌گوید: از ساحل بصره بر صنبوق (زورق کوچک) نشستیم و به ابله رفتیم، ابله تا بصره ده میل فاصله دارد ... از ابله وارد هوری شدیم که از خلیج فارس منشعب می‌شود، ما به وسیله‌ی کشتی کوچکی مسافرت می‌کردیم ... پس از غروب منشعب می‌شود، ما به وسیله‌ی کشتی کوچکی مسافرت می‌کردیم ... پس از غروب به راه افتادیم و سحرگاه به عبادان (آبادان) رسیدیم ... صبحگاهان به عزم ماجول (معشور یا ماهشهر) سوار کشتی شدیم ... یک روز در آن شهر به سر بردیم ... چار پای کرایه کردیم و پس از آن که سه روز از طریق بیابان راه پیمودیم به رامز (رامهرمز) رسیدیم، در این بیابان طوایف از نژاد عرب می‌باشند. رامز شهر خوبی است و شهرهای زیادی دارد ... در رامز یک شب توقف کردیم. آن‌گاه از میان جلگه‌ای که آبادیهایی از [صفحه ۴۲] طوایف کرد در آن بود حرکت کردیم در سر یک از منازل این راه زاویه‌ای است که برای مسافرنان و گوشت و حلوا آماده دارند. حلوی آنان از شیرهای انگور است ... سرانجام به شهر تستر (شوشتر) رسیدیم تستر برای ورود و خروج مسافرنان یک در بیشتر ندارد و آن را دروازه‌ی دسبول (دزفول) می‌نامند. دروازه در لغت آنان به معنی در است، درهای دیگر این شهر به سوی رودخانه باز می‌شود ... از تستر (شوشتر) حرکت کردیم سه روز از کوه‌های بلند راه می‌رفتیم تا به ایذه رسیدیم، ایذه را «مال الامیر» نیز می‌نامیدند. [۸۷]. ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ه. ق. نیز مسیر بصره، ابله، عبادان (آبادان) را از طریق دریا طی کرده است. وی در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: از بصره بیرون آمدیم و در زورق نشستیم، از نهر ابله تا چهار فرسنگ که می‌آمدیم، از هر دو طرف نهر و باغ و بستان و کوشک و منظر بود. چون به شاطی عثمان رسیدیم فرود آمدیم و برابر شهر ابله و آن جا مقام کردیم [۸۸] و ... بر کشتی بزرگ که آن را «بوصی» می‌گفتند نشستیم و خلق بسیار از جوانب که آن کشتی را می‌دیدند، دعا می‌کردند که «یا بوصی سلکک الله تعالی» و به عبادان (آبادان) رسیدیم. [۸۹]. ناصر خسرو از عبادان به مهروبان، و از آن جا به سبب نامنی راه با کمک حاکم ارغان (ارجان) به سمت ارجان ادامه‌ی سفر داده و پس از حرکت به سوی اصفهان به مرو (خراسان) رفته است. بنابراین در مسیر راه خود از اهواز و فارس عبور نکرده [صفحه ۴۳] است.

راه کنونی بصره به اهواز

راه کنونی بصره به اهواز، بر اساس نقشه‌های جدید امروزه از بصره به «العشار» (Al-Ashar) با عبور از شط العرب و از آن جا به سمت «تنومه» (Tanumah) و سپس «یمین» (Yamin) و «جاسم» (Jasim) و سپس از مرز ایران به سمت «شلمچه» (Shalamcheh) و از آن جا به «مندوان» (Mondovan) و «حسینی» (Hoseyniyeh) و «آهو» (Ahu) و از آن جا به «حمید» (Hamid) و سپس «عبادیه» (Abadiyeh) و اهواز منتهی می‌شود. [۹۰]. همان طور که ملاحظه می‌شود، از نامهای قدیمی این مسیر در نقشه‌های امروزی نشانی نمانده و به سختی می‌توان مکان دقیق منزلگاههای قدیمی را پس از گذشت بیش از دوازده قرن از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با توجه به تحولات و دگرگونیهای جغرافیای طبیعی و سیاسی، اجتماعی مناطق یاد شده، تعیین کرد.

سوق الاهواز

اهواز در اواخر سال ۵۱ ه. ق توسط ابوموسی اشعری در زمان زمامداری عمر بن خطاب فتح شد. [۹۱] ابن حوقل که کتاب خود صورۃ الارض را در سال ۳۶۷ ه. ق تألیف کرده است، حدود خوزستان را به شرح ذیل وصف می‌کند: حدود خوزستان و موقع آن در میان سرزمینهای مجاور که بدان می‌پیوندد و از مضافات آن به شمار می‌روند، بدین گونه است: حد شرقی آن فارس و اصفهان

است و میان خوزستان و حد فارس از سوی اصفهان، رود طاب [۹۲] جاری است و تا [صفحه ۴۴] نزدیکی مهروبان [۹۳] مرز آن را تشکیل می‌دهد و بر کرانه‌ی این رودخانه روستایی بزرگ و ناحیه‌ای پهناور است. این روز عمیق و بزرگ است و پلی چوبین [۹۴] معلق در هوا دارد و فاصله‌ی آن تا آب، ده ذراع و گذرگاه کاروانیان و عابران است. آن گاه رود طاب مرز میان دورق و مهروبان می‌گردد تا آن که به دریا می‌ریزد. غرب خوزستان روستای واسط و توابع آن و نیز دورراسبی [۹۵] است، اما شمال آن حد صیمره و کرج و لور (لرستان) است تا آن که به حدود «جبال» از سوی اصفهان می‌پیوندند. به گفته‌ی برخی لرستان و توابع آن جزء خوزستان و سپس جزء جبال شده است. مرز خوزستان از سوی فارس و اصفهان و حدود جبال از سوی واسط تربیعی به خط مستقیم است جز این که حد جنوبی از عبادان (آبادان) تا روستای واسط به صورت مخروط در می‌آید و در تربیع از طرف مقابل تنگ می‌شود و همچنین در تربیع از ناحیه‌ی جنوب و نیز از ناحیه‌ی عبادان به سوی دریا تا فارس نیم دایره‌ای است که در گوشه تشکیل می‌گردد و این حد از مغرب آغاز و به سوی دجله کشیده می‌شود تا آن که از «بیان» می‌گذرد، آنگاه از پشت «مفتح» و «مذار» پیچیده به روستای واسط که از همان جا آغاز گشته بود می‌پیوندد. [۹۶]. شهر اهواز را در آغاز سوق الاهواز می‌نامیدند و به اختصار الاهواز و یا اهواز گفتند. [۹۷] اهواز جمع «هوز مساوی خوز» است [۹۸] و کلمه‌ی خوزستان یعنی کشور «خوزها». [۹۹] یاقوت حموی در معجم البلدان به نقل از ثوری می‌نویسد: اهواز را به [صفحه ۴۵] زبان فارسی «هوز مشیر» گویند و تحقیق این است که اهواز در اصل اخواز بوده و آن را معرب کرده، اهواز گفته‌اند. [۱۰۰] در نسخ خطی «هرمز اوشیر» و «هرمز اردشیر» هم آمده است. [۱۰۱]. قدامه بن جعفر در سال ۲۶۶ نواحی اهواز را به هفت بخش تقسیم می‌کند [۱۰۲] که نخستین آنها از کنار مرز بصره ناحیه‌ی سوق الاهواز است و مجاور «مذار» [۱۰۳] (Madhar) ناحیه‌ی «نهر تیری» است و پس از آن تستر [۱۰۴] (Tostar) و ناحیه‌ی شوش [۱۰۵] (Sous) و ناحیه‌ی جندی شاپور و ناحیه‌ی رام‌هرمز (رامهرمز) و ناحیه‌ی سوق العتیق (Souk-al- atyk) است. [۱۰۶]. سرزمین خوزستان در محلی مستوری و هموار قرار گرفته و دارای آبهای جاری [صفحه ۴۶] است، در سراسر خوزستان کوهی و ریگی نیست و تنها در مجاورت نواحی شوشتر، جندی شاپور، ایذج «ایذه» و اصفهان کوه دیده می‌شود. خوزستان دارای آبهای پاکیزه و شیرین و جاری است و در سراسر این سرزمین شهری نمی‌شناسیم که آبش از چاه باشد زیرا وجود آبهای جاری فراوان آن را از آب چاه بی‌نیاز می‌کند. [۱۰۷] خاک آن هر چه از دجله به وی شمال دور شویم خشک تر و سالمتر است و هر چه به دجله نزدیکتر شویم در سستی (یا شوره زار بودن) از جنس زمین بصره است ... محصول آن خرما است و همه‌ی حبوبات نیز مانند گندم، جو و باقلا در آن به عمل می‌آید. برنج نیز فراوان دارد تا آنجا که آرد می‌کنند و نان می‌پزند و می‌خورند و قوت ایشان است. در همه‌ی بخشهای بزرگ شهری نیست که نیشکر نداشته باشد و در منطقه‌ی مسرقان [۱۰۸] فراوان است و از آن جا بیشتر به شوشتر و عسکر مکرم [۱۰۹] می‌برند، زیرا نی‌های عسکر مکرم و شوشتر شکر فراوان ندارد، برخلاف سوس (شوش) که شکرش بسیار است و در سایر جاها نیشکر به اندازه‌ی رفع حاجت و بیشتر از آن وجود دارد. همه قسم میوه در خوزستان هست جز گردو و میوه‌های سردسیری که در آن جا به دست نمی‌آید. مردم خوزستان غالباً مذهب اعتزال دارند و این مذهب در نزد آنان بیش از اقوام دیگر شایع است. [۱۱۰]. [صفحه ۴۷]

ورود امام رضا به اهواز

امام رضا علیه‌السلام از بصره به سوی اهواز حرکت کرد [۱۱۱] ولی از جزئیات مسیر حرکت امام علیه‌السلام و منزلگاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده‌اند. آنچه مسلم است منزلی را که قدامه بن جعفر شصت و شش سال بعد از عزیمت حضرت رضا علیه‌السلام در کتاب الخراج نام برده با توجه به مدت زمان کوتاهی که عمدتاً نمی‌تواند تحولات عمده‌ای در منزلگاههای آبی و خاکی بصره به سوق الاهواز بوجود آمده باشد، قریب به یقین همان منزلی است که حضرت رضا

علیه‌السلام در سال ۲۰۰ از آن جا عبور کرده که شرح آن به تفصیل آمده است.

رخدادهای اهواز

شیخ صدوق به سند خود از ابوالحسن صانع و او از عموی خود نقل می‌کند که: من با حضرت رضا علیه‌السلام تا خراسان همراه بودم و با ایشان مشورت کردم درباره‌ی قتل رجاء بن ابی ضحاک که آن جناب را به خراسان آورد، پس آن جناب مرا از این فکر نهی کرد و فرمود: آیا می‌خواهی نفس مؤمنی را به عوض کافری به قتل رسانی [۱۱۲]. [صفحه ۴۸] چون آن جناب به اهواز رسید فرمود: نیشکری از برای من جستجو کنید. بعضی از اهل اهواز که آنها را عقلی نبود گفتند: این مرد اعرابی است و نمی‌داند که در فصل تابستان نیشکر یافت نمی‌شود، پس به آن جناب عرض کردند: ای سید ما نیشکر در این وقت نیست بلکه در فصل زمستان پیدا می‌شود. آن جناب فرمود: جستجو کنید که بزودی آن را بیابید. اسحق بن ابراهیم گفت: به خدا قسم که طلب نمی‌کند. سید من مگر موجود را پس از آن به جمیع نواحی و اطراف فرستادند تا این که زراعت کاران اسحق آمدند و گفتند: نزد ما پیدا می‌شود و ما ذخیره کرده‌ایم آن را از برای بذر که بعد از این زراعت کنیم. پس این یکی از دلیل‌های آن بزرگوار شد و علامت امامت او گردید. چون آن بزرگوار به مکانی رسید که آن را قنتریه می‌گفتند (یا نزد مأمون رسید) [۱۱۳] در حالت سجود از او شنیدم که می‌فرمود: حمد مخصوص تو است اگر تو را اطاعت کنم، و مرا حجتی نیست اگر تو را معصیت کنم، عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا معصیت کنم، و عملی از برای من و از برای غیر من نیست در احسان تو، و مرا عذری نیست اگر بدی کنم، و آنچه خوبی به منت رسد از جانب توست ای کریم! پیامر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را که در مشرق و مغرب زمین هستند. [۱۱۴] راوی گوید چند بار پشت سر آن بزرگوار نماز خواندیم و آن بزرگوار در نمازهای واجب غیر از حمد و سوره‌ی [صفحه ۴۹] «انا انزلناه» در رکعت اول و حمد و سوره‌ی «قل هو الله» در رکعت دوم، سوره‌ی دیگری نخواند. [۱۱۵]. مسند الامام الرضا علیه‌السلام، این روایت را با تغییرات مختصری نقل می‌کند، و در بخش ماجرای قتل رجاء بن ابی ضحاک، با صراحت اشاره می‌کند که این ماجرا در شهر اهواز روی داده است. [۱۱۶]. عن ابی الحسن الصائغ عن عمه قال: خرجت مع الرضا علیه‌السلام الی خراسان اؤامره فی قتل رجاء بن ابی الضحاک، الذی حمله الی خراسان فنهانی عن ذلک و قال: اترید أن تقتل نفساً مؤمنهً بنفس کافره؟ قال: فلما صار الی الأهواز قال لأهل الأهواز: اطلبوا لی قصب سکر [...] [۱۱۷]. حادثه‌ی دیگری که در اهواز روی داد بیماری امام علیه‌السلام در این شهر بود ولی قبل از بازگشت کردن ماجرای بیماری امام علیه‌السلام لازم است اطلاعاتی درباره‌ی وضعیت آب و هوای بیماریزای اهواز به نقل از یاقوت حموی و صفی الدین بغدادی از معجم البلدان و مراصد الاطلاع [۱۱۸] بیان کنیم: هوای اهواز قتال غربا است و در وقتی که در هیچ شهری ناخوشی و تب وجود ندارد در این شهر موجود است و در هر شهری که شخص مبتلا به تب شد بعد از تنقیه و رفع مرض آن مرض دیگر عود نمی‌کند، مگر باز اخلاط فاسده‌ی رديه در بدن او جمع شود. ولی در اهواز این طور نیست، ناخوشی بدون حدوث اسباب مسطوره عود می‌نماید زیرا سبب کثرت اکل و امتلا و غیره نیست بلکه این ناخوشی از آب و هوای این بلد است. [۱۱۹]. درباره‌ی بیماری امام رضا علیه‌السلام ابوهاشم جعفری گوید: من در «آبیدج» بودم. [۱۲۰]. [صفحه ۵۰] هنگامی که شنیدم حضرت رضا علیه‌السلام وارد اهواز شده‌اند خود را به این شهر رسانده و به مجلس آن جناب رفتم و خود را به آن حضرت معرفی کردم و این نخستین ملاقاتی بود که با ایشان انجام دادم. ابوهاشم جعفری در ادامه‌ی روایت خود می‌افزاید: امام رضا در این هنگام مریض بود و هوا نیز بسیار گرم و فصل تابستان. حضرت فرمود: برای من طبیبی بیاورید، من طبیبی را به بالین آن جناب بردم، حضرت نام گیاهی را برای طبیب برد و خواص آن را بیان داشت، طبیب گفت: من در روی زمین چنین گیاهی را نمی‌شناسم و کسی غیر از شما نام این گیاه را نمی‌داند، شما از کجا این گیاه را می‌شناسید، و این گیاه در این زمان پیدا نمی‌شود. [۱۲۱]. از دو حادثه‌ی نیشکر و بیماری امام علیه‌السلام در اهواز، روشن می‌شود که عزیمت حضرت به خراسان در

فصل تابستان و هوای گرم بوده است. این موضوع در تعیین مسیر راه و منزلگاههایی که حضرت از آن عبور کرده‌اند حائز اهمیت است، زیرا [صفحه ۵۱] به طوری که بازگو خواهیم کرد، در گذشته کاروانهایی که از یک شهر به شهر دیگری می‌رفتند از دو راه زمستانی و تابستانی حرکت می‌کردند این دو مسیر مختلف در مناطقی که زمینهای ناهموار و کوهستانی داشت متداول بوده است. حادثه‌ی دیگری نیز هنگام خارج شدن حضرت رضا علیه‌السلام از اهواز نزدیک پل اربق [۱۲۲] روی داده که از مضمون آن در می‌یابیم عده‌ای بعد از شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام گمان بردند که حضرت همچنان در قید حیات است و بر آن جناب توقف کردند. [۱۲۳]. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام به سند خود از جعفر بن محمد نوفلی روایت می‌کند که: در پل اربق (اربک) نزد حضرت رضا علیه‌السلام آمدم و بر او سلام کرده عرض کردم فدای وجودت شوم جمعی گمان می‌کنند پدر بزرگوارت زنده است، فرمود: دروغ گفتند خدا ایشان را لعنت کند اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی‌شد و زنانش نکاح نمی‌شدند، و لیکن قسم به خدا پدرم موسی کاظم علیه‌السلام مرگ را چشید چنان که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چشید. محمد نوفلی می‌گوید: من عرض کردم تکلیف من چیست و مرا به چه چیز امر می‌کنی؟ فرمود: بعد از من بر تو باد پیروی از فرزندم محمد و اما من از دنیا خواهم رفت و قبری در طوس و دو قبر در بغداد مزار خواهد شد، عرض کردم فدای وجودت یکی از دو قبر بغداد را می‌دانم، قبر دوم از کیست؟ فرمود: بزودی بر تو معلوم می‌شود. پس از آن فرمود قبر من و هارون چنین است. و دو انگشت خود را به هم چسبانید. [۱۲۴]. حدیقه‌الرضویه، این روایت را از شیخ صدوق نقل می‌کند، اما به اشتباه می‌نویسد: جعفر بن محمد بن نوفلی گفت در مدینه، خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدیم نزدیک پل اربق (قریه‌ای است نزدیک زامهران) و [۱۲۵] همان طور که [صفحه ۵۲] ملاحظه می‌شود شیخ صدوق این روایت را بدون ذکر شهر خاصی نقل کرده ولی ما از قید «پل اربق» در می‌یابیم که این حادثه در شهر اهواز روی داده نه در مدینه و از پیشگویی حضرت درباره‌ی محل دفن خویش و این عبارت که می‌فرماید: من از میان شما می‌روم، در می‌یابیم که توقف حضرت در اهواز و پل اربق مربوط به همان سفری است که حضرت عازم مرو بودند و این اشاره‌ی اخیر حضرت علیه‌السلام که معمولاً در هر جا موقعیت ایجاب می‌کرد، بیان می‌فرمود حکایت از ماهیت تحمیلی ولایتعهدی و آگاهی امام علیه‌السلام بر شهادت خویش و دفن شدن در کنار قبر هارون در طوس دارد. درباره‌ی ادامه‌ی مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به فارس، منابع توضیحی نمی‌دهند که حضرت از کدام راه به سمت فارس و از آن جا به خراسان عزیمت کرده است و ما تنها از طریق اتصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابع معتبر ذکر شده می‌توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم، زیرا مسیر راه خوزستان (سوق الاهواز) به فارس (اصطخر) منحصر به یک راه نیست. خوشبختانه در مورد اخیر ماجرای پل اربق روشن کننده‌ی مسیر است و معلوم می‌شود حضرت از کدامین دروازه‌ی اهواز آن روزگار به سوی فارس تشریف فرما شدند. هر چند که متأسفانه امروزه از بسیاری منزلگاهها و شهرها و دهکده‌ها هیچ نام و نشانی در نقشه‌های جغرافیایی باقی نمانده است. بنابراین با توجه به اهمیت پل اربق در مسیر بعدی حرکت امام علیه‌السلام، به اختصار اطلاعاتی در این زمینه بیان می‌کنیم. [صفحه ۵۳]

نکاتی درباره‌ی اربق و اربک

یاقوت حموی معتقد است که اربق و اربک دو منطقه‌ی جداگانه در خوزستان است: اربق از نواحی رامهرمز است [۱۲۶] و اربک شهر و ناحیه‌ای است از اهواز که دارای قراء و مزارع است و نیز پلی دارد. که در تاریخ غزوات اوایل اسلام نام آن آمده است. [۱۲۷] لشکر اسلام اربک را در عهد خلیفه‌ی دوم و در سال هفده هجری به سرداری نعمان بن مقرن المزنی فتح کرد. [۱۲۸] و این فتح پیش از فتح نهاوند بود. [۱۲۹] در منابع از پل اربق (اربک) نام چندانی به جا نمانده است. در نقشه‌ی قدیمی «صوره‌ی خوزستان» که ابن حوقل در صوره‌ی الارض، آورده است، حدود منطقه‌ی اربق مشخص شده است. آنچه از این نقشه‌ی قدیمی به دست می‌آید این

است که اربق در حوالی رود مسرقان واقع شده و این رود از شهر عسکر مکرم گذشته به سمت راست می‌پیچد و در نیمه‌ی چپ هرمز به رود مسرقان بازمی‌گردد، اربق در میان راه ایذج و رامهرمز قرار دارد که این شهر اخیر در حد فاصل ناحیه‌ی فارس و خوزستان واقع شده است و از آن جا راهی به سمت سننیل در مرز فارس دیده می‌شود. [۱۳۰]. در تاریخهای محلی خوزستان نیز از پل اربک (اربق) نامی به میان آمده است. در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام، شاخه‌ی شرقی کاروان که در آن زمان، مسرقان نامیده می‌شد، در کنار شوشتر از شاخه‌ی دیگر جدا شده تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخت، بدین سان که از کنار شرقی شوشتر و میاناب می‌گذشت و در هفت یا هشت فرسنگی به شهر معروف عسکر مکرم رسیده و از [صفحه ۵۴] میان آن نیز گذر می‌کرد و به روستایی که «روستای مسرقان» نامیده می‌شد می‌رسید سپس از آن جا نیز عبور کرده از بیرون، کنار شرقی اهواز را پیموده از زیر پل معروف اربک که به سر راه اهواز به رامهرمز قرار داشت و پل بسیار معروفی بود گذشته و سرانجام در دهنه‌ای جداگانه به دریا می‌ریخته است. [۱۳۱]. ابن اثیر نیز در گزارشهایی که در حوادث سل ۴۴۳ ه. ق ارائه می‌دهد از وجود این پل در این زمان به ما اطلاعاتی می‌دهد. [۱۳۲] وی رود مسرقان را که از زیر این پل می‌گذشته به خاطر پرآبی می‌ستاید و از جنگ سال ۴۴۳ میان «بهاء الدوله‌ی دیلمی» و «پسر واصل» یاد می‌کند و می‌نویسد: بهاء الدوله پل اربک را شکسته آب را در میانه‌ی خود و پسر واصل حائل گردانید. [۱۳۳]. آخرین اطلاع ما از پل اربک به قرن پنجم هجری بازمی‌گردد. این پل در آن زمان در جنوب اهواز بر سر راهی که از اهواز به رامهرمز می‌رفته قرار داشته و رود مسرقان نیز از زیر آن عبور می‌کرده است ولی به علت زیادی آب این رودخانه، گذشتن از آن جز از روی پل اربک (اربق) ممکن نبوده است. [۱۳۴].

ملاحظات درباره‌ی عبور امام رضا از شوشتر و دزفول

در منابع از حرکت امام رضا علیه‌السلام از اهواز به تستر [۱۳۵] (شوشتر) و همچنین دزفول یاد نشده است، هر چند که این دو شهر از نواحی خوزستان به شمار می‌رفته اما با توجه به صراحت منابع که مسیر حضرت رضا علیه‌السلام را از اهواز به سمت فارس مکرراً ذکر کرده‌اند به نظر می‌رسد توقف و یا گذر حضرت رضا علیه‌السلام از این دو شهر (شوشتر [صفحه ۵۵] و دزفول)، دور از واقع باشد، زیرا اولین منزلگاه از اهواز به سوی فارس «ازم» [۱۳۶] و اولین ناحیه‌ی آن ارجان است که سر حد فارس و خوزستان محسوب می‌شده است و از آن جا راه فارس به رامهرمز (غرب اهواز) منتهی می‌گردید، این در حالی است که شوشتر و یا دزفول در شمال این شهر امتداد می‌یابد و این تفاوت فاحش یکی از دلایل عدم توقف یا گذر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از این دو شهر است. با این وجود گزارشهایی از عبور حضرت رضا علیه‌السلام از شهر شوشتر و دزفول وجود دارد که بر اساس آنها حضرت از حوالی پل شوشتر گذشته و مسجدی نیز در آن جا به نام آن حضرت ساخته شده است. تحفه‌العالم می‌نویسد: قدیمی‌ترین مساجد شوشتر مسجد جامع است و عوام را اعتقاد بر این است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در آن مسجد نماز گزارده، ولی این حرف را اصلی نیست، زیرا بنای این مسجد بعد از وفات آن حضرت بوده است [۱۳۷] اما ممکن است در سفری که آن بزرگوار متوجه خراسان بود در این محل که در آن وقت صحرا بوده نماز گزارده و بعدها به این شرافت این مسجد را آن جا بنا کرده باشند. [۱۳۸]. اگر روایت صاحب تحفه‌العالم را بار دیگر مرور کنیم نظریه‌ی او در این باره که مسجد جامع قدیم شوشتر مکانی بوده است که حضرت رضا علیه‌السلام در آن نماز گزارده و سپس در ایام خلیفه‌ی سیزدهم عباسی [۱۳۹] ساختمان این مسجد آغاز شده و تا زمان [صفحه ۵۶] خلافت بیست و نهمین خلیفه‌ی عباسی [۱۴۰] به اتمام رسیده، و همچنین با توجه به عبارت «عوام را اعتقاد بر این است که حضرت رضا علیه‌السلام در آن مسجد نماز گزارده‌اند»، مبهم و متزلزل به نظر می‌رسد و نقادی اعتماد السلطنه که می‌افزاید: «ولی این حرف را اصلی نیست» این ابهام و تزلزل را بیشتر می‌کند. اما آنچه یاقوت به نقل از «مسعر بن مهلهل» درباره‌ی قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌نویسد: مستدل تر و محکم تر از روایت تحفه‌العالم است.

قدمگاه و یا مسجد علی بن موسی الرضا

یاقوت حموی در معجم البلدان و بغدادی در مراصد الاطلاع به نقل از مسعر بن مهلهل می‌نویسد: در اهواز چند رود جاری است، از جمله رود شوشتر (شوشتر) است که به وادی عظیمی می‌رود و در وادی پلی بر روی آن بسته‌اند و بر روی پل مسجد وسیعی ساخته‌اند... در این وادی، شادروان محکمی از سنگ ساخته شده، به اندازه‌ی مخصوصی که آب را به قاعده به چند بخش تقسیم می‌کند. و روبروی شادروان، مسجد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است که وقتی حضرت از مدینه به خراسان تشریف می‌بردند، ساختند. [۱۴۱]. گزارشی نیز از مقدسی در احسن التقاسیم (تألیف ۳۷۵) وجود دارد و در آن اشاره به یک پل و مسجد و شادروان دارد که در میان رودخانه‌ی دجیل (کارون) [۱۴۲] قرار داشت. این پل توسط امیر عضد الدوله [۱۴۳] ویران و از نو بنا شد و بنا به گفته‌ی مقدسی مسجد، مشرف بر رودخانه است. [۱۴۴]. [صفحه ۵۷] امروزه در شمال غرب شهر شوشتر بقایای از این پل مانده است. این پل را پل شادروان شوشتر، پل شادروان شاپوری و یا شادروان قیصری هم می‌نامند. بنای شادروان را به دوران قبل از اسلام در زمان شاهپور اول نسبت می‌دهند و در این باره روایتهای افسانه‌ای نیز نقل شده است که چون شاهپور «والرین» قیصر روم را در جنگ اسیر ساخت او را به ساختن این شادروان برانگیخت. [۱۴۵]. علاوه بر آنچه یاقوت حموی و مقدسی ارائه داده‌اند، تاریخهای محلی شوشتر، دزفول و خوزستان از وجود چندین بقعه و منزلگاه یا نظرگاه منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در نواحی شوش و دزفول، سخن می‌گویند. سه بقعه به نام امام رضا دیمی وجود دارد که دو تای آن در شهر شوشتر، کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر. [۱۴۶] و دیگری در شرق این شهر، مشرف به رودخانه‌ی شطیط است. [۱۴۷] بقعه‌ی سوم نیز در شهر دزفول و در ضلع شرقی این شهر در کنار کوره‌ی آجرپزی قرار دارد. [۱۴۸]. نام دیمی که به دنبال نام امام رضا علیه‌السلام افزوده شده، بنا بر گفته‌ی مولف تذکره‌ الاخبار از بقعه‌ی اخیر که در صحرای «دیم سیلی» واقع بوده، گرفته شده و در زبان مردم به امام رضا دیمی شهرت یافته است. [۱۴۹] شرف الدین شوشتری در این باره می‌نویسد: دیم به لفظ شوشتری، جای بی‌آب را گویند و می‌افزاید که سه بقعه در شوشتر به همین نام است. [۱۵۰]. علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه‌ای به نام «شاخراسون» (شاه خراسان) یکی [صفحه ۵۸] در دزفول [۱۵۱] و دیگری در شوشتر [۱۵۲] وجود دارد و در این شهر اخیر دو بقعه‌ی دیگر به نامهای «امام ضامن» [۱۵۳] در حوالی کنارستان و بقعه‌ی امام رضا علیه‌السلام در حوالی بلوک عقیقی [۱۵۴] دیده می‌شود. وجود این بقاع و یا قدمگاه‌ها در شهر دزفول و شوشتر قابل تأمل است و در نگاه اول می‌رسانند که حضرت رضا علیه‌السلام در مسیر راهشان به خراسان از اهواز به سمت شوشتر و دزفول عزیمت کرده‌اند. قبل از آن که به اثبات و یا رد این نظریه بپردازیم، لازم است اطلاعات بیشتری درباره‌ی این بقاع و قدمگاه‌ها در دو شهر شوشتر و دزفول به دست دهیم.

بقعه امام رضا دیمی

در جنوب شهر شوشتر، پس از خرابه‌های حصار شهر، در پشت بقعه‌ی امامزاده عبدالله، کمی دورتر از پلهای شاه علی [۱۵۵] و لشکر [۱۵۶]، بقعه‌ی امام رضا دیمی واقع [صفحه ۵۹] است، ابعاد بقعه ۸ ضربدر ۱۰ متر است و بقعه یک اتاق کوچک است که در سمت جنوب آن آثار محراب کوچکی با گچبری سبک صفوی یا اوایل قاجار که جلوه‌ای دارد باقی مانده است. گنبد بقعه میل مضرس است که شش طبقه دارد و برفراز آن علمک کوچکی از کاشی نصب است. بنا تاریخ و تزینی ندارد، شیخ شرف الدین شوشتری این بقعه را در ردیف پنجم یادداشت‌های خطی خود ذکر نموده و نوشته است: «دیم» به کسر دال و سکون یا و میم، به لفظ شوشتری جای بی‌آب را گویند. در شوشتر سه بقعه به این نام هست و مردم معتقدند حضرت رضا علیه‌السلام از شوشتر برای مسافرت عبور کرده و این سه محل مکانهای توقف آن حضرت است، ولی احتمال دارد منشأ آنها «خواب» باشد [۱۵۷]. احمد اقتداری، مؤلف دیار

شهریاران می‌افزاید، مسافرت حضرت رضا علیه‌السلام از طرق اهواز به خراسان، تا اهواز معلوم است ولی از اهواز به شوشتر معلوم نیست، شاید از راه دیگر رفته باشند و مرحوم سید عبدالله شوشتری مؤلف تذکره‌ی شوشتر این کلام را به عوام نسبت می‌دهد و خودش اعتنایی به آن نمی‌کند. [۱۵۸].

بقعه‌ی دیگر امام رضا دیمی

در خارج شهر شوشتر، در شرق بقعه‌ی سید محمد گیاه خوار و غرب بقعه‌ی صاحب‌الزمان و تقریباً مشرف به رودخانه‌ی شطیط بقعه‌ی دیگر امام رضا دیمی واقع است. طول ایوان ورودی بنا ۴۵ / ۶ متر و عرض آن ۴۰ / ۳ متر و عرض تمامی بنا ۳۰ / ۱۴ متر است. بنای این بقعه به سمت شمال است و در ورودی بقعه نیز رو به همین سمت است. حیاط آن نسبتاً وسیع و دیوارهای آن سنگی و از سنگ چینی تراش است، گنبد بقعه شلجمی و گچ اندود است. داخل بقعه ۳ ضربدر ۳ متر و چهار ضلعی است که دارای چهار هلال و چهار پنجره‌ی نور گیر است. سقف اتاق مدور و یا به شکل گنبد هشت ضلعی است. داخل بقعه از حیث بنا هشت ترک کلاه درویشی [صفحه ۶۰] است و معلوم است که گنبد دوازده ترک [۱۵۹] و یا هشت ترک داشته که پس از تعمیرات به صورت گنبد شلجمی درآمده است. بدنه‌ی دیوارها گچ اندود شده ولی قبلاً دارای نقاشی و خطاطی بوده و چند خط که تقلید از اصل آن کرده‌اند از راست به چپ آشکار است. فِي بُيُوتِ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا - يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ. (نور / ۳۷). آثار قبری در درون بقعه نیست احتمالاً هدف از ساخت بنا، یادگار حضور حضرت در این مکان بوده «قدمگاه». بر سر در ورودی بقعه، کتیبه‌ای در پنج سطر و هر سطر چهار مصرع به ابعاد ۴۰ ضربدر ۹۵ سانتی متر نصب شده است و سطور این کتیبه چنین خوانده می‌شود: این بنای رفیع و کوی مراد وین مکان شریف و فیض رضا بود در عهد خسرو دوران خسرو جم خدیو ملک ندا شاه گیتی ستان سلیمان شاه آن که فرمان اوست حکم و قضا واندر ایام) ... (علی خان عادل محیط جود و سخا داشت حاجی جلال با او بی از سر اعتقاد و صدق و صفا مرحبا بر عقیده‌ی صافش که نبود به جز رضای خدا حبذا فیض و در گه عالیش که قرین باد) ... (دست دعا... .. هست چون فیض یثرب و بطحا هاتفی گفت یا امام رضا سنهٔ اربع و تسعین بعد الالف متأسفانه ریختگی‌های کتیبه خوانده نشده ولی تاریخ کتیبه ۱۰۹۴ و مربوط به روزگار شاه سلیمان صفوی است. بر دو طرف ایوان دو ایوان موازی با هم وجود [صفحه ۶۱] دارد و دو اتاق در انتهای آنها است، هر یک به ابعاد ۵ / ۳ ضربدر ۵ متر و با اتاق ضربی آجری. [۱۶۰].

بقعه‌ی سوم اما رضا

سومین بقعه‌ای که در خوزستان به نام امام رضا دیمی مشهور است در دزفول واقع شده است. این بقعه در ضلع شرقی شهر دزفول، نزدیک میدان بزرگ و نوسازی، در کنار کوره‌های آجرپزی که هنوز هم تعدادی از آنها دایر است واقع شده و این کوی را محله‌ی جمشید آباد می‌خوانند. این بقعه بنای آجری ساده‌ای به طول و عرض تقریبی ۵ / ۶ ضربدر ۱۰ متر با گنبدی مضرس دارد که بقعه‌ی امام رضا دیمی خوانده می‌شود. علت نامگذاری این بقعه به «دیمی» از توضیحاتی که تذکره‌ی دزفولی می‌دهد به دست می‌آید. مؤلف تذکره‌ی الاخبار می‌نویسد: «بقعه‌ی متبرکه‌ی دیگر امام رضا علیه‌السلام، پایین ولایت، در صحرای دیم سبیلی واقع شده، در سمت غرب دروازه‌ی مشهور به دروازه‌ی بابا یوسف، دو سه میدان خارج از ولایت». بنابراین نوشته چون بقعه در صحرای دیم سبیلی واقع بوده، نام دیم از صحرای دیم سبیلی بر آن باقی مانده است و امروز در زبان مردم بقعه‌ی امام رضا دیمی نامیده می‌شود. بنای بقعه شامل دو قسمت اصلی است؛ یکی ایوان شمالی بقعه با دهانه‌ای به اندازه‌ی ۷۰ / ۲ متر که دو بازو آن را دربر گرفته است،

بازوی شرقی که بر آن پلکان بام ساخته شده و بازوی غربی که قرینه‌ی پلکان شرقی است و دارای طاقچه‌ای است که به داخل گوشواره‌ی کوچکی گشوده می‌شود. انتهای ایوان، مدخل بقعه است که دری ساده و چوبین، ایوان را به درون بقعه وصل می‌کند. ضریحی آهنین و نو ساز به ابعاد تقریبی $۱/۸۰$ ضربدر $۲/۸۰$ متر در داخل بقعه قرار دارد و قبر آجری گچ پوشیده‌ای را دربر می‌گیرد. گنبد این بنا یازده طبقه است که به علامتی فلزی در روی سروک گنبد پایان می‌گیرد. پایه‌ی اول طبقات یازده گانه مستدیر است و سقف و پشت بام گلی است. [۱۶۱]. [صفحه ۶۲]

بقعه‌ی شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول

سید عبدالله دزفولی در کتاب تذکره‌الآخبار و مجمع‌الابرار در ذکر قدمگاه‌ها یا نظرگاه‌ها یا مکانهای توقف یکی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام یا اولاد عظام ایشان و به طور کلی بقاعی که باقی و آباد است ولی کسی از ایشان در آن جا مدفون نیست، می‌نویسد: از جمله بقعه‌ی شریفی است مشهور به شاه خراسان. بنای ساده و آجری که آجرها نسبتاً کهنه و مدخل رو به شمال است، ایوانی دارد با طاقی مربع شکل به ابعاد $۳/۱۰$ ضربدر $۲/۷۰$ متر با پایه‌های آجری به عرض ۱۲۰ سانتی‌متر و سقفی آجری و مدور که بر روی هشت گوشواره بنا شده و بر بالای سقف گنبد کلاه درویشی هشت ترک ساخته‌اند. در قسمت چپ بقعه اتاقی با طاق ضربی هلالی قرار دارد. تزئیناتی در داخل و خارج بنا دیده نمی‌شود، گنبد به سبک کلاه درویشی و نمونه‌ی کوچک هشت ترک و ساده مکعب مستطیل شکل است به ابعاد ۶۵ ضربدر ۷۳ ضربدر ۹۱ سانتی‌متر که در زیر سقف مدور قرار دارد. در اتاق مربع شکل مقبره دو پنجره رو به شرق و یک مدخل به اتاق سمت غربی وجود دارد که شکل مدخل و پنجره‌ها یکسان و یک اندازه می‌باشد. [۱۶۲].

بقعه‌ی شاخراسون (شاه خراسان) در شوشتر

در کنار رود کارون و در نزدیکی پل متحرک، بقعه‌ی شاخراسون واقع است که ۱۰ ضربدر ۱۷ متر ابعاد کلی بنا است. اتاق بقعه ۵ ضربدر ۵ متر است و سقف آن، آجر کاری جناقی است که بدیع و زیبا و با لچکیها و نیم لچکیهای زیبا ساخته شده است. قبر در ضلع بالایی اتاق قرار دارد و به صورت افقی محراب بنا را قطع می‌کند و از نظر قرار گرفتن، محل قبر شکل غیر عادی دارد. گوشواره‌هایی در اطراف محل مقبره ساخته شده که فاقد تزئینات است و در محوطه‌ی قبرستان هم سنگ قبری که کهنه باشد دیده نمی‌شود. [۱۶۳]. [صفحه ۶۳]

قدمگاه امام رضا

در جنوب آبادی کهنک بقعه‌ی کوچکی از آجر با گنبدی دو طبقه و گلابی مانند وجود دارد که قدمگاه امام رضا علیه‌السلام نامیده می‌شود، گنبد بر یک قاعده‌ی مدور و قطور بنا شده است. بنا دارای دو طاق رومی کوچک در جبهه‌ی ایوان شمالی است. اضلاع خارجی بقعه ۱۱ ضربدر ۱۰ متر است و بقعه در میان قبرستانی واقع است و اراضی زراعتی و درختان کنار اطراف آن را گرفته‌اند. به نظر می‌آید اصل بنا یک چهار طاقی قدیمی باشد که بر روی آن گنبد ساخته‌اند. در قبرستان قدمگاه امام رضای کهنک نیز یک سنگ قبر کهنه با نقش خنجر و کلاه خود در فاصله‌ی ۲۰۰ متری دیوار این بقعه دیده می‌شود. [۱۶۴]. در آثار تاریخی شوشتر، در منطقه‌ی «دش زورک» که آبادی بزرگی است در منتهی‌الیه بلوک عقیلی و در نزدیکی رودخانه‌ای که به کارون می‌ریزد، چند بقعه دیده می‌شود که هیچ کدام به لحاظ تاریخی قدمتی ندارند، یکی از این بقاع به نام امام رضا علیه‌السلام و دیگری شاهچراغ [۱۶۵] نامیده می‌شود. [۱۶۶] بقعه‌ی دیگری در منطقه‌ی کنارستان نزدیک بنه‌ی حاج سلطان، به نام بقعه‌ی امام

ضامن نیز دیده می‌شود. [۱۶۷] اطلاعات به دست آمده از تذکره‌ها و تواریخ محلی شوشتر و دزفول و آنچه منابع قدیم، از جمله یاقوت و مقدسی (به سال ۶۲۳ و ۳۷۵) در خصوص قدمگاه، [صفحه ۶۴] نظرگاه، بقعه و سایر بناهای یادبود از امام رضا علیه‌السلام ارائه می‌دهند اگر با منابع معتبری که هیچ‌گاه از مسیر حضرت علیه‌السلام از دو شهر اخیر نام نبرده‌اند در تناقض نباشد، مؤید یکدیگر نیز نیستند، مضافاً این که اطلاعات ما از قدمگاه‌های علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در دو شهر شوشتر و دزفول بسیار محدود و بعضاً مبهم است. به طور کلی درباره‌ی خط سیر حضرت رضا علیه‌السلام آنچه ما امروز پیش رو داریم اطلاعات محدودی است از بعضی نقاط جغرافیایی و این که بیش از هزار و دویست سال پیش حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از این مناطق گذشته و یا در آن توقف داشته‌اند، مثلاً- در سوق الاهواز تنها گزارش معتبری که به ما رسیده ماجرای پل اربق است و بعد از آن منابع تنها به عبور حضرت علیه‌السلام از فارس از طریق خوزستان به سمت خراسان اشاره می‌کنند و این اطلاعات محدود امر تحقیق را دشوار و نمی‌تواند مسیر دقیق عبور حضرت را برای ما ترسیم کند. اگر بپذیریم هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام از بصره و اهواز به فارس تشریف فرما می‌شد، از این دو شهر عبور کرده‌اند، ایشان باید از مسیر شوش به ارجان گذشته باشند، زیرا در این صورت حضرت رضا علیه‌السلام از تستر (شوشتر) به سمت سوق الاهواز و از آن جا به سمت رامهرمز و سپس از طریق سنبل به سوی ارجان که اولین ناحیه‌ی فارس است رهسپار گردیده است و از آنجایی که پل اربق (اربق) نیز در مسیر راه اهواز به رامهرمز قرار داشته، به لحاظ جغرافیایی پذیرش این روایت نیز به تنهایی قرین صحت است، اما در قیاس با منابع معتبری که مسیر حضرت را از بصره به اهواز ذکر کرده‌اند با تناقض روبرو می‌شود، زیرا با شرحی که اشاره خواهیم کرد، راه شوش به ارجان و یا فارس در واقع ادامه‌ی راهی است که از وسط به ارجان و به طور دقیقتر از بغداد به فارس منتهی می‌شود و بر این اساس حضرت باید از واسط به اهواز آمده باشند. و اما آنچه به اجمال درباره‌ی اعتبار بناهای منسوب به حضرت رضا علیه‌السلام در شهر شوشتر و دزفول می‌توان گفت نیز خالی از فایده نیست. این بناها که تعدادشان قریب به ده بنا می‌رسد اگر چه از حیث کثرت، گذر امام رضا علیه‌السلام را در این دو شهر قوت می‌بخشند، اما به لحاظ اعتبار، متزلزل و مبهم هستند. سه بقعه‌ی امام رضا دیمی در شوشتر که عوام آن را محل توقف حضرت رضا علیه‌السلام می‌دانند برابر گفته‌ی شرف الدین شوشتری سندی ندارد و احتمال آن که منشأ آن خواب و یا رؤیا باشد، می‌رود. بقعه‌ی [صفحه ۶۵] شاخراسون در دزفول نیز براساس نقل صاحب تذکره‌ الاخبار و مجمع‌الابرار که می‌گوید: «قدمگاه و یا نظرگاه یا مقام توقف یکی از ائمه‌ی معصومین یا اولاد عظام یکی از ایشان می‌باشد» با ابهام روبرو است و درباره‌ی بقعه‌ای که به همین نام در شوشتر است منابع محلی اطلاعات ارزشمندی در اختیار ما قرار نمی‌دهند. قطع نظر از صحت و میزان اعتبار قدمگاه‌ها و یا نظرگاه‌های امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در شوشتر و دزفول اگر مسیر حضرت علیه‌السلام را از این دو شهر اخیر مرور کنیم، حضرت رضا علیه‌السلام می‌بایست از راه واسط به سمت اهواز عزیمت کرده باشد، زیرا دزفول و شوشتر در مسیر این راه واقع شده‌اند. متون و نقشه‌های جغرافیدانان مسلمان قرون اولیه‌ی اسلام، راه واسط به اهواز را که همان راه بغداد به اهواز است ذکر کرده‌اند. اصطخری در سال (۳۴۰ ه. ق) راه واسط به ارغان (ارگان مساوی بهبهان) را که راه بغداد به شیراز است چنین توصیف می‌کند: واسط به «عمل» و از آن جا به «طیب» یک مرحله، از آن جا به «قرقوب» یک مرحله، از قرقوب به «سوس» [۱۶۸] یک مرحله، از سوس به «گندیساپور» [۱۶۹] و از آن جا به «شوشتر» یک مرحله، و از شوشتر به لشکر (عسکر مکرّم) یک مرحله، از آنجا به «رامهرمز» سه مرحله، از رامهرمز به «سنبل» دو مرحله، و از آن جا به «ارغان» یک مرحله. اصطخری می‌افزاید از واسط به لشکر راه کوتاهتری نیز وجود دارد که از شوشتر نمی‌گذرد. [۱۷۰]. ابن حوقل نیز در سال (۳۶۷ ه. ق) می‌نویسد: از خوزستان تا عراق دو راه عمده است، یکی به بصره [۱۷۱] و از آنجا به بغداد، و دیگری به واسط و از آنجا به بغداد ...، اما راه واسط به بغداد بدین شرح است: واسط به طیب و از آن جا به قرقوب، [صفحه ۶۶] شوش، جندی‌شاپور، شوشتر و عسکر مکرّم هر کدام یک منزل، از عسکر مکرّم تا رامهرمز سه منزل و از آن جا تا سوق سنبل دو منزل، و از سوق سنبل تا ارجان یک منزل است.

[۱۷۲]. ناصر خسرو در سال (۴۳۸ ه. ق) در بازگشت از سفر حج، از راه بصره [۱۷۳] و ابله [۱۷۴] از طریق آب وارد عبادان [۱۷۵] و از آن جا به مهروبان [۱۷۶] آمد. بعد از آن به ارغان [۱۷۷] (ارجان) و سپس از راه کوهستان به لوردگان [۱۷۸] و از آن جا راهی اصفهان [۱۷۹] گردید. ناصر خسرو راه بصره تا اصفهان را به طریقی که شرح آن آمد یک صد و هشتاد فرسنگ ذکر کرده است. [۱۸۰] این راه را نیز ابن بطوطه قریب به سیصد سال بعد با تفاوت‌هایی در مسیر طی می‌کند که در واقع راه قدیمی خوزستان به اصفهان است. چنانچه ابن بطوطه و ناصر خسرو قسمت‌هایی از آن راه را پیموده باشند، در این صورت «شوش»، «ایذه» (مال‌الامیر)، کارون (حدود پل شالو) و ده کرد (شهر کرد امروز) و از آن جا تا اصفهان در این مسیر قرار می‌گرفته است. علاوه بر این، راه متداول دیگری وجود داشته که از بندر مهروبان به ارجان و از آن جا از طریق [صفحه ۶۷] گردنه‌های کوه کیلویه به لورکان سپس به لنجان و اصفهان می‌رسیده است. [۱۸۱]. همچنان که اشاره شد، ابن بطوطه در سال ۷۲۵ در مسیر راه خود، از واسط [۱۸۲] به بصره [۱۸۳] و از آن جا از طریق آب توسط «صنبوق» (زورق کوچک) به ابله [۱۸۴] آمد و سپس از ابله توسط کشتی به عبادان [۱۸۵] (آبادان) و از آبادان به ماجول [۱۸۶] (معشور یا ماهشهر) و از ماهشهر به رامز [۱۸۷] (رامهرمز) و از آن جا به تستر [۱۸۸] (شوشتر) و از شوشتر به ایذه [۱۸۹] (مال‌الامیر) و از ایذه به اصفهان [۱۹۰] رفت. با توجه به مسیر سفر ناصر خسرو در قرن پنجم و بخصوص ابن بطوطه در قرن هشتم ه. ق، مسیر راه رامهرمز به شوشتر و ایذه مسیر متداول راه اصفهان بوده است و چنانچه بپذیریم امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از اهواز به شوشتر عزیمت کرده باشد نوعاً این مسیر، همچنان که منابع جغرافیایی قرون اول اسلامی نیز بدان اشاره کرده‌اند، مسیر راه بغداد به اصفهان است نه مسیر راه بصره به فارس. لسترنج نیز در همین رابطه می‌نویسد: از اهواز راهی بود در جهت مغرب به نهر «تیرا» و از آن جا به واسط در عراق می‌رفت این راه شمالی از کرسی ایالت خوزستان و از عسکر مکرم عبور می‌کرد و به شوشتر می‌رسید و از آن جا از جندی‌شاپور و شوش به سمت باختر متوجه می‌شد و به طیب می‌رفت و از آن جا راه دیگری بود که به واسط می‌پیوست. از جندی‌شاپور، به قول مقدسی راهی بود که از «کوه‌های لر» می‌گذشت و به گلپایگان در ایالت جبال و شمال باختری اصفهان می‌رسید و از عسکر مکرم راه [صفحه ۶۸] دیگری بود (و این راه را قدامه بن جعفر و دیگران ذکر کرده‌اند) که در جهت خاور به ایذج می‌رفت و سپس از ایالت جبال عبور کرده به اصفهان منتهی می‌شد. [۱۹۱] پس در نتیجه، عبور حضرت رضا علیه‌السلام از شوشتر و دزفول در واقع ادامه‌ی راهی است که به سوی اصفهان منتهی می‌شده است. [صفحه ۶۹]

از فارس تا یزد

به سوی فارس

ایالت فارس [۱۹۲] دارای سابقه‌ی دیرینه‌ی تاریخی است و در ازمنه‌ی مختلف به عنوان پایتخت و یا یکی از ایالت‌های مهم ایران به حساب می‌آمده، [۱۹۳] حدود فارس بنا بر گفته‌ی زر کوب شیرازی در شیراز نامه دارای چند رکن است، رکن شمالی آن از ولایت اصفهان تا حدود ابرقوه، رکن جنوبی آن از کنار دریا تا حدود کرمان، رکن شرقی از اعمال کرمان تا صوب سیرجان، رکن غربی از اعمال خوزستان تا صوب دریای عمان و ارجان است. [۱۹۴]. مسلمانان بعد از فتح فارس آن را به پنج ولایت تقسیم کردند و این تقسیم‌بندی تا زمان هجوم مغول باقی بود، اول کوره‌ی اردشیر خره که شیراز کرسی آن بود و مرکز ایالت فارس نیز به شمار می‌رفت. دوم کوره‌ی شاپور خره که کرسی آن شهر شاپور بود. [صفحه ۷۰] سوم ارجان که کرسی آن شهری به همین نام بود و چهارم کوره‌ی اصطخر که کرسی آن شهر قدیمی «پرس پلیس» پایتخت فارس در عهد ساسانیان بود و بالاخره کوره‌ی داربجرد که شهری به همین نام، کرسی آن بود. این نکته را نیز باید در نظر داشت که در دوره‌ی خلف، شهر یزد و ولایت آن و همچنین ایالت

روذان (بین «آثار» جدید و بهرام آباد) قسمتی از کوره‌ی اصطرخ و جزء ایالت فارس محسوب می‌شد، ولی بعد از هجوم مغول یزد جزء ایالت جبال شد. در قرن چهارم، شیراز قریب یک فرسخ وسعت داشت و دارای بازارهای تنگ ولی پرجمعیت بود و هشت دروازه داشت، به این شرح: دروازه‌ی اصطرخ، دروازه‌ی شوستر، دروازه‌ی بند آستانه، دروازه‌ی غسان، دروازه‌ی سلم، دروازه‌ی کوار، دروازه‌ی مندرود و دروازه‌ی مهندر. [۱۹۵].

راه اهواز به فارس

از اهواز به فارس و اصطرخ چند راه وجود داشته و امروزه نیز کسانی که از اهواز به فارس و شیراز می‌روند می‌توانند از چندین راه وارد این شهر شوند. در منابع اطلاعاتی از این که حضرت رضا علیه‌السلام از کدامین مسیر عبور کرده‌اند وجود ندارد ولی احتمال دارد حضرت در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانه‌ی این راه گزارشهایی از عبور آن حضرت در دست داریم که به آنها اشاره خواهیم کرد. ابتدا می‌پردازیم به شرح و بررسی راهها. راه اهواز به شیراز برابر نقل قدامه بن جعفر در کتاب الخراج به شرح زیر است: ۱- از «سوق الـاهواز» (Souk- al- Ahwaz) تا «جویرول» (Djowyraul) دو فرسخ. ۲- از جویرول تا «ازم» (Azam) چهار فرسخ، (ازم ناحیه‌ای است از شیراز که آبهای گوارا دارد و هوایش سازگار است). [۱۹۶]. ۳- از ازم تا «سابل» [۱۹۷] چهار فرسخ. ۴- از سابل تا «قریه الحباری» (Karyat- al- Hobora) سه فرسخ. [صفحه ۷۱] ۵- از قریه الحباری تا «عین» (Ain) سه فرسخ. ۶- از عین تا «رامهرمز» (Rama- Hormoz) چهار فرسخ. ۷- از رامهرمز تا «وادی الملح» (Wadi- al- Milh) یا صحرای نمک چهار فرسخ. ۸- از وادی الملح تا «زط» (Zott) دو فرسخ. ۹- از زط تا «خابران» (Khabaran) سه فرسخ. ۱۰- از خابران تا «مستراح» (Mostrah) یا استراحتگاه، دو فرسخ. ۱۱- از مستراح تا «دهلیزان» (Dihlyzan) دو فرسخ. ۱۲- از دهلیزان تا «کنارستان» (Kanaristan) سه فرسخ. ۱۳- از کنارستان تا «نسایل» [۱۹۸] سه فرسخ. ۱۴- از نسایل تا «ارجان» [۱۹۹] پنج فرسخ. ۱۵- از ارجان تا «داسین» (Dasyn) هفت فرسخ. ۱۶- از داسین تا «بندق» (Bandak) شش فرسخ. ۱۷- از بندق تا «خان حماد» (Khan- hammad) شش فرسخ. ۱۸- از خان حماد تا «امران» (Amran) نه فرسخ. ۱۹- از امران تا «نوبندگان» [۲۰۰] شش فرسخ. ۲۰- از نوبندگان تا «کرگان» [۲۰۱] پنج فرسخ. ۲۱- از کرگان تا «خراره» (Khararh) پنج فرسخ. ۲۲- از خراره تا «خلان» [۲۰۲] پنج فرسخ. [صفحه ۷۲] ۲۳- از خلان تا «جویم» [۲۰۳] پنج فرسخ. ۲۴- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ. بنابراین از اهواز تا شیراز صد و دو فرسخ است. [۲۰۴]. ابن بلخی، صاحب فارسنامه که در حقیقت کتاب او قدیمیترین کتاب تاریخ و جغرافیای فارس به شمار می‌آید در شرح راههای فارس به خوزستان (اهواز) چهارده منزل را برمی‌شمارد بدون آن که به شرح جزئیات هر یک پردازد، برخلاف قدامه بن جعفر در الخراج که منازل اهواز تا شیراز را بیست و پنج منزل شمرده و به جزئیات نیز اشاره کرده است. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که کتاب الخراج در سال ۲۲۶ ه. ق و فارسنامه در سال ۵۴۰ ه. ق نوشته شده و فاصله‌ی زمانی ممکن است باعث ایجاد تغییرات احتمالی در اوضاع اجتماعی و اقتصادی و تأثیرات آن در جغرافیای راهها و همچنین تحولات جوی و جغرافیایی شده باشد. از سویی دیگر ریز بینی قدامه بن جعفر با هدف او از تألیف این کتاب که با دقت زیاد برای کارگزاران حکومتی و ممیزان مالیاتی تهیه شده مربوط می‌شود. ابن بلخی راه شیراز به اهواز را تا سرحد خوزستان یعنی «بوستانک» و «ارجان» بیشتر ذکر نکرده است و مسیر مشترک آنها در واقع چیزی حدود شصت و دو فرسنگ است که اولین منزل آن از بوستانک آغاز و به جویم ختم می‌شود. [صفحه ۷۳]

سرحدات خوزستان تا شیراز

۱- «بوستانک» (Bostank) چهار فرسخ. ۲- «ارجان» (Arrjan) چهار فرسخ. ۳- «فزرک» [۲۰۵] شش فرسخ. ۴- «حبس»

(Habs) چهار فرسخ. ۵ - «صاهه» [۲۰۶] چهار فرسخ. ۶ - «گنبد ملغان» (Gonbad- Molghan) پنج فرسخ. ۷ - «کشن» [۲۰۷] شش فرسخ. ۸ - «خوابدان» (Khabdan) چهار فرسخ. ۹ - «کوسجان» [۲۰۸] سه فرسخ. ۱۰ - «دیه گوزاز تیر مردان» (Deh-Goaz-termandan) چهار فرسخ. ۱۱ - «خراره» (Khararh) پنج فرسخ. ۱۲ - «خلار» (Khollar) پنج فرسخ. ۱۳ - «جویم» (Djowaim) پنج فرسخ. ابن رسته در الاعلاق النفیسه، ۹۰ سال بعد از هجرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در کتاب خود مسافتات و منازل راه اهواز به فارس و اهواز به شیراز را در دو بخش جداگانه به شرح ذیل ذکر می‌کند:

راه اهواز به فارس

اولین خورهای فارس بعد از اهواز ارجان است. [۲۰۹]. ۱ - از سوق الاهواز تا «ازم» (Azam) شش فرسخ. [صفحه ۷۴] ۲ - از ازم تا «آبغرین» (Abgharin) پنج فرسخ. ۳ - از آبغرین تا «خابران» (Khabaran) هشت فرسخ. ۴ - از خابران تا «بلانجرد» (Balandjird) شش فرسخ. ۵ - از بلانجرد تا «ارجان» شش فرسخ. [۲۱۰].

راه دیگر

۱ - از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ. ۲ - از ازم تا «عین» شش فرسخ. ۳ - از عین تا «وادی الملح» شش فرسخ. ۴ - از وادی الملح تا «خابران» پنج فرسخ. ۵ - از خابران تا «دهلیزان» (Dihlizan) چهار فرسخ. ۶ - از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ. [۲۱۱].

راه دیگر

از سوق الاهواز تا «رامهرمز» هیجده فرسخ. از رامهرمز تا «زط» هفت فرسخ. از زط تا «سنیبل» هشت فرسخ. از سنیبل تا «ارجان» چهار فرسخ. [۲۱۲].

راه اهواز به شیراز

۱ - از سوق الاهواز تا «ازم» شش فرسخ. ۲ - از ازم تا «عبدین» (Abdin) پنج فرسخ. ۳ - از عبدین تا «رامهرمز» شش فرسخ. ۴ - از رامهرمز تا «زط» شش فرسخ. در آن جا مرداب صعب العبوری است و پل طویل و درازی بر روی وادی الملح بسته‌اند. ۵ - از زط تا «دهلیزان» شش فرسخ. ۶ - از دهلیزان تا «ارجان» هفت فرسخ. در آن جا پلی است، منسوب به خسروان که طول آن بیش از ۳۰۰ ذراع است و از سنگ ساخته شده است این پل بر روی دره ارجان قرار دارد. ۷ - از ارجان تا «دره» پنج فرسخ. ۸ - از دره تا «هیر» (Hir) شش فرسخ. ۹ - از هیر تا «بندک» (Bandak) چهار فرسخ. ۱۰ - از بندک تا «خان حماد» (Khanhammad) هشت فرسخ. [۲۱۳].

راه ارجان به شیراز

ابن رسته از راه دیگری نام می‌برد که از ارجان (بهبهان) شروع می‌شود یعنی جایی که امروزه آثاری از قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن جا است. این راه در ده منزل و به مسافت شصت فرسخ به شرح ذیل است: ۱ - ارجان تا «سیربور» (Sirabur) ده فرسخ. ۲ - سیربور تا «سیبویه» (Sibvyeh) چهار فرسخ. ۳ - سیبویه تا «موردستان» (Muridistan) و از آن جا تا «درچند» (Darchand) چهار فرسخ. ۴ - از درچند تا «خورآبادان» (Khurabadan) شش فرسخ. ۵ - از خورآبادان تا «نوبندگان» [۲۱۴] چهار فرسخ. ۶ - از نوبندگان تا «شاه دزدان» یا شاه اللصوص چهار فرسخ. ۷ - از شاه دزدان تا «نای مرغان»

(Nay- Murgahn) شش فرسخ. ۸- از نای مرغان تا «کوروبانهیان» (Kurabanahiyan) پنج فرسخ. ۹- از کوروبانهیان تا «دستجرد» هشت فرسخ. [صفحه ۷۶] ۱۰- از دستجرد (دستگرد) تا «شیراز» ده فرسخ. [۲۱۵]. جیهانی نیز در اشکال العالم که در سال ۳۲۰ ه. ق آن را تألیف کرده به اختصار مسیر راه خوزستان تا شیراز را ذکر می‌کند. جیهانی اولین منزل خوزستان را «بازار سبیل» و تعداد منازل تا شیراز را یازده منزل به مسافت ۵۷ فرسخ به شرح زیر برمی‌شمارد: [۲۱۶].

راه خوزستان به شیراز

۱- از «بازار سبیل» (سوق سبیل) تا «ارجان» شش فرسخ. ۲- از ارجان تا «کردمان» هفت فرسخ. ۳- از کردمان تا «بندک» چهار فرسخ. ۴- از بندک تا «خان حماد» هشت فرسخ. ۵- از خان حماد تا «خواندن» چهار فرسخ. ۶- از خواندن تا «نولنجان» چهار فرسخ. ۷- از نولنجان تا «کرکان» شش فرسخ. ۸- از کرکان تا «جرجان» پنج فرسخ. ۹- از جرجان تا «خلار» چهار فرسخ. ۱۰- از خلار تا «جویم» چهار فرسخ. ۱۱- از جویم تا «شیراز» پنج فرسخ. علاوه بر راههایی که برشمردیم، منابع تاریخ باستان از راهی که از تخت جمشید به سمت غرب تا شوش متداول بوده، یاد کرده‌اند که بررسی و تطبیق آن با آنچه جغرافیدانان مسلمان نگاهشته‌اند می‌تواند به نتایج ارزنده‌ای برای کشف دقیق مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام دست یافت. [صفحه ۷۷]

راه باستانی شوش به تخت جمشید، (راه شاهی)

۱- شوش ۲- رامهرمز ۳- ارجان (ارگان) ۴- فهلیان ۵- گویم ۶- بیضاء ۷- تخت جمشید راه شاهی که در دامنه‌ی جنوبی رشته کوه تاروس به اربل و از آن جا از راه رود زاب (زه آب) به تنگ ملاوی می‌رسیده، پس از گذشتن از پل دختر به شوش منتهی می‌شده و از آن جا به رامهرمز می‌رفته و از رامهرمز در دنباله‌ی رود مارون به ارگان (ارجان) ادامه می‌یافته و به فهلیان امروزی می‌رسیده و از آن جا در دنباله‌ی رود زهره پس از گذشتن از «پل مورد» (و عبور از کوهستانهای صعب العبور کوه کیلویه) به «گویم» و از آن جا به طرف جلگه‌های مرو دشت و سپس به تخت جمشید (پاسارگاد) منتهی می‌شده است. [۲۱۷]. راه شوش به ارجان (بهبهان) که اولین ناحیه‌ی فارس است برابر نقل ابن رسته به شرح زیر است. همان طور که ملاحظه می‌شود این راه قدیمی با راه باستانی، منزلگاههای مشترکی دارد و تا سال ۲۹۰ ه. ق که ابن رسته کتاب خود را تألیف کرده مورد استفاده واقع می‌شده است. ادامه‌ی این راه را ابن رسته در مسیر راه ارجان به شیراز، در شرح راه اهواز به شیراز می‌آورد و ما از پیوند این دو راه می‌توانیم مسیر راه را از شوش به شیراز مورد بررسی قرار دهیم. ناگفته نماند که راه شوش به ارجان از منطقه‌ای در خاک عراق، نزدیک به «واسط» (Wacet) به نام «باذیین» (Badhibin) آغاز می‌شده که در واقع شاهراه ارجان به واسط بوده است. [۲۱۸]. [صفحه ۷۸]

راه شوش به ارجان (بهبهان) اولین ناحیه‌ی فارس

۱- از سوس (شوش) تا «جندیشاپور» هشت فرسخ. ۲- از جندیشاپور تا «تستر» (شوشتر) هشت فرسخ. ۳- از تستر «سوق الاهواز» [۲۱۹]. ۴- از سوق الاهواز تا «کندل» (Kandal) یازده فرسخ. ۵- از کندل تا «رامهرمز» نه فرسخ. ۶- از رامهرمز تا «زط» نه فرسخ. ۷- از زط تا «سنیل» هشت فرسخ. ۸- از سنیل تا «ارجان» چهار فرسخ.

ورود حضرت رضا به ارجان (بهبهان)

منابع قدیم از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه‌السلام در ارجان ذکری نکرده‌اند و تنها از مسیر حرکت آن حضرت از اهواز به فارس سخن گفته‌اند. [۲۲۰] ولی منابع جغرافیایی و برخی منابع جدید [۲۲۱] از توقف حضرت رضا علیه‌السلام سخن گفته‌اند.

اعتماد السلطنه، در مرآت البلدان، از مسجدی در بقایای شهر قدیمی ارجان، معروف به مسجد حضرت امام رضا علیه‌السلام نام می‌برد که هنگام عبور از این شهر، حضرت در آن مسجد نماز گزارده است. بهبهان، شهر نوآبادی است که تقریباً بیش از سیصد سال از عمر آن نمی‌گذرد. شهر قدیم این ناحیه که مسافت آن تا بهبهان، زیاده از یک فرسخ نیست، ارجان نام داشت. یونانیها، ارجان را اکران می‌گفتند. اسکندر وقتی از خوزستان به سمت فارس می‌رفت از اکران عبور کرد. مسجدی در خرابه‌های ارجان وجود دارد و معروف است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در این مسجد نماز گزارده [صفحه ۷۹] است. [۲۲۲]. صاحب مطلع الشمس نیز ضمن برشمردن مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به وجود این مسجد در زمان خود اشاره می‌کند و می‌گوید: حضرت رضا علیه‌السلام را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز و عربستان [۲۲۳] عبور دادند. آن وقت شهر ارگان (ارجان) آباد بود و حاکم نشین اهواز شمرده می‌شد و آثار مسجدی که به حضرت رضا منسوب است هم اکنون در ارجان وجود دارد. [۲۲۴].

درباره‌ی ارجان (بهبهان)

ارجان (ارگان) شهری است با سابقه‌ی تاریخی که بنابر گفته‌ی اصطخری در مسالک الممالک و یاقوت حموی در معجم البلدان در زمان سلطنت جاماسب هنگامی که او در جنگ با روم پیروز شد و شهر «میافارقین» «آمد» را تسخیر کرد، این شهر را برای فرزند قباد که ارجان نام داشت بنا کرد و سپس مناطق وسیعی را به آن منضم ساخت. [۲۲۵]. ارجان در سال ۱۶ ه. ق توسط ابی العاص و ابوموسی اشعری فتح شد. [۲۲۶]. از این شهر در قرن چهارم به عنوان شهری بزرگ یاد شده که شش دروازه داشته و مشهور به دروازه‌های اهواز، ریشهر، شیراز، رصافه، میدان و کیالین (کیل کنندگان) بوده است. [۲۲۷]. حمدالله مستوفی در قرن هشتم این شهر را ویران توصیف کرده، زیرا در این سالها ملاحظه (اسماعیلیان) بر این شهر استیلا داشتند و مکرراً آن را مورد غارت [صفحه ۸۰] قرار می‌دادند. [۲۲۸]. جغرافی نویسان قدیم، از این شهر به نام «ارجان» یاد کرده‌اند. ولی اولین بار، شرف الدین علی یزدی در سال ۷۹۵ ه. ق این شهر را بهبهان نام نهاد و از آن تاریخ به همین نام مشهور شد. [۲۲۹]. اعتماد السلطنه، در مرآت البلدان علت تغییر نام ارجان به بهبهان را چنین شرح می‌دهد: در موضع حالیه بهبهان، سابق چند چادر نشین بودند که از ارجان به جهت زراعت می‌آمده‌اند، بعد از آن که بعضی از اعراب کوفه که معروف به رئیس فلان و رئیس بهمان بودند به حکم امیر تیمور [۲۳۰] از کوفه کوچ کرده به ارجان آمدند و املاک زیادی خریدند، در موضع حالیه بهبهان بنای آبادی گذاشتند و از آن جایی که سیاه چادر را «بهان» [۲۳۱] می‌نامیده‌اند این طایفه گفتند ما در این محل «خانه» به از «بهان» می‌سازیم (بهتر از سیاه چادر می‌سازیم) لهذا آبادی موسوم به «به از بهان» گردید و از کثرت استعمال، بهبهان شد. [۲۳۲]. یاقوت می‌نویسد: ارجان را فارسین «ارقان» (ارغان) تلفظ می‌کنند. [۲۳۳] صاحب فارسنامه‌ی ناصری می‌نویسد: کوره‌ی قباد که پایتخت آن ارگاه بوده، اعراب آن را ارجان گفتند. [۲۳۴] ابن بلخی در فارسنامه‌ی خود، از ناحیه‌ای به نام ارجان و «ارجمان» نام می‌برد که آن ناحیه در نزدیکی سمرق است و این منطقه را نباید با ارجان اشتباه [صفحه ۸۱] گرفت. [۲۳۵]. ناصر خسرو که در مسیر سفرش به ارجان آمده از این شهر دیدن کرده و چند روزی در این شهر مانده است. [۲۳۶]. شهر ارجان قدیم در حوالی بهبهان کنونی واقع بوده است. فرصت الدوله در آثار العجم، فاصله‌ی بهبهان تا ارجان را در سمت شرقی (بهبهان) یک فرسنگ [۲۳۷] و فارسنامه‌ی ناصری، به مسافت نیم فرسنگ در سمت جنوبی آن ذکر می‌کند. [۲۳۸] لسترنج از بهبهان در فاصله‌ی چند میلی پایین تر از ارجان در کنار رودخانه‌ی طاب نام می‌برد. [۲۳۹] وی می‌نویسد: در قرن چهارم ارجان شهری بزرگ بود. مسجدی خوب (احتمالاً مسجد امام رضا علیه‌السلام) و بازارهای معمور داشت، نزدیک شهر دو پل سنگی معروف، بر روی رودخانه‌ی طاب، ساخته شده بود که از روی آن پلها به خوزستان می‌رفتند و هنوز آثار آنها باقی است. بنای یکی از آن دو پل را منسوب به دیلمی پزشک حجاج بن یوسف حاکم عراق در زمان امویان دانسته‌اند و

اصطخری درباره‌ی آن پل گوید: یک طاق دارد که عرض آن هشتاد گام و بلندی آن چنان است که مردی شتر سوار با بیرقی در دست می‌تواند آزادانه از زیر آن عبور کند، این پل که «پول ثکان» نامیده می‌شد به فاصله‌ی یک تیر پرتاب از شهر ارجان در سر راه سنبل واقع بود. پل دوم بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قنطرة الکسرویة» نامیده می‌شد و سر راه قریه‌ی دهلیزان قرار داشت. [۲۴۰]. بهبهان در زمان قدیم شاهراه ارتباط خوزستان و فارس بوده و از نواحی فارس به شمار می‌آمده است [۲۴۱] ولی اکنون جزء خوزستان است. [۲۴۲]. [صفحه ۸۲] از ارجان راهی موسوم به «راه شاهی»، از تخت جمشید به سمت شوش می‌رفته است. [۲۴۳] ابن حوقل نیز به راه خوزستان تا بصره اشاره می‌کند و می‌گوید اولین منزل آن از ارجان «آسک» بوده است. [۲۴۴] اعتماد السلطنه و فرصت الدوله آسک را از نواحی اهواز و میانه‌ی راه ارجان و رامهرمز برمی‌شمرند و فاصله‌ی آن را تا ارجان دو منزل (دو روز) ذکر می‌کنند. [۲۴۵].

مسیر کنونی اهواز به شیراز

از اهواز به «کریت» نوزده کیلومتر و از آن جا به کوپال، سی و دو کیلومتر است. کوپال دو راه وجود دارد که هر دو راه از طریق جاده‌ی آسفالت به رامهرمز می‌رسند. در حدود بیست و هفت کیلومتری کوپال به سمت هفتگل یک راه شنی است که از «یعار» به «مربچه» و از آن جا به رامهرمز منتهی می‌شود، ولی راه مستقیم کوپال به رامهرمز طولانی‌تر است و قریب هفتاد کیلومتر است. از رامهرمز به بهبهان، چند راه خاکی و آسفالت وجود دارد که راه متداول آن از «دوکوهک» به فاصله‌ی هشت کیلومتر، «رستم آباد» پنج کیلومتر، «سلطان آباد» شانزده کیلومتر، «کله» چهارده کیلومتر، «ارمش» شش کیلومتر و از آن جا به «جایزان» نه کیلومتر است. در مسیر راه سلطان آباد که مسیری قدیمی است و جاده‌ای شنی دارد، راه جاده‌ی شنی و آسفالت به هم می‌پیوندد و تا حوالی بهبهان ادامه می‌یابد. در جایزان به سمت «جولکی» راه آسفالت به دو راه منتهی می‌شود و از آن جا راهی است به سمت «آغاجاری» و ادامه‌ی راه به «بهبهان» ختم می‌شود. از جولکی راه ادامه می‌یابد و به حوالی «بید بلند» می‌رسد که مسیر راه حدود دوازده کیلومتر است. سپس از آن جا به منطقه‌ای در انشعاب رود مارون منتهی می‌شود که به «کره سیاه» مشهور است. رود مارون از حوالی رامهرمز و از سلطان آباد تقریباً به موازات جاده در فاصله‌ی چند کیلومتری امتداد می‌یابد و به کره‌ی سیاه منشعب می‌شود و شعبه‌ای از آن از کنار رود خیر آباد که [صفحه ۸۳] در قدیم به رود طاب مشهور بوده به سوی بهبهان راه می‌پیماید. در ادامه‌ی راه از کره سیاه به سمت بهبهان از یک دو راهی گذشته و به فاصله‌ی ده کیلومتر به جاده‌ی بهبهان - آغاجاری می‌پیوندد که تا بهبهان، شش کیلومتر فاصله دارد. در فاصله‌ی نوزده کیلومتری بهبهان خیر آباد قرار دارد و رودی نیز به همین نام از آن جا می‌گذرد، این رود از سمت جنوب به سوی سردشت می‌رود و در حوالی سردشت رود دیگری به نام آب رزک به آن می‌پیوندد و هر دو رود به رود بزرگتری که زهره نام دارد می‌ریزند و این رود، به هندیجان می‌پیوندد و از طریق هندیجان به خلیج فارس می‌رسد. از خیر آباد به سمت «لیشتر» بیست و دو کیلومتر راه است و از آن جا به «خان عوضی» می‌رویم با مسافت پانزده کیلومتر و از آن جا تا «دو گنبدان» (گچساران) هیجده کیلومتر است. از دو گنبدان تا «امامزاده جعفر» هیجده کیلومتر و سپس تا «الله اکبر» نه کیلومتر و از آن جا «خان احمد» نه کیلومتر و سپس تا «کته» ده کیلومتر فاصله دارد (باشت در پنج کیلومتری کته است). مسیر ادامه می‌یابد به مسافت چهارده کیلومتر تا «کوپا» و از آن جا نه کیلومتر تا «ده نو» و از آن جا دوازده کیلومتر که بیهیمیم به یک دو راهی می‌رسیم که یک راه به سمت جنوب و دیگری به سمت شمال امتداد می‌یابد، راه اول به «فهلیان» و از آن جا به «نور آباد» و راه دیگر از «آبشار» و «مورگا» به «یاسوج» می‌رود که انتهای این دو راه در نهایت به شیراز منتهی می‌گردد. امروزه اگر کسی بخواهد از اهواز در مسیر یاسوج به شیراز برود این راه را انتخاب می‌کند، اما امروزه راه دیگری متداولتر است و آن راه «نور آباد» (ممسنی) از «چنار شاه‌یجان» به «دشت ارژن» و از آن جا به شیراز می‌روند. [۲۴۶]. [صفحه ۸۴] از دو راهی اخیر، یک جاده‌ی قدیمی وجود دارد که نسبت به راه

یاسوج به شیراز، راه میان بر محسوب می‌شود. این راه از مسیری به فاصله‌ی ۵ کیلومتر، تا فهلیان به مسافت هفت کیلومتر از دو راهی فاصله دارد، و از ابتدای «فهلیان» مسیر جاده‌ی فوق در امتداد «رود شور» آغاز می‌شود و از آن جا به سمت «زیر رود» و «سرنجلک» که یک چهار راهی است و منهی به «راشک»، [۲۴۷] «ده گپ» و «سورن آباد» می‌شود مسیر راه از سورن آباد ادامه می‌یابد. از آن جا دو راه یکی به سمت شمال و به «اردکان» و دیگری مستقیم به «مالکیدی» و از آن جا به جاده‌ی اسفالتی می‌پیوندد، از این جا راه در جاده‌ی اسفالتی تا اردکان (به سمت شمال) بیست و شش کیلومتر فاصله دارد و ادامه‌ی راه از «دالین» به شیراز تا حوالی «خار» بیست کیلومتر و تا «گلستان» که در مسیر جاده‌ی اسفالتی واقع شده سی و سه کیلومتر است و از گلستان تا ابتدای «جاده‌ی قلات» هشت و تا «گویم» دوازده کیلومتر است. از گویم راه به مسافت شش کیلومتر ادامه می‌یابد و به «بزین» می‌رسد و از آن جا تا شیراز حدود پنج کیلومتر فاصله است. اما اگر خواسته باشیم از مسیر دیگری (جاده‌ی بوشهر) که راه متداول امروز اهواز به شیراز است بگذریم، باید از فهلیان بعد از سپری کردن ده کیلومتر به نور آباد (ممسنی) آمده و از آن جا به مسافت چهارده کیلومتر به سمت «سراب بهرام» و سپس به مسافت دوازده کیلومتر به «گلگون» و از آن جا به مسافت یازده کیلومتر به «چنار شاه‌یجان» بیاییم. این منطقه در مسیر یک سه راهی قرار دارد که در امتداد راهی که آمدیم به سمت جنوب به کازرون می‌رود و راه دیگر به شیراز منتهی می‌شود که از چنار شاه‌یجان به مسافت دوازده کیلومتر تا «تره‌دان» و هیجده کیلومتر تا «دوان» فاصله دارد. میان این دو راه جاده‌ی شنی است که به «کوهمره» می‌رسد. دوان با فاصله‌ی تقریبی ۵ کیلومتر از تنگ معروف «ابوالحیات» فاصله دارد و از آن جا به مسافت سی و شش کیلومتر به دشت «ارژن» و از آن جا به مسافت هشت کیلومتر به «چهل چشمه» می‌رسیم و از آن جا به فاصله‌ی دوازده کیلومتر به «خانه زینان» و سپس با طی کردن چهار کیلومتر به سمت «حسین آباد» و از آن جا به فاصله‌ی [صفحه ۸۵] چهارده کیلومتر به «ده شیخ» می‌رسیم، از ده شیخ تا «کشن» پنج کیلومتر و از آن جا تا شیراز حدود دو کیلومتر راه است. [۲۴۸].

بررسی راههای اهواز تا شیراز و مسیر حرکت امام

در ابتدای راه اهواز به شیراز یعنی پل اربق (اربک) که برابر نقل ابن حوقل در صورة الارض از آن جا راهی به سمت سوق سنبل [۲۴۹] است راه را ادامه می‌دهیم. جیهانی این مکان را اولین منزلگاه نام می‌برد و بعد از آن به مسافت شش فرسخ به سمت ارجان از منزلگاه بعدی که همان ارجان است یاد می‌کند. [۲۵۰] اما سایر منابع، از جمله ابن رسته، «ازم» را به عنوان اولین منزل آورده‌اند. [۲۵۱] و ابن بلخی «بوستانک» [۲۵۲] و قدامه بن جعفر، «جویرول» را ذکر می‌کنند. [۲۵۳] منازل موجود در مسیر راه اهواز تا ارجان در نوشته‌های جغرافیدانان با تفاوتی ذکر شده است. قدامه بن جعفر بیش از دیگران این منازل را برشمرده به طوری که از اهواز تا ارجان برابر شرح او چهارده منزل فاصله است. [۲۵۴] ابن رسته [۲۵۵] در شرح راههای مختلفی که ذکر می‌کند منازل اهواز تا ارجان را بین چهار تا شش منزل نام می‌برد. و ابن بلخی، تنها یک منزل ذکر می‌کند. [۲۵۶]. منابعی که به ذکر راههای باستانی پرداخته‌اند نیز بیش از یک مرحله ذکر نکرده‌اند. در مجموع منازل مشترکی که جغرافیدانان از اهواز تا ارجان نام برده‌اند: ازم، رامهرمز، زط، وادی‌الملح و دهلیزان است. از ارجان به شیراز، منازل با شرح [صفحه ۸۶] بیشتری آمده است و به نظر می‌آید این راه بیش از سایر راههای فارس مورد توجه جغرافیدانان بوده به طوری که لسترنج می‌گوید: راهی که از شیراز به سمت شمال باختری به ارجان و خوزستان می‌رفت، بیش از همه‌ی راههای دیگر در کتابهای جغرافیایی شرح داده شده و درباره‌ی آن حداقل هشت شرح جداگانه به ما رسیده، هر چند که در ذکر پاره‌ای از منزلگاههای آن راه بین کتابهای مراجع اختلاف نظر است. آخرین وصفی که از این راه شده در کتاب ظفر نامه‌ی شرف الدین علی یزدی است که مسیر امیر تیمور را در سال ۷۵۹ از اهواز به شیراز از راه بهبهان نقل می‌کند. [۲۵۷]. در شهر ارجان قدیم آن چنان که یاقوت حموی و دیگران ذکر کرده‌اند قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضا علیه‌السلام. [۲۵۸] وجود این قدمگاه در این مکان مسیر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را از پل اربق (اربک) به ارجان

روشن می‌کند. قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقوه و یا ابر کوه است که در منتهی‌الیه جاده‌ی شمالی شیراز به شهرهای یزد و خراسان است. اگر مسیر متداولی که در منابع جغرافیایی آمده، همان مسیری باشد که حضرت رضا علیه‌السلام پیموده در این صورت حضرت از ارجان به سمت شیراز و از آن جا به سمت دروازه اصطخر که راهی است به سوی خراسان که در پاره‌ای منابع از جمله الاعلاق النفیسه، [۲۵۹] اشکال العالم [۲۶۰] و مسالک الممالک [۲۶۱] نیز به همین نام (راه خراسان) مشهور است، عبور فرموده و به ابرقوه رسیده‌اند. در راه ارجان تا شیراز چند منزلگاه معروف است که غالب منابع از آن یاد کرده‌اند، بندق [۲۶۲] (بندک)، [۲۶۳] خان حماد، [۲۶۴] نویندگان، [۲۶۵] (نونجان)، [۲۶۶] کرکان [۲۶۷] [صفحه ۸۷] (جرجان) [۲۶۸]، خاراه، [۲۶۹] خلان، [۲۷۰] خلار [۲۷۱] و جویم [۲۷۲] (گویم). [۲۷۳]. ابن بلخی، مسیر راه را از دو راهی که ارجان را به شیراز متصل می‌کند توأما نام برده، این دو راه که از ارجان (بهبهان) به موازات هم تا حوالی شیراز امتداد دارد، دو جاده‌ی قدیمی است که در منابع اولیه به طور جداگانه ذکر آنها آمده است، این دو راه امروزه به راه شیراز، اردکان (یاسوج) و شیراز، بهبهان معروفند «فرزک»، «جس»، «صاهه»، «کشن» در مسیر راه اخیر و «خلار»، «جویم» و ... در مسیر راه دوم قرار دارند. همچنان که گفته شد در میانه‌ی این راه، راهی قدیمی معروف به جاده‌ی شاهی وجود داشته که بدون رفتن به شیراز مستقیماً به سمت اصطخر منتهی می‌شده است. باید در نظر داشت که این راه در زمان ایران باستان و قبل از پیدایش شهر شیراز مورد استفاده بوده است، [۲۷۴] بنابراین با توجه به احداث این شهر در سنه ۷۴ ه. ق و از رونق افتادن شهر اصطخر احتمالاً این راه در سال ۲۰۰ هجری چندان رونق سابق خود را نداشته، با این همه در منابع و تواریخ محلی شیراز و همچنین سایر منابع هیچ گونه گزارشی از ورود و یا توقف حضرت رضا علیه‌السلام ثبت نشده است. منابع تاریخی تنها اطلاع می‌دهند که حضرت رضا علیه‌السلام از اهواز و از طریق فارس (نه شیراز) به سمت خراسان رفتند و در این باره به طور مفصل در جای خود سخن [صفحه ۸۸] خواهیم گفت.

شیراز

از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلی تاریخ این شهر هیچ قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست. [۲۷۵]. این موضوع احتمال عبور حضرت رضا علیه‌السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان (بهبهان) از طریق راههای کوهستانی منطقه‌ی کوه‌کیلویه به جلگه‌ی مرو دشت اصطخر می‌پیوست قوت می‌دهد. در ادامه‌ی این مسیر راهی وجود داشت، مشهور به راه خراسان که در مسیر آن، شهر ابر کوه یا ابرقوه قرار دارد. در این شهر قدمگاهی از حضرت رضا علیه‌السلام دیده می‌شود. شهر ابرقوه بخشی از شهر باستانی اصطخر به شمار می‌رود. قبل از بررسی قدمگاه منسوب به حضرت علیه‌السلام در این شهر به شرح اطلاعاتی درباره‌ی اصطخر می‌پردازیم.

اصطخر

اصطخر در طول هفتاد و نه درجه و عرض سی و دو درجه‌ی جغرافیایی در فارس قرار گرفته است. یاقوت حموی می‌نویسد: اول کسی که بنای شهر اصطخر را نهاد، اصطخر بن طهمورث پیشدادی بود و این شخص نزد مردم ایران منزلت بسیار داشت. [۲۷۶]. فتح اصطخر در عهد خلیفه‌ی دوم و در سال ۱۶ هجرت توسط عثمان ابی العاص و ابوموسی اشعری صورت گرفت. [۲۷۷] و در سال ۷۴ هجری توسط محمد بن یوسف [صفحه ۸۹] برادر حجاج بن یوسف ثقفی، در نه فرسخی جنوب اصطخر، در وقت طلوع برج سنبله بنای شهر شیراز گذاشته شد و این شهر روز بروز از رونق اصطخر کاست. [۲۷۸]. آنچه از نوشته‌ی جغرافیدانان قرون اول اسلامی درباره‌ی اصطخر به دست می‌آید، این است که اصطخر در آن زمان بسیار وسیع بوده، اصطخری در مسالک الممالک می‌نویسد: اصطخر شهری است بزرگ، چند اردشیر خوره باشد به بزرگی، و به اردشیر خوره شهرهاست چون شیراز و سیراف ... تا حیث یزد

بزرگتر نواحی اصطخر باشد سه جایگاه مسجد آدینه دارد. کثه میبد و نایین و بهره، مقدار ناحیت اصطخر شصت فرسنگ باشد، ابر قو شهری است اقلید و سرمق دو پاره‌ی شهروند و به پارسی کلید و سرمه خوانند. [۲۷۹]. مسافت بین شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ و وسعت این شهر یک میل بوده است. [۲۸۰] ابن حوقل در قرن چهارم از خراب شدن باروی شهر اصطخر سخن می‌گوید و از دروازه‌ای به نام دروازه خراسان نام می‌برد [۲۸۱] که احتمالاً علت نامگذاری آن به دروازه خراسان، به این دلیل بوده که در مسیر راه خراسان قرار داشته است. ابن حوقل نیز از وسعت اصطخر یاد می‌کند و یزد که بزرگترین ناحیه‌ی آن کثه و میبد، نایین و فهرج (بهره) و همچنین رودان که جزء کرمان بوده است و سپس جزء فارس شده و ابرقوه و چند شهر دیگر را از نواحی اصطخر می‌شمارد. [۲۸۲].

ابر کوه (ابر قوه)

همچنان که گفته شد، ابر کوه یا ابر قوه یکی از توابع و نواحی شهر قدیمی اصطخر [صفحه ۹۰] بوده است. ابن حوقل ابر قوه و با ابر قویه را شهری مستحکم به اندازه‌ی یک سوم شهر اصطخر با بازارهای معمور و آباد در قرن چهارم توصیف می‌کند. [۲۸۳] ابر قوه در شمال قریه بیذ (ده بید) در نیمه‌ی راه اصطخر و یزد واقع شده. [۲۸۴] مقدسی از مسجدی نیکو در این شهر سخن گفته است [۲۸۵] و حمدالله مستوفی در خصوص این شهر می‌نویسد: ابر قوه را در ابتدا بر دامنه‌ی کوهی ساخته بودند و به آن «برکوه» می‌گفتند و بعد از آن بر صحرایی که هم اکنون است شهر را ساختند. وی می‌نویسد: در ابر قوه «جهودی» چهل روز اگر بماند، نماند، و بدین سبب جهود در آن جا نیست و اگر از جای دیگر به مهمی به آن موضع روند بعد از چهل روز معاودت کنند. در آن جا سروی است که در جهان شهرتی داشته و درخت سروی در ایران زمین مثل آن نیست. [۲۸۶].

آثار تاریخی ابر قوه

در شهر ابر قوه و حومه‌ی آن آثار تاریخی دوران مختلف مشاهده می‌شود، از جمله، مسجد جامع ابر قوه، [۲۸۷] مقبره‌ی حسن بن کیخسرو (مزار طاووس الحرمین) قطیبه، مناره‌ی سر در، مسجد حاجی کامل امامزاده احمد بن موسی بن جعفر علیه‌السلام، مسجد امامزاده احمد، گنبد علی، و مسجدی موسوم به مسجد بیرون، بنای مزاری مشهور به پیرسک یا پیر صدق و سرو پشت آسیاب، بناهای تاریخی در کوه صفا و [۲۸۸]. [صفحه ۹۱]

قدمگاه امام علی بن موسی الرضا در ابر قوه

در آثار تاریخی یزد مسجدی معروف به مسجد بیرون در حومه‌ی این شهر قرار دارد که بر کتیبه‌ی آن گزارشی مندرج است ولی متأسفانه به دلیل ریختگی اطلاعات مبهمی از عبور و یا توقف حضرت رضا علیه‌السلام از آن به دست می‌آید. این مسجد در کنار شهر قرار دارد و دارای حیاط و ایوان و گرم خانه است کتیبه‌ای از کاشی معرق در سه رشته خط به عرض تقریبی شصت و پنج سانتی‌متر و درازی پنج متر و به رنگهای آبی و سفید بر پیشانی سر در ورودی مسجد نصب شده و از آن اطلاعاتی تاریخی به دست می‌آید. متن آن به این شرح است: الله هو الموفق و المعین ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم. چون حضرت صمدیت عز شأنه و عظم سلطانه در عهد خلافت پناه پادشاه اسلام اعظم و اعلم سلاطین ایام لازال جلال سلطان (...). ریختگی به اندازه‌ی شصت سانتی‌متر (س) علیه که توفیق عمارات خیر به هر وقت و به هر جای به تجدید رفیق فرمود در زمان عبور از ابر قوه عادت...، (نیم متر ریختگی) بر در مسجد تبرک نمود که منزل امام معصوم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام منار که از اشعار اسلام است ساخت و به مقابل مزار طاووسیه مسجدی فوقانی و خانه‌ی رئیس الدینی را بعد در سر سنگ نما که ابعاضاً (۴) مسجد و دارالقرار و

دار الحدیث و دار السیاده و الش (ریختگی به اندازه‌ی شصت سانتی متر ... م این ... دو دکان متصل به مسجد مذکور. و) ... [۲۸۹].

راه شیراز به کته (یزد)

اصطخری راه شیراز به کته [۲۹۰] (یزد) را که به راه خراسان [۲۹۱] معروف است [صفحه ۹۲] چنین بیان می‌کند: ۱- از شیراز تا «زرقان» شش فرسنگ، زرقان قصبه‌ای است میان مشرق و شمال شیراز که در دامنه‌ی کوه بسیار مرتفعی واقع شده است. [۲۹۲]. ۲- از زرقان تا «اصطخر» [۲۹۳] شش فرسخ. ۳- از اصطخر تا «بیرقریه» چهار فرسخ. ۴- از بیرقریه تا «کهمند» [۲۹۴] هشت فرسنگ. ۵- از کهمند تا «دیه بید» (ده بید) هشت فرسنگ. ۶- از دیه بید تا «ابرقوه» دوازده فرسنگ. ۷- از ابرقوه تا «دیه شیر» (ده شیر) سیزده فرسنگ. ۸- از دیه شیر تا «جوز» [۲۹۵] (حور) شش فرسنگ. ۹- از جوز تا «قلعه‌ی مجوس» شش فرسنگ. ۱۰- از قلعه‌ی مجوس تا «شهر کته» پنج فرسنگ. ۱۱- از کته تا «آبخیزه» هفت فرسنگ. ۱۲- از آبخیزه تا «یزد» شش فرسنگ. این آخر اعمال پارس است و جمله هشتاد و هفت فرسنگ است. [۲۹۶]. ابن حوقل نیز در قرن چهارم وصفی از منازل و مسافتات شیراز به کته که همان راه خراسان است به شرح ذیل ذکر می‌کند: ۱- شیراز تا زرقان شش فرسخ، زرقان دارای منزلی بر وادی عذب است. ۲- از زرقان به اصطخر شش فرسخ. ۳- از اصطخر به قریه‌ی «تیر» [۲۹۷] چهار فرسخ. [صفحه ۹۳] ۴- از قریه‌ی تیر تا کهنک [۲۹۸] هشت فرسخ. ۵- از کهنک تا قریه‌ی «بید» [۲۹۹] هشت فرسخ. ۶- از قریه‌ی بید تا «ابرقویه» دوازده فرسخ. ۷- از ابرقویه تا «دیه شیر» [۳۰۰] سیزده فرسخ. ۸- از دیه شیر تا «جور» شش فرسخ. ۹- از جور تا «قلعه‌ی مجوس» شش فرسخ. ۱۰- از قلعه‌ی مجوس تا «شهر کته» در حومه‌ی یزد پنج فرسخ. ۱۱- و از یزد تا «انجیره» [۳۰۱] شش فرسخ، انجیره قبه‌ها و چشمه‌ای دارد که بر کناره‌های آن درختان انجیر است و این جا آخرین نقطه‌ی فارس است و جز این ناحیه‌ای ندارد و همه‌ی راه مجموعاً هشتاد فرسخ است. [۳۰۲]. ابن بلخی، منازل شیراز به یزد را در نه منزل ذکر می‌کند و مسافت شیراز به یزد را پنجاه و چهار فرسنگ برمی‌شمارد. [۳۰۳] لسترنج در دو نقل جداگانه از جغرافیدانان قرون اولیه‌ی اسلامی به راه زمستانی و راه تابستانی اشاره می‌کند و می‌نویسد: راه زمستانی یا راه کاروانی که از دشتها و جلگه‌ها می‌گذشت، راه شیراز به سمت شمال خاوری بود که به اصطخر می‌رفت و از آن جا به ده بید می‌رسید و در این جا از دست راست راهی جدا می‌شد که به ابرقوه و یزد می‌رفت، اما راه اصلی به طرف چپ پیچیده و از سرمق و قریه‌ی آباده می‌گذشت و سپس در یزد خواست به راه تابستانی می‌پیوست و از آن جا از قومه گذشته به اصفهان می‌رسید. [۳۰۴] در منابع [صفحه ۹۴] ایران باستان از راه باستانی موسوم به راه شاهی که از پاسارگاد به ابرقوه (ابر کوه) و از آن جا به یزد و از طریق راه کویر به خراسان می‌رفت، سخن به میان آمده است. این راه دو مسیر تابستانی و زمستانی داشت، راه تابستانی از مابین به یزد خواست می‌رفت و مسیری کوتاهتر از راه زمستانی را به سمت شمال فارس طی می‌کرد و راه زمستانی از گردنه‌ی کولی کش و یزد خواست گذشته و از آن جا به قمشه (قومه یا شهرضا) و از طریق آن به لنجان و اصفهان منتهی می‌شد. [۳۰۵].

راه کنونی شیراز به یزد

از شیراز به یزد یک جاده‌ی اصلی وجود دارد. این جاده به شمال استان فارس امتداد می‌یابد و در حوالی اقلید از سمت راست به جانب شمال شرقی می‌پیچد و از آن جا به سمت ابرقوه و سپس به استان یزد منتهی می‌شود. ادامه‌ی مسیر جاده‌ی اصلی به استان اصفهان و از آن جا به سایر شهرهای مرکزی و شمالی ایران می‌رود. از شیراز سی کیلومتر تا شهر زرقان راه است سپس شانزده کیلومتر تا مرو دشت، در این جا راهی به سمت چپ (شمال غربی) می‌رود، از آن جا هفده کیلومتر تا تخت جمشید فاصله دارد و چند کیلومتر آن طرفتر نقش رستم است که در خارج از جاده‌ی اصلی واقع شده است، از تخت جمشید تا سیدان پانزده کیلومتر و از

آن جا تا سیوند یازده کیلومتر فاصله است، از آن جا تا سعادت شهر بیست و چهار کیلومتر و از آن جا تا کردشول هیجده کیلومتر است. پاسارگاد در هشت کیلومتری این منطقه خارج از جاده‌ی اصلی واقع شده است. از آن جا به قادر آباد پانزده کیلومتر راه است و تا دیدگان یازده کیلومتر و از آن جا تا ده بید چهل و پنج کیلومتر مسافت دارد. از ده بید تا گردنه‌ی کولی کش پانزده کیلومتر و از آن جا تا خانه خوره پانزده کیلومتر راه است. در این جا یک جاده‌ی خاکی قدیمی است که به حوالی ابر کوه می‌رسد، اما مسیر آسفالتی آن سی و پنج کیلومتر تا فیض آباد راه است و کمی بالاتر از آن راهی به سمت اقلید در سمت چپ جاده منحرف می‌شود و ادامه‌ی راه به سمت یزدخواست می‌رود، برای [صفحه ۹۵] رفتن به سمت یزد راه از فیض آباد با پیمودن هفده کیلومتر به فراغه و دو کیلومتر به ابر کوه می‌گذرد. (قدمگاهی موسوم به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در این جا است.) راه از این شهر در حاشیه‌ی کویری ... موسوم به کویر ابر کوه امتداد می‌یابد و با پیمودن مناطق شمس آباد، رئیس آباد و آب انبار کان سرخ به ده شیر می‌رسد که مجموعاً پنجاه و نه کیلومتر تا ابر کوه فاصله دارد. از ده شیر دو جاده‌ی فرعی خاکی وجود دارد که به سمت چپ و راست منتهی می‌شوند، ادامه‌ی راه تا تفت با پیمودن مناطق حسین آباد، دره‌ی زرشک، فیض آباد و فراشاه (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در این جا است). مسافت شصت و یک کیلومتر است. از تفت تا یزد حدود بیست و پنج کیلومتر فاصله دارد که دو روستای معروف به زین آباد و خیر آباد در مسیر آن قرار گرفته است. [۳۰۶]. [صفحه ۹۷]

از یزد تا خراسان

یزد

در شهر قدیمی یزد که خود روزگاری از نواحی و توابع شهر اصطخر به شمار می‌رفته چند قدمگاه و یادبود از محل توقف و عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام وجود دارد که با توجه به تأکید منابع بر عبور آن حضرت از سمت کویر (یزد) به سوی مرو، بر اعتبار این قدمگاه‌ها افزوده می‌شود. اما قبل از بررسی این آثار بجا مانده در یزد برای اطلاع بیشتر ابتدا به سابقه‌ی تاریخی این شهر اشاره خواهیم کرد و سپس به شرح راهها و منازل و قدمگاه‌ها می‌پردازیم. یزد را در زمان قدیم «کته» می‌خواندند و چون نام یزد را بر این شهر گذاشتند، کته را بر ولایت یزد اطلاق کردند و به آن حومه یا جومه یزد گفتند. [۳۰۷]. منابع تاریخی در شرح چگونگی پیدایش و ایجاد شهر یزد، بنای این شهر را به زمان اسکندر نسبت می‌دهند. محمد بن حسن جعفری در تاریخ یزد و حسین بن علی کاتب در تاریخ جدید یزد که از مورخان قرن نهم هجری می‌باشند. در این باره می‌نویسند: هنگامی که جنگ میان اسکندر و داراب آغاز شد عده‌ای از سرهنگان داراب در خفا به او نامه نوشتند که اگر به هر کدام از ما مملکتی ببخشی ما داراب را به قتل می‌رسانیم و اسکندر به آنها عهدنامه داد و سرانجام در روز حرب سرهنگان قصد داراب کردند و بر او زخم زدند، در آن حال اسکندر به بالین داراب رسید و [صفحه ۹۸] عذر خواست که تو با تو جفا کردند و من قصد تو را نکردم و اکنون وصیت کن تا من وصیت تو را به جای آورم، داراب به او گفت: کشندگان مرا به قصاص رسان تا دیگر بندگان به خون خداوندان خود اقدام نمایند. دیگر آن که دخترم را به عقد خود آور که تا چون فرزندی از او ظاهر شود، سلطنت در خانه‌ی ما باقی بماند و دیگر آن که با قوم من نیکویی کن تا بعد از تو با قوم تو هم نیکویی کنند. اسکندر به وصیت داراب عمل کرد و بعد از آن اسکندر بعضی از سرهنگان داراب را که به آنها اعتماد نداشت با خود به سوی خراسان برد و از عراق (عراق عجم) متوجه خراسان شد. چون به سر بیابان خراسان که اکنون شهر یزد است رسید، به لشکرگاه بفرمود تا قلعه‌ای بساختند و نه‌ری جاری کردند و کسی از آن خود را آن جا بنشانند و آن جماعت را در آن جا ساکن گردانید و آن مقام را «کته» نام نهاد و این اول عمارت یزد است که آن را زندان ذوالقرنین می‌خوانند. در کتب متقدمان ذکر یزد نیست و ذکر کته در صریح البلدان و مسالک الممالک که طول و عرض بلاد (راد)

گویند هست و این کتبه اول عمارت یزد است و بعد از اسکندر این کتبه معمور شد و جماعتی در آن جا جمع شدند و عمارت و زراعت کردند، هنگامی که سلطنت به یزد جرد پسر بهرام رسید، چون به کتبه رسید آب و هوای کتبه وی را موافق آمد، گفت نذر کردم که در این مقام شهری بسازم به نام یزدان، و بنایان (معماران) ممالک را جمع کرد و منجمان به طالع سنبله یزد را بساختند... یزد جرد سه سرهنگ خود را (به نامهای) «بیده»، «مبید» و «عقدا» امر کرد که سه مقام بسازند بیده، «بیده» را بساخت و مبید، «مبید» را بساخت و عقدا «ده گبران» را بساخت این هر سه ده کنار دریا بود و این دریا به دریای ساوه مشهور بود. در آن شب که پیامبر ما صلی الله علیه و آله از مادر متولد شد آن دریا به زمین فرو رفت و خشک شد. [۳۰۸] ابن حوقل در قرن چهارم یزد را مکانی خوش ساخت و مستحکم با دو دروازه‌ی آهنین توصیف می‌کند، و می‌نویسد: چون یکی از این دروازه‌ها نزدیک مسجدی است که در «ربض» پهناوری قرار دارد آن را دروازه‌ی مسجد گویند. [۳۰۹]. [صفحه ۹۹] حمدالله مستوفی، در نزهةالقلوب می‌نویسد: اکثر عمارات ظاهری آن (شهر یزد) از خشت خام بود جهت آن که در آن جا بارندگی کم باشد و گلش به قوت است و شهری نیک و پاک است و آبش از کاریزها و قنوات بسیار در میان شهر گذرد و مردم بر آن سرداب‌ها و حوض‌ها ساخته‌اند. [۳۱۰].

عبور امام علی بن موسی الرضا از یزد

از عبور حضرت رضا علیه‌السلام از یزد در منابع اولیه به صراحت نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرت علیه‌السلام از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده‌اند. شیخ صدوق به نقل از محمد بن حفص می‌نویسد: غلامی یا دوستداری از عبد صالح حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام گفت: من و جماعتی در بیابانی با حضرت رضا علیه‌السلام بودیم، تشنگی سختی به ما و حیوانهای ما رسید تا این که بر خود ترسیدیم. حضرت موضعی را برای ما وصف کرد و فرمود بروید در آن موضع که آب بیابید، ما به آن موضع رفتیم و به آب رسیدیم و آشامیدیم و حیوانهای خود را سیراب کردیم و عموم اهل قافله که همراه ما بودند سیراب شدند، از آن جا کوچ کردیم و حضرت ما را به جستجوی همان چشمه امر کرد، ولی از جستجوی خود نتیجه نگرفتیم و اثری از چشمه نیافتیم و به جز پشک شتر چیزی ندیدیم. آن مرد این حدیث را برای مردی از فرزندان قنبر که حدود یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود ذکر می‌کرد و آن مرد «قنبری» مرا به مثل این حدیث بدون کم و زیاد خبر داد و گفت من نیز با آن مرد در خدمت آن بزرگوار بودم، و آن مرد قنبری مرا خبر داد که آن بزرگوار در آن سفر به سوی خراسان می‌رفت. [۳۱۱]. [صفحه ۱۰۰] منابع جدی، از ورود حضرت به شهر یزد مطالبی بیان کرده‌اند. [۳۱۲] و به نظر می‌رسد که این کویر و بیابان، در منطقه‌ای که در منابع به «اقلیم هفدهم» معروف است واقع شده باشد، زیرا در منابع جغرافیایی مسیر راه فارس به خراسان را از این بیابان که امروزه شهر یزد در میان آن واقع شده است ذکر کرده‌اند.

بیابان میان فارس و خراسان

جغرافیدانان قدیم از منطقه‌ای به نام «اقلیم هفدهم» که منطقه‌ای میان فارس و خراسان است نام می‌برند که زمانی متعلق به هیچ کدام از ولایت‌ها نبوده و در توصیف این منطقه و راههای ناامن و خطرناک آن اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهند. حدود این منطقه از جانب مشرق، مکران و بخشی از سیستان و مغرب آن منتهی به قومس، ری، قم، و کاشان بوده و از جانب شمال به بخشی از سرزمین خراسان، قسمتی از سیستان و از جانب جنوب، به کرمان و فارس و قسمتی از اصفهان منتهی می‌شده است. [۳۱۳]. اصطخری و جیهانی از جغرافیدانان قرن چهارم هجری می‌نویسند: این بیابان از بیابانهای سرزمینهای اسلامی جدا است و برخلاف بیابانها و بادیه‌های نجد، تهامه، حجاز و یمن که اعراب در آن جا خانه و کاشانه دارند و مردمان در آن جا زندگی می‌کنند، کسی در این بیابان زندگی نمی‌کند و مردمان آنها کم و دزدان و راهزنان آن بسیار است. [۳۱۴]. جیهانی سبب این وضعیت را چنین می‌داند که

این بیابان به یک مملکت تعلق ندارد به همین دلیل راه‌دارانی که امنیت را در این منطقه برقرار کنند وجود ندارند. وی می‌افزاید اگر دزدی از یک مملکت بیاید و دزدی کند و به مملکت دیگری برود [صفحه ۱۰۱] در امان است و این بیابان «مفازه» [۳۱۵] سخت بی علف و هیزم توصیف شده به طوری که کسی نمی‌تواند به آن جا برود و آن را بیماید، مگر با شتر و چهارپایان باری، آن هم در راهی مشخص و تعیین شده، زیرا در آن جا آب یافت نمی‌شود، مگر در راهی که متداول است و اگر کسی از آن راهها عبور نکند و یا گم شود هلاک می‌شود. [۳۱۶]. دزدان در این بیابان دارای پناهگاهی هستند که آن را کرکس کوه نامند. این کوه چندان بزرگ نیست، اما دارای صخره‌های برنده‌ای است که وسعت آن حدود دو فرسنگ است. در آن جا آبی است که آن را «آب یده» [۳۱۷] می‌خوانند ولی در دره‌های آن آبها اندک است. رفتن بالای این کوه دشوار است و اگر کسی در آن پنهان شود او را نمی‌توان یافت. در این بیابان دهکده‌هایی وجود دارد و در حوالی کرمان بر راه سیستان شهری به نام سنیج قرار دارد و به گفته‌ی جیهانی، از جاهایی که بر کنار این بیابان است و نزدیک آبادانی است و یا بعضی به آبادانی پیوسته، در سمت فارس و اصفهان، نائین، یزد، «ونده» [۳۱۸] و اردستان می‌باشد و از جانب کرمان خییص و راور و نرماشیر و از جانب فارس و اصفهان و قم و کاشان، خوار و سمنان و دامغان و بسطام و از جانب خراسان قهستان و تون و طبس و کریت و قاین. [۳۱۹]. اشپولر به نقل از ابن خردادبه و ابن حوقل از جاده‌ی بزرگ فرعی که به جاده‌ی شاهی منتهی می‌شده در قرن اول هجری نام می‌برد و می‌نویسد: این جاده‌ی بزرگ فرعی از شیراز و از طریق یزد به نیشابور منتهی می‌شد، اما بزودی به واسطه‌ی افزایش دسته‌های غارتگران در کویر بزرگ بین یزد و طبس غیر قابل استفاده شد، زیرا راهزنان نه فقط گروگان‌گیری می‌کردند، بلکه مردان مسافر را نیز به نحو فجیعی به [صفحه ۱۰۲] قتل می‌رساندند. [۳۲۰].

راه کویر (از یزد به سوی خراسان)

راههایی که از بیابان و کویر مابین فارس و خراسان و نائین و اصفهان و ری و کرمان و سیستان منتهی می‌شد در منابع جغرافیایی قدیم ذکر شده [۳۲۱] و ما تنها به شرح مسیر راه یزد به خراسان که در بررسی مسیر عبور حضرت رضا علیه‌السلام مورد توجه است می‌پردازیم. بنابر نقل جیهانی مسیر این راه عبارت است: ۱- از یزد تا «انجیره» [۳۲۲] یک منزل و بدان جا چشمه‌ای است و حوضی از آب باران. ۲- از انجیره تا «خرائق». [۳۲۳] خرائق دهی است که در آن جا زراعت و دامداری کنند و حدود دویست خانه در آن است. [۳۲۴]. ۳- از خرائق تا «تل سیاه و سفید» تا «ساغند» یک منزل است، آن جا دهی است آبادان و چشمه‌ی آب که چهارصد مرد در آن سکنی دارند. ۴- از ساغند تا «رباط پشت بادام» یک منزل است، آب آن جا از چاه است و در آن جا کاروانسرا و منزلی است. [۳۲۵]. [صفحه ۱۰۳] ۵- از رباط پشت بادام تا «رباط محمد» یک منزل است و آن جا سی مرد باشد و ایشان را چشمه‌ی آب و کشت هست. ۶- از رباط محمد تا «ریگ» یک منزل است و در آن جا کسی نیست، چشمه‌ی آبی است و مقدار دو فرسنگ ریگ است. [۳۲۶]. ۷- از ریگ تا «مهل» یک منزل و در آن جا کسی نیست، چشمه‌ی آب و کوهی است. ۸- از مهلب تا «رباط حوران» [۳۲۷] یک منزل و رباط از خشت پخته است و گچ کرده‌اند [۳۲۸] و سه چهار کس نگاهبان آن. ۹- از رباط حوران تا «چشمه‌ی رادخره» [۳۲۹] یک منزل و بدان جا چشمه‌ی آب گرم است و هیچ کس نیست. ۱۰- از چشمه‌ی رادخره تا «بشتادان» [۳۳۰] یک مرحله و آن جا دهی است بزرگ، بر یک سوی آن طبس است و در آن جا سیصد مرد و آب و کشت و عمارت و چهارپایان است. [۳۳۱]. ۱۱- از بشتادان تا «بن» یک منزل است و آن جا دهی است آبادان که قریب پانصد کس ساکن و عمارت و زراعت و مواشی دارد. ۱۲- از بن تا «زادویه» یک منزل، در آن جا کسی ساکن نیست و چاه آب است. ۱۳- از زادویه تا «رباط زنگر» [۳۳۲] یک منزل و در آن جا آب روان است و اندک زراعت و سه چهار کس ساکن است. [صفحه ۱۰۴] ۱۴- از رباط زنگر تا «اشبست» [۳۳۳] یک منزل است و در آن جا حوض آب باران است. ۱۵- از اشبست تا «ترشیز» که شهری است معتبر و

معروف یک منزل است، ترشیز حومه‌ی «پشت» (بشت) نیشابور است و شهری زیبا و پربرت و پرجمعیت و در هر دو یا سه فرسخ، کاروانسرا و حوض آب دارد. [۳۳۴]. راه‌های بیابان بدین ترتیب است: از اصفهان تا ری، از نائین تا خراسان، از یزد تا خراسان، راه شور، راه راور، راه خبیص، راه نو، راه سیستان تا کرمان و از یزد و میبد و نائین که در «کرت» به هم می‌رسند و آن شهری است به سه فرسنگی طبس و در آن جا قریب هزار مرد باشد و در اعمال طبس است. [۳۳۵]. بنابر آنچه گفته شد، حضرت رضا علیه‌السلام از منطقه‌ی کویری و راه خشک بیابانی عبور کرده‌اند و در منابع این منطقه‌ی کویری را شهر یزد ذکر کرده‌اند. علاوه این موضوع این شهر در مسیر راه قدیمی فارس به شیراز قرار داشته و وجود قدمگاه‌ها و آثار یادبود برجای مانده از عبور حضرت رضا علیه‌السلام در حوالی شهر یزد و برخی مناطق آن که از قدمت و اعتبار درخور توجهی برخوردارند، عبور حضرت علیه‌السلام را از این شهر قوت می‌بخشد.

بررسی قدمگاه‌های امام علی بن موسی الرضا در یزد

در یزد چندین قدمگاه منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به چشم می‌خورد. اهمیت و اعتبار تاریخی این قدمگاه‌ها یکسان نیست و هر کدام نیازمند بررسی جداگانه‌ای است بنابراین ابتدا از محل و ناحیه‌ای که قدمگاه‌ها در آن واقع شده‌اند سخن خواهیم گفت و سپس موقعیت آنها را با توجه به خط سیر [صفحه ۱۰۵] حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بررسی خواهیم کرد.

قدمگاه خرائق (مشهدک)

خرائق در شصت کیلومتری یزد واقع شده است. آثار تاریخی خرائق علاوه بر مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علیه السلام می‌باشد، مزاری است مشهور به بابا خادم که یک بقعه‌ی گنبد دار برای آن ساخته شده، ولی نوع سنگ و کاشیهای آن قدمتی ندارد. [۳۳۶] دیگر، کاروانسرای مشهور به رباط شاهزاده که به فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است. [۳۳۷] علاوه بر آن، مسجد نسبتاً کوچکی است که به آن مسجد جامع گویند. در پشت منبر این مسجد، سنگ قبری از نوع سنگهای رسوبی سفید از قرن پنجم هجری به اندازه‌ی ۳۰ ضربدر ۵۰ سانتی متر دیده می‌شود که به طور آزاد افتاده و بر روی آن عبارت «هذا قبر علی بن محمد اسحق المولی توفی فی شهر ربیع الاول، سنه تسع و تسعین و اربع مائه» به چشم می‌خورد [۳۳۸] و دو سنگ قبر دیگر نیز در کنار در مسجد دیده می‌شود که مربوط به قرن هشتم و متعلق به یک پدر و دختر است. [۳۳۹]. مشهدک که مقام نزول حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است در کنار قبرستان خرائق قرار دارد و تنها از آن بقعه‌ی گلی کوچک و ویرانه‌ای که یک طاق گنبدی شکل دارد برجای مانده است. مردم و اهالی این منطقه مشهدک را محل عبادت و نماز حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌دانند، و به همین دلیل آن مکان را محترم و مقدس می‌شمارند و گاهی قاریان در آن به قرائت قرآن می‌پردازند. در این بقعه سنگ خاکستری رنگی به اندازه‌ی ۲۹ ضربدر ۲۷ سانتیمتر بر دیوار سمت قبله (به جای محراب) نصب شده که به خط نسخ عباراتی به تاریخ ۵۹۵ هجری بر آن حک شده است و اطلاعات مهمی از عبور حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام در اختیار محققان و مورخان می‌گذارد و براساس آن شیوع روایت عزیمت آن حضرت از [صفحه ۱۰۶] طریق یزد به طوس در قرن ششم تأیید می‌شود چون از سندهایی نیست که ساخته و پرداخته‌ی عصر صفوی باشد حائز اهمیت است. نکته‌ی دیگری که جالب توجه و دقت است این است که کتیبه‌ی این سنگ به زبان فارسی است و در این خطه از لحاظ قدمت نظایر زیادی ندارد و به علاوه در رسم الخط آن شیوه‌ی کتابت آن عصر (قرن ششم) به کار رفته است که طبعاً فوایدی از دیدگاه زبان شناسان و محققان خط بر آن مترتب خواهد بود. متن کتیبه به این شرح است: لا اله الا الله، محمد رسول الله،

امیرالمؤمنین. [۳۴۰] به تاریخ ست و تسعین مائه. [۳۴۱] علی [۳۴۲] بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرو آمد (آمد) و مقام کرد، و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسائه [۳۴۳] مشهد خراب بوذ (بود) و از جهد بوبکر بن علی ابی نصر رحمه الله [۳۴۴] فرمودند (فرمودند) و به دست ضعیف پر گناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد (بنا کرده شد). خدایا (خدایا) بر آن کس رحمت کن کی (که) یک بار قل هو الله به اخلاص در کار آنک (آن که) فرمود (فرمود) و آنک کرد و آنک خواند کند (کند). کتبه یوسف بن علی بن محمد، فی شهر ربیع الاول سنه خمس و تسعین مائه. [۳۴۵].

قدمگاه ده شیر، فراشاه

فراشاه در تلفظ محلی، فراشه می‌گویند. (مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام) ده شیر، آبادی مشهور، اما کم مایه‌ای است که بر سر راه ابر قوه واقع شده است. نام ده شیر در کتب، به صورت قریه‌ی شیر نیز آمده است. علی الظاهر نامش مأخوذ از نام شیر کوه است. [۳۴۶]. [صفحه ۱۰۷] نام ده شیر برای اولین بار در تاریخ جدید یزد (تألیف قرن هشتم) دیده می‌شود و بنا بر ضبط آن خواجه شمس الدین محمد تازیکو مسجد چهل محراب را در شهر یزد بساخت و چهار دانگ از قریه‌ی ده شیر قهستان یزد را بر آن توقف کرد. [۳۴۷]. آثار تاریخی و قدیمی در ده شیر، شامل یک رباط و مسجد و یک قدمگاه است. [۳۴۸]. قدمگاه فراشاه، از مجموعه بنایی تشکیل شده که بر کنار جاده‌ی تفت [۳۴۹] به ده شیر و در مرکز فراشاه [۳۵۰] قرار دارد. مردم، آن را قدمگاه حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌دانند. این عمارت بنا بر سنگ نوشته‌ای که در محراب آن نصب شده است، توسط گرشاسب بن علی (۴۸۸ - ۵۱۳) از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ هجری عمارت شده است که در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شهرت داشته است. [۳۵۱]. اصل بنای مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در فراشاه، چهار ضلعی است و هر ضلع آن از داخل، هشت متر است. در ارتفاع قریب به سه متر، بنا به هشت ضلعی بدل شده و بر سر آن گنبد آجری قرار گرفته است. بنا دارای سنگ تاریخ و کتیبه و تزیینات داخلی و یادگارهایی است که به شرح ذیل معرفی می‌شوند. ۱ - دور تا دور زیر گنبد سوره‌ی الفتح به خط کوفی گلداز تزیینی به عرض شصت سانتیمتر در گچ کنده و کتیبه کرده‌اند، بر روی حروف، رنگ سیاه و قهوه‌ای زده‌اند و بالای بسم الله الرحمن الرحیم عبارتی بوده که فعلا «امر به عماره‌ی هذا»... از آن باقی مانده و مابقی شکسته شده است. ۲ - بالای سر محراب در قسمتی که گچهای مرمتی بیرون آمده است آثار کتیبه‌ای به خط کوفی دیده می‌شود که به علت ساییدگی و محو شدگی قابل قرائت نیست. [صفحه ۱۰۸] ۳ - در داخل محراب یک قطعه سنگ مرمر به اندازه‌ی ۶۰ ضربدر ۱۱۶ سانتیمتر نصب است که آن را بسیار ظریف و هنرمندانه تراشیده‌اند و قابی از چوب دارد که کتیبه‌ای به خط کوفی داشته ولی به علت موربانه خوردگی تقریباً همه‌ی کلمات محو شده است و عبارات آن خوانده نمی‌شود. این قاب دارای چوبی محکم و به رنگ قهوه‌ای تند است. سنگ آن دو ردیف حاشیه دارد در حاشیه‌ی اول آمده: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ذٰلِكَ الَّذِیْ یُبَشِّرُ اللّٰهَ عِبَادَهُ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ [۳۵۲] و در حاشیه‌ی دوم بعد از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نام دوازده امام علیهم‌السلام ذکر شده است. خط اول متن آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب است. خط دوم: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. [۳۵۳] خط سوم: (در هلالی زاویه دار) بسم الله الرحمن الرحیم، قد افلح المؤمنون ... خط چهارم به بعد: بسم الله الرحمن الرحیم، قل هو الله ... امر بعماره‌ی هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله تعالی گرشاسب بن علی بن فرامز [۳۵۴] ابن علاء الدوله تقبل الله منه فی شهور سنه اثنی عشره و خمس مائه (... دو یا سه کلمه شکسته است). [۳۵۵]. احمد بن علی کاتب، مؤلف تاریخ جدید یزد (۸۶۲ ه. ق) از قدمگاهی در یزد نام می‌برد که سلطان قطب الدین آن را عمارت کرده است و بر این قدمگاه که آن را قدمگاه امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا علیه‌الآلای التّحیة و الثناء می‌خوانند مدرسه و دو مناره افزوده است. [۳۵۶]. علاوه بر قدمگاههایی که در مناطق مختلف و نواحی یزد برشمردیم چند بقعه

منسوب به برادران امام رضا علیه‌السلام در منطقه‌ی قدیمی رباط پشت بادام وجود دارد که بنا بر گفته‌ی نائینی در تحفه الفقراء و برخی از منابع تاریخ محلی یزد، به هنگام توقف امام رضا علیه‌السلام در خراسان عده‌ای از برادران آن بزرگوار به قصد پیوستن به ایشان در این منطقه به دست عمال مأمون به شهادت رسیدند. [صفحه ۱۰۹]

ورود حضرت امام رضا به بافران و نائین

بافران [۳۵۷] در پنج کیلومتری شهر نائین (در مسیر جاده‌ی یزد به نائین) واقع شده است. از ورود حضرت علیه‌السلام به بافران و نائین در منابع اولیه ذکری نیست، اما منابع محلی و برخی از تذکره‌های جدید از ورود ایشان به این دو شهر و قدمگاههایی که منسوب به حضرت رضا علیه‌السلام است مطالبی آورده‌اند. بلاغی در تاریخ نائین می‌نویسد: بین بافران و نائین که یک فرسنگ مسافت است، درختی وجود دارد که مورد توجه اهالی است. این درخت را به زبان محلی درخت «سیس» و نیز درخت «موم روضا» رضا می‌نامند و در بیست و یکم ماه رمضان و در روز عاشورا در آن جا جمع می‌شوند و آتش می‌پزند و پارچه به آن درخت می‌بندند و برگ درخت را برای تبرک به خانه‌های خود می‌برند. [۳۵۸] آنها معتقدند که حضرت رضا علیه‌السلام در زیر آن درخت غذا تناول فرموده و وضو ساخته است. مؤلف تاریخ نائین می‌افزاید: شاه عباس کبیر در سال ۱۰۰۹ ه. ق نذر کرد که اگر بر عثمانیان پیروز شود پای پیاده به زیارت مشهد مقدس حضرت رضا علیه‌السلام رهسپار شود و صاحب وقایع سال یک هزار و ده می‌نویسد: شاه عباس تا آن جا که توانسته از مسیر حرکت امام رضا علیه‌السلام اطلاع حاصل کند از همان مسیر راه پیموده است و چون به منطقه‌ی بافران و آن درخت رسیده، عمارتی بنا کرده که در دیوار آن بنا به یاد غذا خوردن حضرت علیه‌السلام، به جای کاشی معمولی از کاشیهای زینتی که طرح کاسه و بشقاب بر آن بوده استفاده کرده‌اند. وی به نقل از یک شاهد عینی می‌نویسد: سابقاً این کاشیها به جای خود باقی بود ولی هم اکنون آثاری از آنها باقی نمانده است. [۳۵۹].

قدمگاه‌های شهر نائین

در شهر نائین نیز چند قدمگاه وجود دارد که منسوب به امام رضا علیه‌السلام است. قدمگاه مسجد قدیمان یا مسجد جامع قدیم که بنا بر گفته‌ی بلاغی، مسجد قدمگاه [صفحه ۱۱۰] بوده و بر اثر کثرت استعمال «مسجد قدیمان» نام گرفته [۳۶۰]، از کهنترین مساجد جامع معروف نائین است و قبل از ظهور اسلام در ایران، این مسجد آتشکده بوده است. [۳۶۱] قدمگاه، در ضلع جنوب شرقی مسجد به شکل مثلث است که یک متر از زمین ارتفاع دارد و اطراف آن را نرده‌ی چوبی نصب کرده‌اند. نقش پایی بر روی سنگ به چشم می‌خورد که قدر مسلم به عنوان یادگار از ورود و توقف آن حضرت در این مکان ساخته شده است. صاحب کتاب تاریخ نائین معتقد است که حضرت رضا علیه‌السلام در این مسجد نماز گزارده است [۳۶۲] و علاوه بر آن از مسجد و حمام امام رضا علیه‌السلام در محله‌ی گودالو یا محله‌ی سنگ نائین نام می‌برد که حضرت علیه‌السلام در آن جا نماز گزارده و استحمام فرموده‌اند. [۳۶۳] بلاغی در تاریخ نائین می‌افزاید: از مجموع این آثار و جهات تاریخی دیگر معلوم است در همان سفری که حضرت رضا علیه‌السلام از مدینه به مرو تشریف فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است، ولی به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: حضرت رضا علیه‌السلام در نیشابور وارد شده به محله‌ی قزوینی‌ها و در آن جا حمامی بود و چشمه‌ای که آبش کم شده بود و آن چشمه چند پله در گودی بود، حضرت تشریف برد در میان آن چشمه و غسل کرد و نماز خواند و فعلاً هم مردم میان آن چشمه می‌روند و به قصد تبرک غسل می‌کنند و از آن می‌آشامند و در پشت آن چشمه نماز می‌خوانند و حوائج خود را از خداوند می‌خواهند و مستجاب می‌شود و آن چشمه معروف است به «عین کهلان». صاحب منتخب التواریخ در ص ۵۵۲ می‌نویسد: محتمل است که چشمه همان قدمگاه باشد و آن چشمه معروف به حمام الرضا علیه‌السلام است. سحاب، در زندگانی حضرت علی بن

موسی الرضا علیه السلام می‌نویسد: اگر چه امروز، از نیشابور تا قدمگاه فاصله زیاد است ولی بعید نیست نیشابور آن روز در نهایت آبادی و پر جمعیتی بوده و دامنه‌ی آن تا قدمگاه گسترش داشته است و آن جا یکی از محلات شهر به شمار می‌آمده است. [۳۶۴] بلاغی [صفحه ۱۱۱] در تاریخ نائین در ذکر اولیاء الله و کسانی که در خاک نائین مدفون هستند می‌نویسد: سلطان موصلیه زنی است که اهل موصل و از خدمه‌ی حضرت رضا علیه السلام [۳۶۵] بوده و در سفری که حضرت به نائین تشریف فرما شده‌اند وفات یافته و در این سرزمین دفن شده است. مردی به نام احمد که او هم از خدمه‌ی حضرت بوده و پس از رحلت حضرت رضا علیه السلام چون حسن استقبال اهالی را نسبت به حضرت دیده و نائین از دسترس حکام بنی عباس دور بوده لذا در آن جا مسکن گزیده و زمانی که روحش به شاخسار جنان پرواز کرده در آن سرزمین دفن شده است. [۳۶۶].

ملاحظات دربارہی ورود حضرت رضا به نائین و قدمگاه‌های این شهر

نائین در مسیر یکی از راههایی است که از فارس به خراسان می‌رود ولی راههای دیگری همچون راه خرائق که در آن نیز قدمگاهی منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد به نیشابور و مرو منتهی می‌شود، بنابراین به طور قطع، آنچنان که صاحب تاریخ نائین ادعا می‌کند، نمی‌توان یقین حاصل کرد که حضرت از این شهر عبور کرده باشد. از آن جا که منابع اولیه و معتبر هیچ گونه اطلاعی از جزئیات مسیر راه حضرت از فارس به خراسان ارائه نمی‌دهند، تعیین خط سیر دقیق و قطعی در این بخش از راه دشوار است. تنها نقطه‌ی روشنی که در این مسیر از منابع اولیه به دست می‌آید، اشاره‌ای است که شیخ صدوق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده‌اند. این منابع مسیر حضرت را از اهواز به فارس و از آن جا به سمت خراسان از طریق نیشابور یاد کرده‌اند ولی در این میان راه کویر (بیابان میان فارس و خراسان) مبهم و فاقد منطقه‌ی جغرافیایی معینی است. اطلاعات افزوده‌ی منابع محلی نه تنها جغرافیای حرکت امام علیه السلام را روشن نمی‌سازند، بلکه ایجاد تناقض نیز می‌کنند. همچنان که ذکر شد منابع محلی در منطقه‌ی کویری یزد از قدمگاه خرائق و چند یادبود در شهر نائین، نقل جداگانه‌ای آورده‌اند این دو شهر تقریباً در [صفحه ۱۱۲] دو مسیر مخالف نسبت به شهر یزد قرار دارند، یکی در شرق و دیگری در شمال غربی این شهر واقع شده است و پر واضح است که عبور از یک راه، راه دیگر را بی‌اعتبار می‌سازد و این در حالی است که در مسیر هر دو راه، قدمگاه و منزلگاه منسوب به حضرت رضا علیه السلام وجود دارد و بدیهی است که عبور توأم از این دو مسیر ناقض منطق جغرافیایی است. از اعتبار قدمگاه خرائق و این که این قدمگاه در مسیر راه کویری یزد به خراسان واقع شده پیشتر سخن گفتیم، اما در خصوص بافران و نائین در تاریخ محلی نائین که مأخذ بررسی ما در این تحقیق است، نکات مبهم و گاه متناقضی به چشم می‌خورد. بلاغی دربارہی خط سیر عبور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نقل از مطلع الشمس می‌نویسد: حضرت از مدینه (وطن خود) به بصره، ارجان (حاکم نشین اهواز که در آن وقت آباد بوده و آثار مسجدی که منسوب به حضرت رضا علیه السلام است فعلاً در بلد ارجان معروف است)، فارس، خاک اصفهان، نیشابور، (که در محله‌ی بلاش آباد منزل فرمودند)، ده سرخ (نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس که همان قریه‌ی الحمراء، است که در عیون نقل کرده)، سناباد، سرخس و مرو عبور فرموده‌اند. [۳۶۷] سپس می‌افزاید: چنین به نظر می‌رسد که خط سیر حضرت از اهواز، تا سناباد (مشهد) به این طریق بوده است: اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه، [۳۶۸] شلمزار، [۳۶۹] (جزء چهارمحال از بلوک اصفهان است) نائین، انارک، بیابانک، الحق، عباس آباد، سبزوار، نیشابور، (قدمگاه این جاست) ده سرخ، (شریف آباد این جاست)، طرق، مشهد. [۳۷۰] و در ذیل این سطور می‌نویسد: با امعان نظر در خط سیر سلطان سریر ارتضاء امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و انحرافات راه به خوبی می‌توان دریافت، اولاً کسانی که در مسموم شدن آن حضرت تردید دارند از جهات باطنی و علل احضار حضرت به مرو و صدمات و تألماتی که به حضرت [صفحه ۱۱۳] رسیده است، آگاه نیستند، باید به آنها گفت (حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء) و ثانیاً تا همین اندازه‌ای که عمر مبارک حضرت

کفاف داده بر اثر اقدامات آن حضرت کاخ استقلال تشیع و استقلال ایران استوار شده است. [۳۷۱] مؤلف تاریخ نائین در جای دیگر می‌نویسد: قسمتی از مسیر آن حضرت در نقشه‌ی نائین و قسمتی هم در نقشه‌ی مستخرج از شماره‌ی اول سلسله‌ی راهنمای تاریخی از انتشارات اداره‌ی کل عتیقات چاپ شهریور ۱۳۱۳ در مطبع مجلس منعکس است. [۳۷۲]. سحاب نیز در کتاب زندگانی امام رضا علیه‌السلام به نقل از تاریخ نائین این خط سیر را با تفاوت‌هایی بیان کرده است. [۳۷۳] وی مسیر راه را از مدینه به بصره و از آن جا به اهواز، رامهرمز، بهبهان، کوه کیلویه و شلمزار مطابق نقل تاریخ نائین که مأخذ نقل او است برمی‌شمارد و سپس سایر شهرهایی را که در مسیر حضرت رضا علیه‌السلام واقع شده است با تفاوت‌هایی به شرح ذیل بیان می‌کند. کروند، [۳۷۴]، قهبانه، [۳۷۵] (اصفهان)، نائین، انارک، [۳۷۶] بیابانک، [۳۷۷]. [صفحه ۱۱۴] خور، [۳۷۸] راه کویر، سمنان، آهوان، [۳۷۹] دامغان، شاهرود، [۳۸۰] میامی، [۳۸۱] میان‌دشت، [۳۸۲] الحاک، [۳۸۳] عباس آباد، [۳۸۴] سبزووار، نیشابور، قدمگاه، [۳۸۵] ده سرخ، [۳۸۶] و طرق. [۳۸۷]. مؤلف تاریخ نائین نیز خود درباره‌ی ورود حضرت در جایی با تزلزل و در جایی دیگر با اطمینان سخن گفته است او در جایی می‌گوید: مدارکی متقن موجود است که نه تنها حضرت به نائین تشریف آورده‌اند، بلکه به یزد هم تشریف برده‌اند. چه آن که در تاریخ یزد در هنگام ذکر فرط می‌نویسد: در زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بر حسب تقاضای مأمون خلیفه‌ی عباسی متوجه طوس بودند به یزد آمدند و چند روزی توقف فرموده و در هنگام توقف در مسجد فرط به عبادت قیام کردند و موضع عبادت آن حضرت را یک نفر یزدی عمارت نموده و گنبدی کوچک [صفحه ۱۱۵] بر آن ساخته است. [۳۸۸]. در پشت مسجد کلوان نائین محلی است که آن جا را قدمگاه حضرت رضا علیه‌السلام گویند، مسجد و حمام امام رضا علیه‌السلام هم در محله‌ی گودالو موجود است، درخت راه بافران هم به درخت (موم رضا) یعنی امام رضا علیه‌السلام، موسوم است. از مجموع این این آثار بسیاری از اهالی جدا معتقدند در همان سفری که حضرت رضا علیه‌السلام از مدینه به مرو تشریف فرما شده‌اند نائین در مسیر راه آن حضرت بوده است. [۳۸۹] ولی در جای دیگر با ابهام می‌نویسد: مسجد محله‌ی کلوان نیز اهمیت دارد و در جنب آن محلی است به نام قدمگاه که معتقدند، قدمگاه یکی از امامان بخصوص امام هشتم بوده زیرا می‌گویند حضرت از این راه به خراسان تشریف فرما شده و مسجدی هم در محله‌ی گودالو به نام مسجد (امام رضا) موجود است. دو حمام یکی مردانه و یکی زنانه در جوار مسجد مزبور است که به حمام امام رضا معروف است، ولی مدرکی به نظر نرسید و در نزدیکی مسجد اخیر (مسجد امام رضا علیه‌السلام) مسجد کوچکی است به نام مسجد فاطمه که جدید البناء است. [۳۹۰]. علاوه بر آنچه گفته شد، صاحب تاریخ نائین به نقل از منتخب التواریخ، [۳۹۱] از توقف حضرت در کروند نام می‌برد و می‌نویسد: در سفری که امام به خراسان می‌رفتند یکی از مردم کروند، (که) جمال (و) ساربان آن حضرت بود، چون می‌خواست مراجعت نماید درخواست کرد که حضرت رضا علیه‌السلام او را به دستخط مبارک خود شرافت دهد. حضرت خواسته‌ی او را برآورد و نوشته‌ای به او مرحمت فرمود، در آن مرقوم داشته: کُنْ مُجِيبًا لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَمُجِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَإِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ [۳۹۲] و در آخر آن مکتوب فرمود: قال ابوذر، رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله، یا ابا ذرُّ اوصیک فاحفظ لعلَّ الله أن ینفعک به جاور القُبور و تدکّر بها [صفحه ۱۱۶] الآخرة و زرها أحياناً بالنهار و لا تزرها باللیل. [۳۹۳]. صاحب تاریخ نائین می‌افزاید: هم اکنون (در سال ۱۳۶۹ قمری) آن دستخط نزد برخی اهالی کروند موجود است. [۳۹۴] محدث قمی در فوائد الرضویه این مطلب را از شخصی از مردم «کرمند» که دهی از دهات اصفهان است نقل می‌کند. سحاب نیز در زندگانی امام رضا علیه‌السلام این منطقه را در مسیر عبور حضرت رضا علیه‌السلام قلمداد کرده در حالی که متن روایت فاقد تأکید مکانی است، زیرا تنها به فردی از مردم کروند اشاره دارد و نمی‌توان از این عبارت نتیجه گرفت که این حادثه در کروند روی داده، به علاوه که، در اطلس جغرافیای ایران نامی از این شهر نیافتیم.

آهوان نام آبادی است در چهل کیلومتری سمنان به سمت امیر آباد، [۳۹۵] و در فرهنگ جغرافیایی ایران «آهوانو» (Ahevana) ضبط شده است و آن را دهی از دهستان رود بار بخش حومه‌ی شهرستان دامغان در هیجده کیلومتری شمال باختری دامغان ذکر کرده است. [۳۹۶]. صاحب تحفه الرضویه، می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه‌السلام به نواحی دامغان که در حال حاضر به آهوان مشهور است رسید، آهویی چند به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند یابن رسول الله مخالفان قصد کشتن شما را دارند خوب است معاودت فرمایید. آن حضرت فرمود از اجل نتوان گریخت و برای آنها دعای خیر فرمود و بدین جهت آن محل را آهوان می‌گویند. [۳۹۷] خبر ورود حضرت رضا علیه‌السلام [صفحه ۱۱۷] را به دامغان و یا آهوان و آنچه در علت نامگذاری آن ذکر شده در منابع قدیم نیافتم ولی از آن جا که دامغان به لحاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضا علیه‌السلام واقع شده گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می‌رسد.

راه قدیم نائین تا خراسان

بنابر گفته‌ی جیهانی در اشکال العالم، راه نائین به خراسان در زمان خودش از طریق طبس بوده، منازل و مناطقی که جیهانی در سال ۳۲۰ هجری از آنها نام می‌برد، امروز به جز چند مورد ناشناخته‌اند. شرح منازل برابر نقل جیهانی بدین شرح است: از نائین تا «بونه» مزرعه‌ای است و در آن جا دو کس ساکن و در آن چشمه‌ی آبی است و یک منزل [۳۹۸] از بونه (مزرعه در کنار بیابان) تا «خرمق» [۳۹۹] را راه سه ده خوانند، یکی را «بیاق» گویند و دیگری را «خرمق» و سیم را «ارابه» و آن را از حساب خراسان دادند و در آن جا درخت خرما و کشت و چشمه‌های آب و چهارپایان باشد و در هر سه دیه هزار مرد بود و به یکدیگر چنان نزدیک اند که یکدیگر را توانند دید. از خرمق تا «نوخانی» چهار منزل و در هر سه فرسنگ یا چهار فرسنگ گنبدی است و حوضی از آب باران، [۴۰۰] از نوخانی تا «رباط حوران» یک منزل، از رباط حوران تا دهی که آن را «آتش کوهان» [۴۰۱] گویند یک منزل [۴۰۲] از آتش کوهان تا «طبس» [۴۰۳] یک [صفحه ۱۱۸] منزل و این طبس شهری است خرد و در او بازارها و مسجد جامع (است) و آن را روستاها و رعایا و زراعت و خرماستان بسیار. [۴۰۴]. ناصر خسرو نیز که بخشی از راه قدیمی نائین را پیموده در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: از نائین چهل و سه فرسنگ برفتیم به دیه گرمه (گرمه) از ناحیه‌ی بیابان (بیابانک) که این ناحیه ده دوازده پاره دیه باشد، رسیدیم و آن موضعی گرم است و درختهای خرما بود و این ناحیه‌ی کوفجان (کومخان) [۴۰۵] داشته بودند در قدیم ... و در این راه بیابان به هر دو فرسنگ گنبدکها ساخته‌اند و مصانع که آب باران در آن جا جمع شود. به موضعی که (زمین) شورستان نباشد ساخته‌اند و این گنبدکها به سبب آن است تا مردم راه گم نکنند و نیز به گرما و سرما لحظه‌ای در آن جا آسایشی کنند. [۴۰۶].

بررسی راههای کنونی یزد به خراسان

از یزد چند راه بیراهه به خراسان منتهی می‌شود، راه قدیمی یزد به خراسان که در منابع جغرافی نویسان نیز آمده، با تغییرات اندکی، پس از گذشت بیش از هزار و یک صد سال هم اکنون نیز مرسوم و متداول است. این مسیر که مسیر راه فارس به خراسان است، پیش از این به نقل از جیهانی در اشکال العالم و اصطخری در مسالک الممالک و ابن حوقل در صورة الارض که به ترتیب در سالهای ۳۲۰، [صفحه ۱۱۹] ۳۶۷، ۳۴۰ نگارش یافته ذکر شد. بر اساس راه قدیمی که امروزه نیز متداول است، از یزد راهی است خاکی به مسافت تقریبی سی کیلومتر تا «انجیره» و از آن جا به مسافت سی و دو کیلومتر راه امتداد دارد تا خرائق (قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه‌السلام) و سپس با پیمودن «دو گالی»، «شهرنو» و «رباط زیر آب» به «ساغند» می‌رسیم که مجموعاً هفتاد و پنج کیلومتر راه است. از ساغند بیست و پنج کیلومتر راه است تا «الله آباد» یا کاروانسرای شاه عباسی، و سپس با طی مسافت چهل و شش کیلومتر به؛ رباط پشت بادام» می‌رسیم و از آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود یکی به سمت «خور» می‌رود و دیگری به

مسافت نود و دو کیلومتر به «رباط خان» می‌رسد و از آن جا تا «کلمرد» بیست و هفت کیلومتر راه است و سپس با پیمودن سی و هشت کیلومتر به «رباط گور» می‌رسیم در آن جا راه به دو شاخه تقسیم می‌شود، یکی به سمت «گلستان» و «خیر آباد» در سمت چپ و دیگری به سمت «جوخواه» می‌رود که حدود سی کیلومتر مسافت دارد، در آن جا راهی است که به طبرس می‌رود. ادامه‌ی مسیر راهی خاکی است به مسافت تقریبی چهل و پنج کیلومتر که به بشرویه می‌رسد و از آن جا راه به مسافت پنجاه کیلومتر به یک سه راهی امتداد می‌یابد که سمت شمال آن به فردوس می‌رود با مسافت تقریبی شصت کیلومتر و از فردوس چند شاخه راه است که راه مستقیم آن با پیمودن پنجاه و نه کیلومتر به «بجستان» می‌رود و از آن جا به مسافت تقریبی صد و بیست کیلومتر به «فیض آباد» و سپس با مسافت هفت کیلومتر به «مهنه» می‌رود و از آن جا تا «شادمهر» حدود بیست کیلومتر راه است. کمی بالاتر از این شهر در سمت شمالی تربت حیدریه است. از این جا راه مستقیم و متداولتری است که با پشت سر گذاشتن «رباط سنگ» و «سنگ بست» به مشهد می‌رود، اما اگر از آن جا بخواهیم به نیشابور و سپس مشهد برویم، باید با پیمودن شصت و یک کیلومتر از جاده‌ی سمت چپ به کاشمر و سپس به «ریوش» و «عطائیه» و سپس به نیشابور راه طی کنیم که مجموع مسافت آن صد و پانزده کیلومتر است. از نیشابور به راست با پیمودن بیست و پنج کیلومتر به قدمگاه می‌رسیم قدمگاه مشهور امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و سپس با پیمودن چهل و چهار کیلومتر به «امام تقی» و سپس از آن جا با پیمودن تقریبی پنجاه کیلومتر به مشهد مقدس [صفحه ۱۲۰] می‌رسیم. [۴۰۷].

راه کویر

علامه بر راهی که ذکر شد چند راه دیگر نیز وجود دارد که مهمترین آنها راهی است که از کویر لوت می‌گذرد. با توجه به ذکر راه کویر در مسیر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در منابع، آشنایی با راه امروزی این مسیر لازم به نظر می‌رسد. آغاز این راه از یزد است و با پیمودن هفده کیلومتر راه به دو شاخه یکی به راست و به طرف شمال شرقی و دیگری به چپ و جانب شمال غربی متمایل می‌شود، این دو راه سرانجام در منطقه‌ی «جوبانان» به هم متصل می‌شوند. راه اول به خرائق و سپس ساغند و از آن جا به رباط پشت بادام می‌رسد سپس به سمت چپ متمایل شده و با مسافت تقریبی صد و ده کیلومتر به «خور» می‌رود و از آن جا با پیمودن هفده کیلومتر به «فرخی» و سپس با پیمودن پنجاه و دو کیلومتر به حوالی جوبانان می‌رسد. [۴۰۸] راه دوم نیز از یزد به مسافت چهل و هفت کیلومتر به حوالی میبد و از آن جا با طی نه کیلومتر به اردکان می‌رود سپس از آن جا به مسافت چهل و یک کیلومتر به «عقدا» و با پیمودن هفتاد و یک کیلومتر به نائین می‌رود از نائین راه به چند شاخه تقسیم می‌شود که از جاده‌ی متمایل به چپ با پیمودن نود و چهار کیلومتر دیگر به جوبانان منتهی می‌شود. از جوبانان جاده‌ای است نسبتاً صاف و مستقیم که از میان دشت کویر عبور می‌کند، مسافت این راه خاکی حدود صد و هشتاد و پنج کیلومتر است و در مسیر آن جاده‌ای مال رو و قدیمی وجود دارد که در امتداد جاده‌ی خاکی ادامه می‌یابد. جاده مال رو به «معلمان» و جاده‌ی خاکی به «طرود» منتهی می‌شود. از معلمان، راهی است به سمت دامغان و از طرود راهی به شاهرود. مسیری که به دامغان می‌رود مستقیم است و حدود صد و بیست کیلومتر مسافت دارد. راه دیگری نیز وجود دارد که به سمنان می‌رود و از آن جا به دامغان بازمی‌گردد. اگر بخواهیم از معلمان به سمنان [صفحه ۱۲۱] برویم باید از جاده‌ی سمت چپ مسافت طولانی و یکنواختی را به مسافت تقریبی صد و پنجاه کیلومتر در حاشیه‌ی دشت کویر بپیماییم. از سمنان به مسافت بیست و هفت کیلومتر به «چاشتخوران» می‌رسیم و از آن جا بعد از دو کیلومتر به «عطاری» و سپس با طی یازده کیلومتر به «آهوان» می‌رویم، (درباره‌ی عبور حضرت رضا علیه‌السلام از آهوان گزارشهایی در منابع ذکر شده است). از آهوان با پیمودن شانزده کیلومتر به «فیض آباد» می‌رویم و از آن جا تا «محمد آباد» ده کیلومتر و تا «قوشه» نیز ده کیلومتر راه است. سپس با پیمودن شانزده کیلومتر به حوالی «امیر آباد» می‌رسیم و از آن جا تا دامغان بیست کیلومتر راه است. از دامغان با

گذشتن از جزن، بق، مهمان دوست، قادر آباد و ده ملا به مسافت شصت و پنج کیلومتر به شهرود می‌رسیم و از شاهرود راه در مسیر نسبتاً مستقیم به سمت شرق امتداد می‌یابد و با گذشتن از میامی، میاندشت، عباس آباد، صدر آباد، کاهک، داورزن، مهر، ریوند، و استبر به مسافت دویست و شصت و چهار کیلومتر به سبزوار می‌رسیم. از سبزوار راه به سمت شمال شرقی ادامه می‌یابد و با گذر از مناطق ایزی، باعجر، به سلطان آباد می‌رسیم که مجموع مسافت این راه چهل و هفت کیلومتر است. از سلطان آباد جاده‌ای به سمت شرق وجود دارد که با پیمودن آن و عبور از مناطق شورآب، صمان، همت آباد و بزغان به مسافت چهل و هشت کیلومتر به نیشابور می‌رسیم (از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به نیشابور گزارشهای متعدد و معتبری در دست است). به مسافت هفده کیلومتر بعد از نیشابور قدمگاه قرار دارد و از آن جا تا مشهد مقدس نیز شرح آن گذشت. [۴۰۹]. [صفحه ۱۲۳]

خراسان

اشاره

خراسان در فارس قدیم به معنی خاور زمین است. این اسم در قرون اول اسلام بر تمام ایالات اسلامی که در خاور کویر لوت تا کوههای هند واقع بودند اطلاق می‌شد و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شود. خراسان در زمان خلیفه دوم و به قولی در سال ۲۹ هجری، هنگامی که عثمان به خلافت رسید توسط سپاه اسلام فتح شد. [۴۱۰] در سال ۲۹ هجری، عبدالله بن عامر مسیر راهی را که در فتح خراسان پیمود، از بصره تا مرو بود. این خط سیر (از بصره تا مرو) با مسیری که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در ۱۷۱ سال بعد می‌پیماید تشابه زیادی دارد، اعثم کوفی در الفتوح می‌نویسد: هنگامی که ماهک بن شاهک در فارس سر به شوش برداشت، عثمان، عبدالله بن عامر را با سپاهیاناش روانه‌ی فارس کرد و دستور داد از آن جا عازم خراسان شوند. عبدالله بن عامر از بصره به جانب فارس روان شد و ... در صحرای اصطخر، ماهک تسلیم شد ... و سپس عبدالله از اصطخر به طرف خراسان رفت و با عبور از ... نیشابور ... و طوس و سرخس سرانجام به جانب مرو رفت. [۴۱۱]. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین و پامیر و از سمت هند [صفحه ۱۲۴] جبال هندوکش بود، ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر شد تا آن جا که می‌توان گفت خراسان که یکی از ایالتهای ایران در قرون اول اسلامی بود از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شمال نمی‌شد، ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است دربر داشت، مع الوصف شهرهایی که در منطقه‌ی علیای رود جیحون یعنی در ناحیه‌ی پامیر واقع بودند در نزد مسلمانان جزء خراسان یعنی در داخل و حدود آن ایالت محسوب می‌شدند. [۴۱۲]. ایالت خراسان در دوران اولیه‌ی اسلامی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می‌شد و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمانهای مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت به شمار می‌رفت، خوانده می‌شد و آنها عبارت بودند از: نیشابور، مرو، هرات و بلخ. پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود، ولی بعدها امرای سلسله‌ی طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه‌ی باختر بردند و نیشابور را که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهارگانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند. [۴۱۳]. دو شهر نیشابور و مرو از مهمترین شهرهای خراسان به شمار می‌رفت. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام برای رفتن به مرو که در آن زمان مرکز حکومت مأمون بود، از ناحیه‌ی خراسان و از شهرهای مهم نیشابور و طوس - که بعدها «مشهد» آن حضرت شد - و سرخس عبور کرد تا به مرو رسید. نیشابور اولین شهری بود که در منطقه‌ی خراسان در مسیر راه امام قرار داشت.

نیشابور

نام این شهر را در زبان کنونی فارسی به صورت نیشابور و در عربی نیشابور تلفظ می‌کنند و از کلمه‌ی فارسی قدیم «نیو شاه پور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای [صفحه ۱۲۵] خوب شاه» است گرفته شده و منسوب به شاپور دوم پادشاه ساسانی است که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای آن شهر همت گماشت. بانی اول نیشابور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله‌ی ساسانی است. جغرافی نویسان مسلمان در قرن سوم، فهرست مفصلی از شهرهای مهم ولایت نیشابور ترتیب داده‌اند که قسمت عمده‌ی ایالت قهستان را شامل می‌شود. فایده‌ی مهمی که از این فهرست به دست می‌آید تلفظ قدیم بعضی اسامی است، ولی بسیاری از آن اسامی را امروزه نمی‌توان معین کرد که با کدام محل تطبیق می‌شود. [۴۱۴]. در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابر شهر می‌گفتند، و همین نام بر سکه‌های آن شهر در دوران خلفای اموی و عباسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده‌اند، ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است. [۴۱۵]. در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد و مساحتش یک فرسخ در یک فرسخ بود و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه‌ی آن وجود داشت، از آثار عمرو لیث صفاری [۴۱۶] که مقابل میدانی معروف به لشکرگاه واقع بود، دارالاماره‌ی نزدیک این مسجد بود و به میدان دیگر معروف به میدان حسینین اتصال داشت. زندان نیز تا دارالاماره فاصله‌ی زیاد نداشت و میان هر یک از این عمارتها بیش از یک چهارم فاصله نبود. قهندز دو دروازه و شهر چهار دروازه داشت. دروازه‌های شهر موسوم بودند به: اول دروازه‌ی پل، دوم دروازه‌ی کوچه‌ی معقل، سوم دروازه‌ی قهندز و چهارم دروازه‌ی پل تگین. در بیرون شهر و خارج قهندز و گرداگرد آنها حومه واقع بود و بازارهای شهر در حومه قرار داشت. این حومه دروازه‌های متعدد داشت و از آن جمله بود دروازه‌ی قباب (گنبدان) که به [صفحه ۱۲۶] سمت غرب باز می‌شد و در مقابل آن دروازه‌ی جنگ روبروی ولایت «بشتفرش» واقع بود و در سمت جنوب دروازه‌ی احوص آباد قرار داشت. [۴۱۷]. یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را «نشاوور» می‌گفتند، و همچنین گوید: با وجود ویرانیهایی که از زمین لرزه‌ی سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت و تاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه‌ای از نیشابور آبادتر نیست. ابن بطوطه که پس از فتنه‌ی مغول شهر نیشابور را دیده می‌نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می‌کند که عبارتند از: شامات، ریوند، مازول و پشته فروش (پشت فروش). [۴۱۸] حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگتر توصیف می‌کند و از معادن و محصولات آن نام می‌برد. [۴۱۹].

ورود حضرت رضا به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا علیه‌السلام به نیشابور گزارشهای متعددی در منابع و تذکره‌ها به چشم می‌خورد. از این رو مسیر حرکت و منازلی را که حضرت از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرو طی کرده‌اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، بنا بر نقل ابو واسع محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری که او نیز از جده‌ی خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد شهر نیشابور شد در محله‌ی «غز» در ناحیه‌ی [صفحه ۱۲۷] معروف به «بلاشباد» [۴۲۰] در خانه‌ی جدم پسنده [۴۲۱] وارد شد. هنگامی که حضرت وارد خانه شد، دانه‌ی بادامی در گوشه‌ای از خانه کاشت، دانه رویید و تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم از آن درخت باخبر شدند و هر کس را که علتی می‌رسید. برای تبرک جستن از آن بادام می‌خورد و شفا می‌خواست و به برکت حضرت شفا می‌یافت و هر که را چشم دردی بود از آن بادام بر چشم خود می‌مالید و سلامت حاصل می‌شد. زن حامله‌ای که زاییدن بر او سخت شده بود، چون از آن بادام خورد، همان ساعت وضع حمل کرد و یا اگر چهارپایی را قولنج عارض می‌شد از شاخه‌های آن بر شکمش

می‌مالیدند، معالجه می‌شد. ابو واسع محمد نیشابوری در ادامه‌ی روایت خود می‌گوید: مدت‌ها بر آن درخت گذشت تا آنکه خشک شد، جد من عمران [۴۲۲] شاخه‌های آن را برید، (و بر اثر این اقدام) کور شد. عمران فرزندی داشت به نام ابوعمرو. او درخت را به تمام برید. (و بر اثر این اقدام) ثروت و مال او که هفتاد تا هشتاد هزار درهم بود، از دست رفت و سرانجام چیزی برایش نماند. عمرو دارای دو فرزند بود که هر دو دبیر ابوالحسن محمد بن ابراهیم سمحور (سیمجور) [۴۲۳] بودند، یکی به نام ابوالقاسم و دیگری به نام ابو صادق و آن دو خواستند که این خانه را تعمیر کنند، بیست هزار درهم برای آن خرج کردند در این بین ریشه‌ی درخت را که (برجای) مانده بود کردند و نمی‌دانستند که از آن چه پیش می‌آید. یکی از آن دو، متولی زمین و باغ و املاک امیر خراسان بود، پس از زمانی به نیشابور مراجعت کرد، [۴۲۴] در حالی که پای راست او سیاه و گوشت پای او ریخته بود و پس از یک ماه بر (اثر) آن درد مرد. دیگری که بزرگتر بود در دیوان سلطان نیشابور دبیری می‌کرد و بر دسته‌ای از نویسندگان ریاست داشت یکی از آنها گفت: خدا این دبیر را از چشم بد نگاه دارد. در آن ساعت دست او لرزیده، [صفحه ۱۲۸] قلم از دست او افتاد و دست [۴۲۵] او زخم شد و از دفتر بیرون آمد و به خانه‌ی خود مراجعت کرد. ابوالعباس کاتب با جمعی بر او وارد شدند به او گفتند: این درد از جهت حرارت (گرمی مزاج) تو عارض شده و لازم است که امروز فصد [۴۲۶] کنی، او در آن روز رگ خود را زد و خون گرفت، فردا آمدند باز گفتند که امروز همان رگ بز، او چنین کرد پس از آن دستش سیاه شد، گوشت آن ریخت [۴۲۷] و آن روز (از این مرض) مرد و مرگ هر دو برادر در کمتر از یک سال واقع شد. [۴۲۸]. مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه‌السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی [۴۲۹] است که حدیث مشهور و معروف «سلسله الذهب» را از امام رضا علیه‌السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدثان مختلف نقل شده و در منابع اولیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره‌ها و سایر کتب تاریخی و کتابهایی که به شرح زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام اختصاص یافته به کرات آمده است. [۴۳۰]. [صفحه ۱۲۹]

ذکر حدیث سلسله الذهب در نیشابور

عبدالسلام بن صالح ابوالصلت هروی می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می‌کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود بناگاه محمد بن رافع و احمد بن حرث [۴۳۱] و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و چند تن از اهل علم به دهانه‌ی استر آویختند (در اطراف آن حضرت گرد آمدند و دهانه‌ی اسب او را گرفتند) و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکتان قسم می‌دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام علیه‌السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین قرار داشت و دورو بود، یعنی پشت و روی آن مثل یکدیگر بود و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم بنده‌ی صالح موسی بن جعفر علیه‌السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم جعفر بن محمد علیه‌السلام و فرمود: حدیث کرد پدر بزرگوارم ابوجعفر محمد بن علی، باقر علم انبیا علیه‌السلام (یعنی شکافته‌ی علم پیغمبران) و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن الحسین سید العابدین علیه‌السلام، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم سید جوانان بهشت حسین علیه‌السلام و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگوارم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فرمود: شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جل جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لا اله الا الله» بگوید داخل شده است در قلعه‌ی من و هر کس داخل شود در قلعه‌ی من ایمن است از عذاب من. [۴۳۲]. شیخ صدوق در ادامه‌ی روایت می‌افزاید: از اسحاق بن راهویه [۴۳۳] نقل شده که چون حضرت رضا علیه‌السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون رود، اصحاب حدیث گرد او آمدند و عرض کردند: یا بن رسول الله تو از نزد ما کوچ می‌کنی و حدیث نمی‌کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان

عماری (کجاوه) نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن [صفحه ۱۳۰] جعفر علیه‌السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگوار [۴۳۴] خود از رسول الله صلی الله علیه و آله و آن جناب از جبرئیل نقل کرد که گفت از خداوند عز و جل شنیدم: «لا اله الا الله» قلعه‌ی من است، پس هر کس داخل شود در قلعه‌ی من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود آن جناب فرمود: ولی با شروط لا اله الا الله، و من (ولایت حضرت علی بن موسی) از شروط لا اله الا الله هستم. شیخ صدوق می‌افزاید: از شروط لا اله الا الله اقرار کردن از برای حضرت رضا علیه‌السلام است به این که او است امام بر بندگان از جانب خدای عز و جل و واجب است اطاعت ایشان. [۴۳۵]. علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّه فی معرفه الائمه، می‌نویسد: در یکی از کتابها که اینک نام آن را به خاطر ندارم نوشته بود عمادالدین محمد بن ابی سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابو عبدالله نیشابوری در تاریخ نیشابور روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با کجاوه‌ای وارد نیشابور شد که ساز و برگ آن از طلا و نقره بود. در این هنگام ابوذرعه و محمد بن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند در وسط بازار جلو مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهره‌ی مبارکت را باز کن و از پدران برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و سایبان به کنار رفت و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منور شد. مردم همگان از جای خود برخاسته و به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم گریه می‌کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده و دسته‌ای جامه‌های خود را پاره نمودند، عده‌ای خود را به خاک افکنده و بعضی افسار استرش را می‌بوسیدند و تعدادی سرهای خود را بلند کرده به جایگاه آن جناب می‌نگریستند. این ازدحام و غوغا تا هنگام ظهر بطول انجامید و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد در این وقت که سکوت همه جا را فراگرفت علما و اهل فضل فریاد برآوردند که ای گروه مردم بشنوید و گوش فراد دهید و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نکنید. حضرت رضا علیه‌السلام حدیثی املا فرمود و حدود بیست و چهار هزار قلم به [صفحه ۱۳۱] دست حدیث را نوشتند که از آن جمله ابوذرعه‌ی رازی و محمد بن اسلم بودند. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه‌السلام و او از پدرش جعفر بن محمد علیه‌السلام و او از پدرش محمد بن علی علیه‌السلام و او از پدرش علی بن الحسین علیه‌السلام و او از پدرش حسین بن علی علیه‌السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه‌السلام و او از برادر و پسرعمویش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از حضرت رب العزه جل جلاله که فرمود: کلمه‌ی «لا اله الا الله» سنگر و دژ من است هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است. [۴۳۶] «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي». [۴۳۷]. مسند الامام الرضا علیه‌السلام در ادامه‌ی این روایت می‌نویسد: استاد ابوالقاسم قشیری می‌گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطه‌ی تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید. ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام به نیشابور رسید، علمای این شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمد بن رافع و احمد بن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرک جویند. امام رضا علیه‌السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فراخواند. [۴۳۸].

استقبال مردم نیشابور از امام رضا

صاحب تاریخ نیشابور درباره‌ی ورود حضرت رضا علیه‌السلام به نیشابور می‌نویسد: [صفحه ۱۳۲] در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام قرین مباحات و افتخار شد. مردم نیشابور مقدم مقدس آن حضرت را گرمی

داشتند و شادبها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب اسحق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدم ارباب ولایت بود به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه‌ی مویدیه [۴۳۹] که از قرای نیشابور است به پیشواز رفتند و شیخ با وجود کبر سن مهار ناقله‌ی آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود و چون به نیشابور ورود فرمود در محله‌ی «قر» [۴۴۰] کوچه‌ی «بلاس آباد» [۴۴۱] نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه‌ی کاینات روایت فرمود: «التَّعْظِيم لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ» و نیز نقل است که حدیث سلسله‌الذهب را حضرت رضا علیه‌السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی طوس در بازار نیشابور روایت فرمود. [۴۴۲].

ماجرای چشمه‌ی کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد نیشابور شد در محله‌ای فرود آمد که آن محله را «فرد» [۴۴۳] می‌گفتند و در آن جا حمامی بنا شد که در این زمان (حد اکثر تا سنه ۳۷۲ که سال وفات شیخ صدوق است) آن حمام به حمام رضا علیه‌السلام مشهور است و در آن جا چشمه‌ای بود که آب آن چشمه کم شده بود. [۴۴۴] کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد [۴۴۵] تا آب وفور یافت و بسیار [صفحه ۱۳۳] شد و در خارج آن چشمه حوضی بود که آب، از آن چشمه فرود می‌آمد و در آن حوض می‌ریخت. حضرت رضا علیه‌السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نماز گزارد و مردم علی‌الاتصال در آن حوض می‌آمدند و غسل می‌کردند و از آن آب به جهت تیمن و تبرک می‌خوردند و بر کنار آن حوض نماز می‌گزاردند و حاجتهای خود را از خدا می‌خواستند و برآورده می‌شد و آن چشمه به چشمه‌ی کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال مردم روی به آن چشمه می‌آورند و به آب آن چشمه استسفا می‌کنند. [۴۴۶] بنابر آنچه مورخان معاصر ذکر کرده‌اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضا علیه‌السلام معروف شد همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

قدمگاه نیشابور

در فاصله‌ی بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه‌ای موسوم به قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه‌السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف شده است. صاحب تحفه‌الرضویه می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمه‌ی آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده‌اند و بقعه‌ای برای آن ساخته‌اند و شعری در این باره از خواجه‌ی شیراز شیخ حافظ است که گفت: در زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده‌ی صاحب‌بنظران خواهد بود صاحب تحفه‌الرضویه می‌افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبره‌ی امامزاده محمد محروق در خارج از شهر نیشابور دیده و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده و بعدها آن را در مقبره‌ی مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند. [۴۴۷]. [صفحه ۱۳۴] صاحب تاریخ نائین معتقد است که این قدمگاه‌ها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده‌اند. [۴۴۸]. صاحب تحفه‌الرضویه می‌نویسد: در قدمگاه روزی حضرت وارد شد و طلب انگور کرد، باغبانی گفت حالا فصل زمستان است و انگور در باغهای ما یافت نمی‌شود و ما از شدت سرما موها را زیر خاک پنهان کرده‌ایم. حضرت فرمود به باغ برو و قدرت خدا را مشاهده کن. آن مرد به باغ آمد دید که سرتاسر تمام درختان سبز و خرم و پر از میوه است. متحیر شد و چون دانست این از کرامت حضرت است خواست انکار کند تا حضرت را در نزد دیگران شرمسار سازد، به دروغ اطلاع داد

که در باغ انگوری یافت نشد. حضرت متغیر گشت و عازم حرکت شد و نفرین کرد که خدا تو و باغت را بسوزاند. آن بیچاره به مجرد این که وارد باغ شد، صاعقه از آسمان فرود آمد، او و باغش را به صورت تلی خاکستر درآورد. [۴۴۹] ذکر این ماجرا را در منابع معتبر نیافتیم ولی احتمالاً منشأ نقل، تاریخ نائین و تحفه الرضویه و نیز حکایتی است که در بحر الانساب مضبوط است. با این تفاوت که صاحب بحر الانساب این واقعه را بعد از خروج حضرت از نیشابور ذکر نمی‌کند و علاوه بر این می‌نویسد: آن روز دهم تیرماه قدیم بود. [۴۵۰].

ماجرای طبابت امام رضا در رباط سعد

واقعه‌ی دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجه‌ی مردی است که قدرت تکلم خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده بود که سرانجام با طبابت حضرت رضا علیه‌السلام شفا یافت. شرح این حادثه‌ی شنیدنی به قرار ذیل است: ابواحمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله‌ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان (نهاد)، دزدهایی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متهم کرده بودند نگاه داشتند [صفحه ۱۳۵] و مدتی در دست ایشان بود. او را به انواع صدمات (شکنجه‌ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و (دست و پای او را) بستند. (در میان کاروان) زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بند رها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلم نداشت، (هنگامی که) به خراسان رفت شنید حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید: پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او درباره‌ی ناخوشی خود سؤال کن تا این که تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت بردم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و سعتر (که به فارسی «اویشان» گویند) و نیز نمک را گرفته و می‌کوبی و دو یا سه مرتبه بر دهان خود می‌ریزی، عافیت می‌یابی، پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت تا این که به دروازه‌ی نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از نیشابور کوچ کرده و در «رباط سعد» است. پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا این که به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد. با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه‌ای اظهار کرد یا بن رسول الله امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود: آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال کن. آن مرد اظهار داشت، یابن رسول الله چگونه است تا اگر آن را اعاده فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و سعتر (اویشان) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که بزودی عافیت یابی. آن مرد گوید آن دوایی را که آن بزرگوار فرمود استعمال کردم و عافیت یافتم. ابوحامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی گوید من از ابواحمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان شنیدم که می‌گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم. [۴۵۱]. [صفحه ۱۳۶] امام رضا علیه‌السلام بعد از نیشابور به سمت طوس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به طوس گزارشهایی ثبت شده که می‌توان مسیر حضرت را به طوس تعیین کرد. قدمگاه امام رضا علیه‌السلام احتمالاً اولین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می‌رفته و همچنین رباط سعد که بدرستی امروزه مکان و محل آن برای ما روشن نیست. علاوه بر این دو منطقه، مورخان از «قریه الحمراء» یاد می‌کنند که به نظر می‌رسد همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوه سنگی نیز در مسیر راه طوس قدیم قرار داشته که از این مناطق در منابع یاد شده است. هنگامی که حضرت وارد طوس شد در نوقان که بخشی از طوس قدیم به شمار می‌آمد فرود آمد. در آن جا دهکده‌ای

به نام سناباد «برذعه» بود و حمید بن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالا اصرار او، امام و همراهان وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی درباره‌ی شهر طوس و جغرافیای آن به دست آوریم.

طوس

شهر طوس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی طوس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزدغور [۴۵۲] و نوقان می‌داند. شهر طابران و نوقان مهمتر و بزرگتر از دو شهر دیگر بودند [۴۵۳] و بنابر گفته‌ی یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند. [۴۵۴]. منابع تاریخی، بانی این شهر را طوس بن نوذر نوشته‌اند و به گفته‌ی بلاذری در فتوح البلدان اعثم کوفی در الفتوح شهر طوس در عهد خلیفه‌ی سوم توسط عبدالله بن خازم و یزد بن سالم با صلح گشوده شد. [۴۵۵]. [صفحه ۱۳۷] به فاصله‌ی دو منزلگاه چاپاری از طوس، باغ بزرگی در دهکده‌ی سناباد وجود داشت که متعلق به حمید بن قحطبه بود. وی از طرف هارون الرشید حاکم آن جا بود و هنگامی که هارون در طوس در گذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد طوس شد در سناباد و در باغ حمید بن قحطبه فرود آمد جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «در کنار گور هارون دفن خواهم شد.» [۴۵۶] جامه‌ی عمل پوشید. از زمانی که حضرت رضا علیه‌السلام در سناباد به خاک سپرده شد نام آن جا به مشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال آن را تنها «مشهد» می‌نامند. مشهد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، در دهکده‌ی سناباد که به برذعه یا مثقب [۴۵۷] که به معنی سوراخ و روزنه است معروف بود و به گفته‌ی لسترنج احتمالا این کلمه به خاطر روزنه‌هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوقان یا نوگان که امروزه نیز نام محله‌ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفته‌ی یعقوبی در البلدان از طابران بزرگتر بوده و به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی که به سایر نواحی صادر می‌شده شهرت داشته است. در کنار مشهد امام رضا علیه‌السلام در سناباد بنابر گفته‌ی ابن حوقل قلعه‌ی بسیار محکمی بنا شده بود که در آن جا عده‌ای معتکف می‌شدند. [۴۵۸]. مقدسی می‌نویسد: امیر قاتق عمید الدوله، گرد قبر حضرت رضا علیه‌السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن باشکوه‌تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه‌السلام واقع شده بود. ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ ه. ق از مشهد مقدس زیارت کرده می‌نویسد: مشهد امام رضا علیه‌السلام قبر [صفحه ۱۳۸] بزرگی دارد. قبر امام در داخل زوایه‌ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارتها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشیده‌اند. از سقف مقبره قندیلهای نقره آویزان است. آستان در قبر هم از نقره است. پرده‌ی ابریشم زر دوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرشهای گوناگون مفروش گردیده است. روبروی قبر امام علیه‌السلام، قبر هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدان‌ها روی قبر گذاشته‌اند و مردم، مغرب گور وی را به علامت شمعدان‌ها که دارد باز می‌شناسند. هنگامی که شیعیان [۴۵۹] وارد بقعه می‌شوند قبر هارون را به لگد می‌زنند و به امام رضا علیه‌السلام سلام می‌فرستند. [۴۶۰]. بنا به گفته‌ی لسترنج، حمدالله مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون آن جا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام می‌نامند. قزوینی در آثار البلاد می‌نویسد: امام رضا علیه‌السلام و هارون الرشید هر دو در زیر یک گنبد مدفون شده‌اند ولی مأمون حیلای به کار برده و به دستور او هارون الرشید را در قبری مدفون کرده‌اند که به نام حضرت رضا است و حضرت رضا علیه‌السلام را در قبری مدفون ساخته‌اند که به نام هارون است، اما اهالی سناباد که از شیعیان اند، قبری را که معتقدند متعلق به حضرت است کاملا آراسته‌اند. [۴۶۱].

ورود حضرت به ده سرخ

ده سرخ یا قریه الحمرء نام دهکده‌ای است که در مسیر راه نیشابور به طوس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصله‌ی تقریبی ۵۵ کیلومتری قدمگاه است در [صفحه ۱۳۹] شمال شاه تقی در جاده‌ی خاکی واقع است. [۴۶۲]. بنابر روایت عبدالسلام بن صالح هروی، حضرت رضا علیه‌السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریه‌ی حمرء (ده سرخ) رسید. وی می‌گوید به حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام عرض کردند، یابن رسول الله، آفتاب از دایره‌ی نصف النهار گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی‌گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود آب بیاورید: عرض کردند آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان او وضو ساختند و اثر آن آب تاکنون باقی است. [۴۶۳].

عبور حضرت از کوه سنگ تراشان (کوه سنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوه سنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضا علیه‌السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد. [۴۶۴]. این کوه دارای سنگهای سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است. یعقوبی در البلدان می‌نویسد: در نوقان (بخشی از شهر قدیمی طوس) کوهی است که در آن جا به تهیه و ساخت ظرفهای سنگی می‌پردازند و به سایر نواحی صادر می‌کنند [۴۶۵] و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدس می‌روند از صنایع دستی مشهد [صفحه ۱۴۰] که اشیای سنگی است، دیدن می‌کنند. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه‌السلام به حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی میتراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگار! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام در ظرفی را که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیه‌ی غذا از آن کوه دیگها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می‌کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگهای سنگی و آن حضرت آهسته غذا می‌خورد و کم تناول می‌فرمود. از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود. [۴۶۶].

ورود امام رضا به طوس (نوقان، دهکده‌ی سناباد)

بنابر نوشته‌ی مورخان هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد طوس شد در ناحیه‌ی نوقان که از مستملکات حمید بن قحطبه‌ی طائی به شمار می‌آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبره‌ی هارونیه که گور هارون الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمید بن قحطبه‌ی طائی بود، [۴۶۷] جایی که حضرت پیش از این بارها دربارهی آن سخن گفته بود. [۴۶۸] شیخ صدوق در این باره می‌نویسد: حضرت علیه‌السلام داخل خانه‌ی حمید بن قحطبه‌ی طائی شد و نزد قبر هارون الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در این جا مدفون خواهم شد و به زودی حق تعالی این مکان را [صفحه ۱۴۱] محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد. به خدا سوگند اگر شیعه‌ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خداوند بر او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نماز گزارد و دعا نمود و چون فارغ شد سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده‌ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسبیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد. [۴۶۹]. شیخ صدوق به نقل از یاسر خادم ادامه می‌دهد که چون حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در قصر حمید بن قحطبه وارد شد، جامه‌های خود را بکند و به حمید داد. حمید جامه‌ها را به کنیز خود سپرد تا آنها را

بشوید، طولی نکشید که کنیز با رقعهای در دست بازگشت و گفت این رقع را در یقه‌ی پیراهن حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام یافتیم. حمید گوید من به آن بزرگوار عرض کردم فدای وجودت شوم کنیز در یقه‌ی پیراهن مبارک رقعهای یافته این رقع چیست؟ فرمود: ای حمید این حرزی است که من از خود جدا نمی‌کنم. عرض کردم مرا به این حرز مشرف گردان (مرا از مضمون این حرز آگاه ساز). حضرت علیه‌السلام فرمود: این حرزی است که هر کس آن را در گریبان خود نگاه دارد بلا از او دفع شود و از شر شیطان ایمن ماند، پس از آن حرز را بر حمید املا- فرمود و آن حرز این است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ إِيَّيْ أَعوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَبَصْرِكَ لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَلَا عَلَيَّ سَمْعِي وَلَا عَلَيَّ بَصِيرِي وَلَا عَلَيَّ شَعْرِي وَلَا عَلَيَّ بَشْرِي وَلَا عَلَيَّ لَحْمِي وَلَا عَلَيَّ دَمِي وَلَا عَلَيَّ مَخِي وَلَا عَلَيَّ عَصَبِي وَلَا عَلَيَّ عِظَامِي وَلَا عَلَيَّ مَيَالِي وَلَا عَلَيَّ أَهْلِي وَلَا عَلَيَّ مَا رَزَقَنِي رَبِّي سَتَرْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بِسْمِ التَّوْبَةِ الَّتِي اسْتَبْتَرْتُ بِهٖ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ سُلْطَانِ الْفِرَاعِنِيَّةِ جَبْرَائِيلَ عَيْنَ يَمِينِي وَمِيكَائِيلَ عَيْنَ شِمَالِي وَإِسْرَافِيلَ مِمَّنْ وَرَائِي وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمِيَامِي وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ يَمْنَعُكَ مِنِّي وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنَا تَكَ أَنْ يَشْتَفِزَنِي وَيَسْتَخْفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاؤُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاؤُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاؤُ [۴۷۰].

[صفحه ۱۴۲] ابن شهر آشوب، به نقل از موسی بن سیار می‌نویسد: من با حضرت رضا علیه‌السلام همراه بودم هنگامی که به دیوارهای طوس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه‌ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا علیه‌السلام از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد. [۴۷۱]. صاحب بحر الانساب نیز گزارشی از ورود حضرت رضا علیه‌السلام به طوس ذکر می‌کند که براساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می‌نویسد در این شهر معجزاتی روایت کرده‌اند که انگیزه‌ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش بحر الانساب از طوس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه‌های افسانه‌ای و مبالغه آمیز است. او می‌نویسد: چون امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام ... به شهر طوس رسید مأمون الرشید علیه‌اللعنه شاد شد بفرمود: تا تمامت بزرگان و امیران و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله به استقبال حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بیرون رفتند چون به نزدیک حضرت رسیدند، جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای حضرت امام را بوسیدند وی را با اعزاز و جلالت به شهر طوس درآوردند، اما آن روز که حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به شهر طوس قدم نهاد، دوازده هزار لال و کر و شل و مفلوج شفا یافتند (؟) و هر روز خلق عالم از اطراف و جوانب می‌آمدند و کمال و فضل و بلاغت آن حضرت سلطان دین را می‌دیدند و هر روز دوازده هزار کر و کور و شل و لال، شفا می‌یافتند (؟) آخر الامر مأمون الرشید علیه‌اللعنه کینه‌ی حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر خواست که حضرت امام معصوم را شهید کند، نتوانست اما آن ملعون چند شیر داشت در شیرخانه و هر کس را که آن حرامزاده غضب می‌کرد و به شیرخانه فرستادی و [۴۷۲]. [صفحه ۱۴۳]

راه نیشابور به سرخس

بنابر گفته‌ی یعقوبی در البلدان (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مرو ده منزل و تا هرات ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان ده منزل و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است. [۴۷۳] منزل اول آن قصر الریح است که آن را در فارسی دزباد [۴۷۴] گویند و از قصر الریح تا خاکسار و از آن جا تا مزدوران (و سپس تا سرخس). [۴۷۵] مقدسی مزدوران را از دهات سرخس نام می‌برد که گردنه‌ی معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غباری است که گفته می‌شود انتهای آن دیده نشده است. [۴۷۶]. ابن رسته در الاعلاق النفیسه (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل می‌شمارد، اولین منزل از نیشابور تا فغیس (۴۷۷)، [Faqhis] پنج فرسخ و از آن جا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه‌ای است در کوه و به علت سرخ بودن صخره‌های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نامگذاری شده و به آن دزسرخ [۴۷۸] هم می‌گویند. (در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را

پس از گذشتن از کوه ریوند یا بینالود و از طریق طوس و سناباد به سرخس و از آن جا به مرو ذکر کرده‌اند. [۴۷۹] از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می‌رسند که به آن المثقب هم گفته‌اند و از آنجا به شهر طوس می‌روند. [۴۸۰] اصطخری در مسالک الممالک (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از نیشابور تا سرحد نیشابور، دیه کردان (ده کردان) که در حدود قومس است و نزدیک اسد آباد، هفت منزل و از دیه کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می‌شمارد. [۴۸۱] صاحب کتاب انس المهج و [صفحه ۱۴۴] حدائق الفرّج که یک اثر قدیمی و با ارزش در مسالک و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا طوس را در سمت شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نه مرحله و از آن جا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می‌شمارد. [۴۸۲] راه قدیمی نیشابور به هرات که در مسیر راه نیشابور به طوس و مرو بود برابر گفته‌ی صاحب تاریخ نیشابور، از راه دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است منتهی می‌شد. دیزباد (دزباد، ده باد) ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیمی نام آن را خاستر نیز نوشته‌اند بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصله‌ی بین دیزباد و فرهاد گرد قرار داشته و شاید این همان رباطی باشد که به روایت عبدالغافر صاحب سیاق التواریخ، حسان منیعی بانی مدرسه‌ی منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ بست است که متون از آن به سنج بست [۴۸۳] هم یاد شده است. به گفته‌ی صاحب تاریخ نیشابور، رباط سنگ بست را به نام قریه‌ای که این رباط در آن جا ساخته شده نامگذاری کرده‌اند در این محل راههای نیشابور و هرات و طوس و مرو با هم تلاقی می‌کردند و از نظر سوق الجیشی و بازرگانی این قریه دارای اهمیت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباطی برای رسیدن به سرخس و مرو ساخت. اولین منزلگاه بعد از سنگ بست، «رباط چاهه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف رود قرار داشت و فاصله‌ی آن از رباط سنگ بست تا رباط چاهه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابواسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقه‌ی کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می‌شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و [صفحه ۱۴۵] بعد از آن «رباط آب گینه» است. حمدالله مستوفی فاصله‌ی رباط آبگینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آندره گدار احتمال می‌دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه‌های آن با ایوانهای رفیع در جاده‌ی سرخس دیده می‌شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است. [۴۸۴].

سرخس

سرخس را دو گونه تلفظ کرده‌اند، سرخس و سرخس. [۴۸۵] در لغتنامه‌ها، واژه‌ی سرخس را، به گیاهی که دارای ساقه‌های زیرزمینی و نوعی گیاه دارویی معنی کرده‌اند. [۴۸۶] سرخس یکی از شهرهای قدیمی ایران است که گروهی بنیانگذار آن را کیکاووس نوشته‌اند. او زمینی را به سرخس پسر گودرز به اقطاع داد و سرخس در آن جا شهری بنا نهاد که سرخس نامیده شد. [۴۸۷] گروهی بنیانگذار آن را «کیکاووس» یا «افراسیاب ذوالقرنین» دانسته‌اند. [۴۸۸] شهر سرخس در زمان خلافت عثمان توسط عبدالله بن خازم سلمی فتح شد. [۴۸۹] اصطخری در مسالک الممالک و جیهانی در اشکال العالم می‌نویسند: سرخس شهری است میان مرو و نیشابور در زمین «هامون» بدان جا آب روان نیست. مگر آب جوی هرات که در سالی چند روز آن جا رسد و جمله‌ی ایشان، از آب باران است و برکه‌ها از آب چاه و آن (سرخس) شهری است که در بزرگی یک نیمه‌ی «مرو» باشد. و به غایت آبادان است و نعمتهای فراخ، هوای آن تندرست تر است و بیشتر نواحی آن مرغزار و آن را دیه‌های اندک و گرداگرد آن اعراب باشند، خداوندان شتر، و آبهای ایشان از چاه است و آسیاب ایشان بر چهارپایان از شتر و [صفحه ۱۴۶] گاو و بناهای ایشان از گل است.

[۴۹۰]. یعقوبی در البلدان، سرخس را سرزمینی باشکوه و شهری بزرگ که در بیابانی ریگزار واقع شده است توصیف می‌کند. وی می‌نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سکونت دارند عبدالله بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبدالله بن کریم» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب اهالی از چاه‌ها است و نه‌ری و چشمه‌ای ندارد. [۴۹۱].

لسترنج می‌نویسد: شهر سرخس در کنار کوتاهترین راه طوس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانه‌ی مشهد واقع است. این رودخانه را امروز «تجد» گویند، ظاهراً جغرافی نویسان قرون وسطی از این رودخانه اسم نبرده‌اند. این رودخانه از باتلاق‌های حوالی «کوچان» برمی‌خیزد و نخست به سمت جنوب خاوری جریان می‌یابد و از مشهد می‌گذرد و پس از آن قریب صد میل از مشهد دور شد از سمت جنوب شاخه‌ی بزرگی به نام رود هرات به آن ملحق شده و سپس به سمت شمال جاری می‌شود و به سرخس می‌رود و مقداری که به سمت شمال پیش رفت در طول جغرافیایی ابیورد در محلی موسوم به «اجمعه» در کویر فرو می‌رود و آن جا نیزار و بیشه است و سرخس در قرن چهارم ه. ق شهری بزرگ و به اندازه‌ی نصف مرو بود و آب و هوایی خوش داشت در چراگاه‌هایش شتر و گوسفند بسیار بود و چون آب فراوان نداشت کشتزار هایش اندک بود. مقدسی گوید: سرخس مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه‌اش باغهای بسیار است. قزوینی گوید: سرخس شهری است بزرگ و پرجمعیت و اهالی آن در ساختن دستارها و مقنعه‌های زر دوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالک دیگر صادر می‌شود. در قرن هشتم حمدالله مستوفی درباره‌ی سرخس می‌گوید: دور باروش (دور بارویش) پنج هزار گام است و قلعه‌ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رودخانه‌ای است که از «هری» به طوس می‌آید و عظیم و نیکو و هاضم و از میوه‌هایش انگور و خربزه نیکو است. [۴۹۲] امروز سرخس، در مرز ایران و [صفحه ۱۴۷] روسیه است، سرخس قدیم در سمت راست «هری رود» است که جزو قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است. [۴۹۳]. کتاب سرخس دیروز و امروز می‌نویسد: سرخس امروز بخش وسیعی است از شهرستان مشهد در منتهی الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیمی‌ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آبادان و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است. [۴۹۴]. شرایط اقلیمی خراسان ایجاب می‌کرد که راههای شرقی و غربی از ناحیه‌ی سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراهای خشک فراگرفته بود که بخشهای آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می‌کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حد فاصل بین مرو و نیشابور واقع بود. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می‌آمدند و دشواریهای عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطه‌ی امید به شمار می‌آمد. چه این شهر در لبه‌ی نیمه‌ی خشک خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت بهره‌مند بود. کاروانیان هنگام ورود به سرخس به دریانوردانی شبیه بودند که پس از طی دریای بیکران به ساحل نیمه خشکی پا می‌گذاشتند و به امید رسیدن به سرزمینی پر نعمت شادمانیها می‌کردند، لذا سرخس یا دروازه‌ی خراسان غربی با این که از دیرباز بسیار فراخ نعمت نبوده ولی به چشم تازه واردانی که از شرق سرخس می‌آمدند آرامش دهنده و امید بخش بوده است. مرو هم از شمال شرقی سرخس برای مسافرینی که از شرق به غرب خراسان می‌رفتند همین گونه جلوه می‌کرد. این امتیازهای نسبی جغرافیایی سبب شده است که از دورترین از منتهی تاریخی راههای ارتباطی خراسان به سوی نواحی که در این دو شهر واقعند گرایش پیدا کند و آنها را [صفحه ۱۴۸] شاهد وقایع بسیاری از تاریخ این سرزمین بدانند. [۴۹۵]. بنابر نقل گریشمن سرخس در چهار راه اقوام قرار گرفته بود. [۴۹۶] ابن فضلان که در سال ۳۰۹ هجری از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است. [۴۹۷].

آثار تاریخی سرخس

سرخس دارای بناهای تاریخی و قدیمی است که ذکر آن در این جا بی‌مناسبت نخواهد بود. این آثار عبارتند از: مقبره‌ی لقمان بابا

که از آثار دوره‌ی سلجوقیان است. و دیگر رباط شرف که منزلگاه قدیمی این رباط «اوکینه» با «آبکینه» است. بارویی قدیمی به جا مانده از دوران قاجاریه نیز در سرخس وجود دارد که معروف به «قلعه‌ی ناصری» است. [۴۹۸].

ورود امام رضا به سرخس و ماجرای زندانی شدن آن حضرت

یکی از نشانه‌های پذیرش تحمیلی ولایتعهدی از سوی امام علیه‌السلام حادثه‌ی حبس و زندانی شدن آن حضرت علیه‌السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اولیه اطلاعات کافی در مورد چگونگی حبس امام علیه‌السلام در سرخس نداده‌اند و این موضوع کمتر مورد اظهار نظر گذشتگان قرار گرفته و در تذکره‌های اخیر نیز در این باره مطلبی نیافتیم تا بر اطلاعات اولیه چیزی بیفزاییم. در مجموع - چنان که در گذشته نیز اشاره شد - حضرت در هر فرصت مناسب به افشای ماهیت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایتعهدی خود و مسافرتش به سمت مرو می‌پرداخت. واقعه‌ای که در نیشابور روی داد بی‌شک واقعه‌ی ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عباسیان متعصب به شمار می‌آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی‌سابقه‌ای مواجه شد و [صفحه ۱۴۹] شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسله‌الذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه‌گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و این موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد. از گزارش ابونصر احمد بن حسین نیز که در ارتباط با خروج حضرت رضا علیه‌السلام از سرخس است چنین استفاده می‌شود که بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به اجبار از کنار جدش از مدینه به سوی مرو کشانده‌اند و عاقبتی که در پذیرش ولایتعهدی است، اشاره کرده است. شیخ صدوق بنا بر روایت عبدالسلام بن صالح می‌نویسد: به در خانه‌ای که حضرت رضا علیه‌السلام در سرخس در آن حبس بود آمدم و آن بزرگوار معیل بود، من از زندانبان اذن خواستم که به حضور مبارک حضرت در آیم (زندانبان) گفت: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می‌گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش مناجات می‌کند. عبدالسلام گوید: به زندانبان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانبان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم در حالی که آن عالی‌مقدار در جای نماز نشسته و متفکر بود، ابوصلت گوید من به آن جناب عرض کردم یابن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می‌کنند؟ فرمود: چه حکایت می‌کنند؟ عرض کردم از شما نقل می‌کنند که فرموده‌اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهاده، خدا آفریننده‌ی آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابوصلت تو شاهده‌ی که من هرگز این مطلب را نگفته‌ام و ابداً از هیچ یک از پدران خود نشنیده‌ام و تو دانایی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و این که این گفتگوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمها است، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام بنابر آنچه از ما حکایت می‌کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست ما ایشان را دعوت می‌کنیم و بیعت می‌گیریم. من عرض کردم [صفحه ۱۵۰] یابن رسول الله راست می‌گویی، پس از آن فرمود: ای عبدالسلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم، معاذالله، بلکه من اقرار دارم به امامت و ولایت شما. [۴۹۹]. گفتگوهای میان حضرت رضا علیه‌السلام و عبدالسلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت) ... نظریه‌ی پیشین را که در واقعه‌ی نیشابور بیان شد قوت می‌بخشد و احتمالاً این شایعات واکنشی است در برابر «انا من شروطها» که امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام خود را از شروط کلمه‌ی لا اله الا الله قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امام علیه‌السلام نسبت دادند. از این رو تا مدتی از

سوی مقر حکومت عباسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستور العمل از سوی مرو ماندند. [۵۰۰].

خروج امام علی بن موسی الرضا از سرخس

صاحب کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از شیخ صدوق می نویسد: فردی به نام احمد بن عبید حسینی می گوید جدم حضرت رضا علیه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند حضرت فرمود: لا-اله الا الله حصن من است و هر کس این کلمه مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هر کس در حصار من وارد شود ایمن خواهد بود. [۵۰۱]. گزارش دیگری که از خروج امام رضا علیه السلام از سرخس در منابع ذکر شده مشایعت و بدرقه‌ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می رسد منشأ این [صفحه ۱۵۱] دو روایت یکی باشد. [۵۰۲] صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام می نویسد: ابونصر احمد بن عبید گوید: از جدم شنیدم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و اداره‌ی کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از این که از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم اما یک منزل که از سرخس دور شدیم حضرت سر خود را از کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده‌ی خدا برگرد، تو وظایفت را درباره‌ی ما انجام دادی با ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حد معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم حضرت فرمود: از من حدیث طلب می کنی در حالی که مرا از کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و نمی دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد. [۵۰۳].

راه قدیمی سرخس به مرو

بنابر گفته‌ی یعقوبی در البلدان، راه سرخس بر جاده‌ی اعظم تا مرو شش منزل راه است. که اولین منزلگاه آن «اشتر مغاک» است. منزل دوم «تلستانه» و منزل سوم «دمدانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است. یعقوبی می افزاید: املاک خاندان علی بن هشام بن فرخسرو در کنوکرد است و این منازل در میان دشت و بیابان واقع است و هر منزلی از آنها دارای دژی است که اهل آن منزل از تعرض ترکان در آن متحصن می شوند و چه بسا ترکان بر بعضی این منازل شیبخون بزنند. [۵۰۴]. [صفحه ۱۵۲] اصطخری نیز در مسالک الممالک راه سرخس تا مرو را شش منزل می شمارد. [۵۰۵]. ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفر نامه‌ی خود می نویسد: دوم جمادی الاخر به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصد و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی» [۵۰۶] که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازده جمادی الاخر به شهر مروالرود رسیدیم. [۵۰۷].

مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهمترین شهر خراسان به شمار می رفت، بنابر گفته‌ی مقدسی و یاقوت حموی، بنیانگذار مرو، اسکندر بوده است. [۵۰۸] شهر مرو را «مروز» هم گفته‌اند از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می نامند. [۵۰۹] مرو در واقع به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می شده است و به گفته‌ی اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاهيجان» می خواندند و علت این بود که با مروالرود که مرو کوچک بود اشتباه نشود. [۵۱۰]. هر دو مرو (مرو شاهيجان و مرو رود) توسط

احنف بن قیس در سال ۲۲ هجری فتح شد. [۵۱۱] حافظ ابرو در جغرافیای خود می‌نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورث بنا نهاد و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ است. زمین مرو، [صفحه ۱۵۳] شوره ناک، و ریگ بوم است و زراعت خوب آید. [۵۱۲]. لسترنج درباره‌ی شهر مرو می‌نویسد: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، این رود از جبال غور واقع در شمال خاوری هرات سرزیر شده و به مرو کوچک می‌رسد و از آن جا به سمت شمال منحرف و به طرف مرو بزرگ می‌رود و در آن جا به نه‌های بسیاری منشعب شده و بالاخره در ریگستان «بیابان غز» ناپدید می‌شود. این ریگستان با مرداب تجند یا رودخانه‌ی هرات در یک عرض جغرافیایی قرار دارد ولی هفتاد میل در سمت خاوری آن است. علاوه بر شهرهای متعددی که در ساحل مرغاب واقع است ربع مرو، شامل خاوری رود جیحون در آمل یعنی معبر راهی که به بخارا می‌رود واقع‌اند. اسم مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن حوقل گوید در اصل «مرو آب» بوده، ولی اصطخری می‌نویسد: مرغاب اسم محلی است که در آن رود از آن جا سرچشمه می‌گیرد. مقدسی که مرغاب را رود مروین یعنی رود دو مرو نامیده، می‌نویسد: این رود تا مرو علیا (مرو کوچک) جریان یافته سپس به مرو سفلی (مرو بزرگ) می‌رود. در یک منزلی جنوب مرو بزرگ مجرای رود را با سدی که از چوب تدارک شده بود انباشته بودند و آب پشت آن سد می‌ایستاد. [۵۱۳] مرو بزرگ که به «مرو شاهجان» معروف بود معرب «شاهگان» فارسی است و به معنی شاهانه و شاهوار است. مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می‌گویند مشتمل بود بر قلعه‌ی داخلی یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازه‌ی یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه‌ی پهناوری واقع بود که تا کنار نه‌های بزرگ کشیده می‌شد. دروازه‌ها موسوم بودند به «دروازه‌ی شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه [صفحه ۱۵۴] سرخس قرار داشت، دروازه‌ی «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی می‌رفت، دروازه‌ی «در مسکان» (در شمال خاوری) که از آن جا به ماوراءالنهر منتهی می‌شد و بالاخره دروازه‌ی «بالین» (در شمال باختری). مرو در قرن چهارم سه مسجد جامع داشت که عبارت بودند از «مسجد قلعه» که آن را مسجد بنی ماهان می‌گفتند، «مسجد کهنه» که جلو دروازه‌ی سرخس بود، «مسجد نو» که بیرون دروازه‌ی «ماجان» و متصل به بازار بزرگ مرو بود. در میدان مسجد نو و محل اقامت فرمانفرمای مرو یعنی دار الاماره مرو، زندان شهر قرار داشت. این میدان و اماکن داخل آن به فرمان ابومسلم خراسانی بزرگترین حامی عباسیان و مؤثرترین عامل خلافت آنان ساخته شده بود. در دارالاماره گنبدی از آجر افراشته شده بود که به قول اصطخری پنجاه و پنج ذراع قطر داشت و در زیر این گنبد بود که نخستین جامه‌های سیاه رنگ آمیزی شد و این شعار عباسیان بود. در یک منزلی باختر مرو، شهر «سنج» واقع بود که مقدسی در احسن التقاسیم آن را به صورت «سنگ» ضبط کرده است. «سنج» دارای مسجدی نیکو در ساحل رودخانه و باغستانی بزرگ بود. پس از سنج در دو منزلی باختری مرو و بر سر راه سرخس شهرچه‌ی محکم «دمدانقان» بود که باروی آن یک دروازه داشت و در خارج از بارو چند گرمابه قرار داشت. مقدسی در نیمه‌ی دوم قرن چهارم شهر مرو را دیده است که یک سوم حومه‌ی آن ویران بوده و قهندز آن هم آبادی نداشته است. یاقوت حموی نیز در قرن هفتم خرابه‌های آن شهر را دیده است، زیرا ترکان غز در سال ۵۵۳ ه. ق این شهر را خراب کردند. [۵۱۴]. در دوره‌ی خلفای بنی امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی از سوی حاکمان اموی که برخلاف نص قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می‌خواندند - که خود سر آغاز جنبشهای شعوبیه شد - مرو به پایگاه ضد اموی تبدیل گشت؛ و [صفحه ۱۵۵] عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. با روی کار آمدن مأمون مرو مرکز خلافت شد ولی در قرن سوم وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد. [۵۱۵]. مرو در سال ۱۳۱۰ هجری قمری به تصرف روسها در آمد و تا این زمان جزو خاک شوروی سابق مانده و مردم آن به زبانهای فارسی، ترکی و روسی صحبت می‌کنند. پس از تسلط روس بر مرو، شهر جدیدی در کنار شهر قدیمی بنا شد که هم اکنون به «بیرام علی» مشهور است.

[۵۱۶].

راه کنونی مشهد به سرخس و مرو

از شرق مشهد چند راه آسفالتی و شنی منشعب می‌شود. راه آسفالتی متداول به سرخس، جاده‌ای است که از روستای خیابان می‌گذرد، این روستا در دوازده کیلومتری مشهد قرار دارد. از آن جا به مسافت سی کیلومتر به «آبروان» می‌رسیم و سپس از «چاهک»، «خارزار» و «شورک ملک» به مسافت شش، هفت و دوازده کیلومتر می‌گذریم و با طی کردن سی و نه کیلومتر دیگر به «مزدوران» می‌رسیم. کشف رود که از شورک ملک در امتداد جاده ادامه داشت از مزدوران که جاده به سمت شمال شرقی متمایل می‌شود به سمت شرق امتداد می‌یابد. نام دیگری که مزدوران به آن معروف است (مزداوند) است. از مزدوران به مسافت بیست و چهار کیلومتر به «شورلوخ» [۵۱۷] و از آن جا با پیمودن بیست و شش کیلومتر به «گنبدلی» می‌رسیم. از آن جا تا سرخس سی و چهار کیلومتر باقی است. سرخس در منتهی الیه خط مرزی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سابق قرار دارد. سرخس قدیم به فاصله‌ی تقریبی ده کیلومتر آن طرف مرز قرار گرفته و از آن جا راهی است که از کنار دریاچه «وودو خرائیشچه» می‌گذرد و از جاده‌ای که به موازات کانال قره قوم قرار دارد به مرو یا «ماری» که امروزی یکی از شهرهای شوروی سابق به شمار می‌آید [صفحه ۱۵۶] می‌رسد. [۵۱۸].

حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان تبدیل شده بود تا آن که ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سالها زیر خاکستر نهفته بود بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به درآورد و به عباسیان سپرد. خراسان که نخستین پایگاه عباسیان به شمار می‌رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد ولی این بار بر علیه عباسیان. اگرچه قیامهای ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد، اما بی‌شک اگر تلاشهای هارون الرشید برای گسترش و سیطره‌ی حکومت عباسی در خراسان و اقدام مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عباسیان، پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود. نهضت مذهبی «استادسیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» (نقاب پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده‌ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سالهای ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می‌رفت و حمزه بن عبدالله که شعله‌های قیام او به مدت ۵ سال کانون مخالفتی ضد عباسی را در خراسان گرم و فعال کرده بود و همچنین قیام ابو الخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عباسیان بود، علیه آنها می‌شوراند. هارون الرشید ناچار شد برای سرکوبی و فرونشاندن آشوب رفیع بن لیث شخصا عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده‌دار حکومت خراسان بود، همراه داشت با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزه بن عبدالله و تحریکات [صفحه ۱۵۷] رفیع بن لیث عازم خراسان شد. هارون الرشید در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می‌برد از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و طوس را طی کرد، اما چون در شهر طوس بیماریش شدت یافت در منزل حمید بن قحطبه‌ی طائی جان سپرد و در همان جا مدفون شد. با مرگ

هارون الرشید، محمد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما بزودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه‌ی شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیر خوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه‌ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم خراسان شود. مأمون به توصیه‌ی فضل بن سهل از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیر خوارش، موسی بیعت گرفت. مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤمنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگهای سخت و خونین فرزندان هارون الرشید با یاری طاهر بن حسین (ذوالیمینین)، هرثمه بن اعین، و فضل بن سهل ذوالریاستین منجر به پیروزی مأمون شد. در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون براساس رسم کهن و دیرینه‌ای، به ایالت شرقی قلمرو عباسی آمده و به عنوان حکمران در خراسان ماند. مادر مأمون کنیزی از بادغیس خراسان بود، این موضوع اگرچه بعدها منشأ اختلافات و تحولات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش بسزایی داشت. [۵۱۹]. [صفحه ۱۵۸]

ورود حضرت رضا به مرو

هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام وارد مرو شد استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارشهای زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفتگوهای میان امام علیه‌السلام و مأمون تشکیل می‌دهد. مهمترین ماجرای که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی امام علیه‌السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه‌السلام سکه زد و نام او را در خطبه‌ها آورد و بعد دست با اقدامات دیگری برای استحکام این پیمان زد، از جمله ازدواج سیاسی دخترش با فرزند امام علیه‌السلام، حضرت جواد علیه‌السلام. پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضا علیه‌السلام همچنان که منابع می‌نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام زمانی که تهدیدهای مأمون جدی شد آن را پذیرفت. چنان که این اکراه از متن پیمان نامه‌ی ولایتعهدی - که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است - برمی‌آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایتعهدی شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند ولی اقدامات آن حضرت علیه‌السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام علیه‌السلام گرفت. [۵۲۰]. قبل از طرح ماجرای ولایتعهدی در مرو به ملاحظاتی درباره‌ی طراح ولایتعهدی خواهیم پرداخت. [صفحه ۱۵۹]

ولایتعهدی

طراح ولایتعهدی

بعضی مورخان طرح و اندیشه‌ی اولیه‌ی ولایتعهدی را از جانب فضل بن سهل ذوالریاستین دانسته‌اند و مشهور این است که چون فضل بن سهل نسبت به علویان متمایل بود از این رو قصد داشت حکومت را از عباسیان به علویان منتقل کند همچنان که ابومسلم خراسانی حکومت را از بنی امیه گرفت و به بنی عباس سپرد. ابوعلی حسین بن احمد سلامی در کتاب اخبار خراسان می‌نویسد: فضل گفت: کار من با کار ابومسلم خراسانی اگر مقایسه شود چگونه است؟ یک نفر گفت: ابومسلم خلافت را از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر منتقل کرد، ولی تو از برادری به برادر دیگر منتقل کردی (از امین به مأمون) و خودت می‌دانی که این دو چقدر با هم فرق دارد. فضل گفت: من هم از یک قبیله به قبیله‌ای دیگر انتقال خواهم داد. بعد مأمون را واداشت تا علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را ولیعهد خود کند و به همین جهت مأمون بیعت برادر خود «مؤمن» را از بین برد و با حضرت رضا علیه‌السلام بیعت

کرد. [۵۲۱]. قطع نظر از انگیزه و هدف فضل بن سهل از طرح ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و نقش مؤثری که وی در این ماجرا داشت، باید گفت که طراح اولیه‌ی ماجرای ولایتعهدی شخص مأمون بود، این موضوع در شرایطی بحرانی، زمانی که مأمون در مبارزه با امین کاملاً ناامید شده بود به فکر او خطور کرد و به گونه‌ای که [صفحه ۱۶۰] خود شرح می‌دهد، «با خدای خود عهد کرده بودم اگر از دست محمد برادرم آسوده شدم خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم». [۵۲۲]. بنابراین پیش از آن که فضل بن سهل خواسته باشد ابتکار این عمل را به دست گیرد، مأمون در این باره پیشقدم بود و اندیشه‌ی واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی به خاندان علی بن ابی‌طالب را از سر گذرانده بود. مأمون خود در برابر این سؤال که آیا بیعت با امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از تدبیر فضل بن سهل بوده است ضمن پاسخ دقیق به این سؤال، از شرایط و موقعیتی که در آن این تصمیم را اتخاذ کرد سخن می‌گوید: «چون محمد امین برادرم به من نوشت و مرا نزد خود خواند و من از رفتن ابا و امتناع کردم، [۵۲۳] عیسی بن ماهان را امیر لشکر کرد و به او امر نمود که مرا مقید کند [صفحه ۱۶۱] و غل جامعه در گردنم نهد. چون این خبر به من رسید، هرثمه بن اعین را به جانب سیستان و کرمان و توابع آن فرستادم (برای مقابله با عیسی بن ماهان) ولی هرثمه کاری از پیش نبرد و شکست خورد و صاحب‌السریر خروج کرد و بر یک طرف شهر خراسان غلبه کرد و همه‌ی اینها در یک هفته بر من وارد شد. چون این گونه وقایع برای من رخ داد، دیدم در این وضعیت نه نیروی دفاعی دارم و نه قدرت مالی که به وسیله‌ی آن لشکر آرایی کنم و سران سپاه و لشکریان خود را همه ترسان و هراسان دیدم و قصد کردم که به ملک کابل بروم. بعد نزد خود اندیشیدم که سلطان کابل مردی کافر است و چون (برادرم) محمد امین مال زیادی به او دهد او مرا به دست محمد می‌سپارد. پس راهی بهتر از این نیافتم که از گناهان خود به سوی خدا توبه کنم. و از خدا بر این گونه امور استعانت جویم و به خدا پناه برم. پس امر کردم این خانه را پاکیزه کنند و دو جامه‌ی سفید پوشیدم و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن چهار رکعت نماز آنچه از قرآن حفظ داشتیم، خواندم و خدا را خواندم و پناه به او بردم و به قصد راست و درست [۵۲۴] با خدا معاهده‌ی محکمی کردم که اگر خدا این امر (خلافت) را به سوی من بکشانند و مرا از شر این امور سخت کفایت کند، این امر (خلافت) را در جایی قرار دهم که خدا قرار داده است، [۵۲۵] پس از آن قلب من قوت گرفت و طاهر (ذوالیمینین) را به سوی علی بن عیسی بن ماهان، فرستادم و آنچه باید بشود همان شد و هرثمه بن اعین را به سوی جنگجوی محمد (امین) باز گردانیدم، بر او ظفر یافته و او را بکشت. و... خداوند عالم امر خلافت را به سوی من کشانید و از برای من استقرار یافت پس چون خداوند تعالی وفا کرد به آنچه من با او عهد کردم، دوست دارم وفا کنم به آنچه با خدای خود عهد کردم و کسی را سزاوارتر به این امر از حضرت ابوالحسن الرضا علیه‌السلام ندیدم، پس امر خلافت را به او واگذار کردم و او [صفحه ۱۶۲] قبول نکرد مگر ولیعهدی را و این بود سبب نصب او به ولایتعهدی». [۵۲۶]. یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورخان طرح اولیه‌ی ولایتعهدی را به فضل بن سهل نسبت دهند، پیشنهاد او در این باره و نیز یادآوری آن است. [۵۲۷]. در عیون آمده است فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که تقرب جوید به خدا و رسولش، با صله‌ی رحم کردن و بیعت گرفتن برای حضرت رضا علیه‌السلام [۵۲۸...]. ابوالفضل بیهقی نیز نقش فضل بن سهل را یادآوری عهدی که مأمون با خدای خود بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می‌کند: فضل بن سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند و به علویان آرد. مأمون را گفت: نذر کرده بودی به مشهد من (در حضور من) و سوگند خورده بودی که اگر ایزد تعالی شغل برادرت کفایت کند و خلیفت گردی، ولیعهد از علویان کنی، و هر چند برایشان نماند (اگر چه خلافت در علویان پایدار نماند...) مأمون گفت: سخت صواب آمد، کدام کس را ولیعهد کنیم؟ گفت علی بن موسی الرضا که امام روزگار است و به مدینه الرسول علیه‌السلام می‌باشد [۵۲۹...].

باز می‌گردیم به مدینه زمانی که رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم نامه‌ای را از سوی مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام تسلیم کردند. او در نامه از حضرت درخواست پذیرش ولایتعهدی کرده بود و با لطافت خاصی سعی در جلب اعتماد و اطمینان امام علیه‌السلام نموده و از حضرت خواسته بود نامه را بر زمین نگذاشته رهسپار مقر مأمون در مرو شود. [۵۳۰]. [صفحه ۱۶۳] هنگامی که حضرت وارد مرو شد مأمون ابتدا به آن پیشنهاد خلافت کرد. این موضوع را بسیاری از مورخان ضبط کرده‌اند. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، المناقب ابن شهر آشوب و روضه الواعظین از جمله منابعی هستند که به نقل از ابوصلت هروی می‌نویسند: مأمون به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام گفت: ای پسر رسول خدا من فضل و علم و پارسایی و عبادت و بیم تو را از خداوند دانستم و تو را برای خلافت از خود سزاوارتر می‌بینم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به بندگی و عبودیت خدای عز و جل افتخار می‌کنم و با پارسایی امید دارم از شر این جهان محفوظ بمانم و رستگار شوم و با پرهیز از گناهان به غنیمتها رسم و با فروتنی نزد خدا مقامی بلند یابم. مأمون گفت من چنین مصلحت می‌بینم که خود را از خلافت عزل کنم و آن را برای تو قرار دهم و با تو بیعت کنم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر این خلافت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است، روا نیست جامه‌ای را که خداوند بر قامت تو پوشانده بیرون آوری و بر تن دیگری کنی و اگر خلافت از غیر تو است چیزی که از تو نیست چگونه به من می‌بخشی. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا برای تو چاره‌ای نیست و باید این کار را بپذیری. حضرت فرمود: این کار را به میل خود هرگز انجام نخواهم داد. [۵۳۱]. امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در برابر پیشنهاد مأمون بسختی مخالفت کرد، منابع تاریخی می‌نویسند: کوشش مأمون مدتها ادامه یافت. [۵۳۲] با این وجود امام علیه‌السلام از [صفحه ۱۶۴] پذیرفتن پیشنهاد مأمون به شدت امتناع کرد و پس از آن چون مأمون ناامید شد، پیشنهاد ولایتعهدی را طرح کرد. ابوصلت هروی در ادامه‌ی روایت خود می‌گوید: مأمون گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و بیعت کردن مرا با خود خوش نداری، ولیعهد من باش تا خلافت پس از من از تو باشد. امام علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، پدرم از نیاکانش از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث کرد که من پیش از تو (مأمون) از این جهان می‌روم در حالی که با زهر، مظلومانه مسموم خواهم شد، می‌روم در حالی که فرشتگان آسمان و زمین بر من می‌گریند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد. مأمون گریست و گفت ای پسر رسول خدا، چه کسی می‌تواند تا من زنده‌ام شما را بکشد یا توان آزار شما را داشته باشد؟ حضرت فرمود: همانا اگر بخواهم بگویم، می‌گویم چه کسی مرا خواهد کشت. مأمون گفت: ای پسر رسول خدا، با این گفتار می‌خواهی بار را از دوش خود برداری و خلافت و یا ولایتعهدی را قبول نکنی تا مردم بگویند در دنیا پارسایی؟ امام علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند از وقتی که خدایم آفریده هیچ دروغ نگفته‌ام و من برای دنیا، پارسایی نمی‌کنم. وانگهی می‌دانم که تو چه اراده کرده‌ای و چه می‌خواهی. مأمون گفت: چه می‌خواهم؟ امام علیه‌السلام فرمود: اگر بگویم در امان هستم؟ مأمون گفت: آری برای تو امان خواهد بود. امام فرمود: قصد آن داری مردم بگویند، چنین نبود که علی بن موسی الرضا به دنیا بی‌رغبت باشد، بلکه دنیا به او رغبت نداشت. اکنون ببینید چگونه ولیعهدی را به طمع خلافت پذیرفت. مأمون سخت خشمگین شد و گفت: همواره از چیزهایی که ناخوش دارم با من سخن می‌گویی و از خشم من خود را در امان می‌بینی به خدا سوگند اگر ولایتعهدی را بپذیری تو را بر آن مجبور می‌کنم و اگر باز هم نپذیری گردنت را خواهم زد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند مرا منع فرموده که خود را به دست خویش به هلاکت افکنم اگر چنین است که می‌گویی، آنچه خواهی می‌پذیرم، به شرط آن که هیچ کس را به کاری نگمارم و از کاری عزل نکنم و هیچ رسمی را بر هم نزنم و فقط از دور راهنمایی کنم. او پذیرفت و حضرت رضا علیه‌السلام را با وجود کراهت ایشان به [صفحه ۱۶۵] ولایتعهدی گمارد. [۵۳۳]. در منابع معتبر گزارشهای زیادی در رابطه با نپذیرفتن ولایتعهدی از سوی حضرت ثبت شده، فراوانی این اخبار گواه مخالفت شدید حضرت علیه‌السلام با اهداف مأمون از طرح مسأله‌ی ولایتعهدی است. مسعودی در اثبات الوصیة، می‌نویسد: علی بن موسی (به مأمون) فرمود: خلافت در خاندان ما قرار نخواهد گرفت، مگر آن که گاه که بیست نفر قبل از خروج

سفیانی، حکومت کنند. مأمون اصرار کرد و آن حضرت به شدت مخالفت و امتناع نمود، پس از مدتی گفتگو قرار شد خلافت بعد از مأمون در اختیار او باشد. [۵۳۴]. امتناع امام علیه‌السلام از پذیرش ولایتعهدی به قدری جدی بود که فضل بن سهل «ذوالریاستین» وزیر مأمون که خود در طرح مسأله‌ی ولایتعهدی نقش بسزایی داشت خطاب به گروهی از مردم گفت: چه امر شگفت آمیزی می‌بینم، گفتند: «اصلحک الله» چه دیدی؟ گفت: دیدم امیرالمؤمنین (مأمون) به علی بن موسی گفت: من چنین مصلحت می‌دانم که خلافت را در گردن تو گذارم و خود را از خلافت فسخ کنم ولی علی بن موسی به مأمون گفت: «الله الله» مرا توان و قدرت این کار نیست و هرگز من کسی را ندیدم امر خلافت را ضایع تر از امیرالمؤمنین مأمون کند، زیرا که از آن کناره می‌گیرد و به علی ابن موسی عرضه می‌کند و علی بن موسی آن را وا می‌گذارد و از آن امتناع می‌کند. [۵۳۵]. شیخ صدوق به نقل از محمد بن عرفه که علت پذیرش ولایتعهدی را از آن [صفحه ۱۶۶] حضرت پرسیده می‌نویسد حضرت فرمود: چه چیز جدم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را واداشت که داخل در شورا شود؟ [۵۳۶]. فتال نیشابوری در روضه‌الواعظین و شیخ مفید در الارشاد در ادامه‌ی مناظره‌ی امام رضا علیه‌السلام با مأمون می‌افزایند: مأمون بعد از امتناع آن حضرت گفت: عمر بن خطاب شش تن را اعضای شورا قرار داد که یکی از ایشان جدت امیرالمؤمنین بود و حکم کرد هر یک از ایشان مخالفت کند گردنش زده شود. اکنون تو نیز چاره‌ای نداری و باید آنچه از تو می‌خواهم بپذیری و هیچ راه گریزی از آن نمی‌بینم [۵۳۷].

مراسم ولایتعهدی

سرانجام بعد از آنکه حضرت به اجبار ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون طی مراسمی والیان، کارگزاران حکومتی، فرماندهان لشکر، قاضیان و بزرگان را جمع کرد تا با حضرت بیعت کنند. مأمون ابتدا به فرزندش عباس دستور بیعت داد. حضرت رضا علیه‌السلام دست خود را بلند کرد به گونه‌ای که پشت آن مقابل چهره‌ی خودش و کف آن پیش روی مردم بود. مأمون گفت دست خود را برای بیعت دراز کن. حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین بیعت می‌کرد و عباس پسر مأمون چنان بیعت کرد که دست آن حضرت بر روی دست او قرار گرفت و مردم نیز همان گونه بیعت کردند. سپس شاعران و سخنوران در فضایل آن حضرت و اقدام مأمون داد سخن دادند. [۵۳۸] آنگاه مأمون از امام علیه‌السلام خواست تا برای مردم سخن بگوید، [صفحه ۱۶۷] حضرت پس از حمد و نیایش خداوند، فرمود: همانا ما به سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن ما حقوقی داریم و شما را نیز که امت آن حضرتید بر گردن ما حقوقی است هر گاه شما آن حقوق را بپردازید ادای حقوق شما نیز بر ما واجب می‌شود. [۵۳۹]. از جمله کسانی که در مرو حاضر به بیعت با حضرت رضا علیه‌السلام نشدند، سه تن از عباسیان متعصب بودند: عیسی جلودی، [۵۴۰] علی بن عمران و ابو یونس که به دستور مأمون به زندان افکنده شدند. [۵۴۱]. در همین مجلس بود که مأمون حضرت را «رضا» خواند [۵۴۲] و دستور داد به نام حضرت سکه زنند و در تمامی بلاد و قصبات به نام او در منابر خطبه بخوانند. آنگاه [صفحه ۱۶۸] دستور داد که لباس سیاه را که شعار عباسیان بود از تن بیرون آورند و لباس سبز [۵۴۳] را به رسم علویان بر تن کنند. و دخترش «ام حبیب» را به تزویج حضرت در آورد (ام حبیب چهل سال از امام علیه‌السلام کوچکتر بود) و همچنین دختر دیگرش «ام فضل» را به عقد محمد بن علی علیه‌السلام فرزند آن حضرت در آورد. (امام جواد علیه‌السلام در این زمان هفت سال بیشتر نداشت). [۵۴۴] و خودش توران دختر حسن بن سهل را تزویج کرد. [۵۴۵]. یکی از اهداف این ازدواج‌ها آن گونه که پاره‌ای مورخان نیز نقل کرده‌اند، گماشتن جاسوس برای حضرت بود چنان که حضرت جواد علیه‌السلام توسط همسرش مسموم و به شهادت رسید. مأمون، هم درباره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام این هدف را دنبال می‌کرد و هم درباره‌ی فضل بن سهل. وی با طرح مسأله‌ی ولایتعهدی از یک سو قصد آن داشت که به حکومت خود مشروعیت بخشد تا از قیامها و شورشهای علویان در امان بماند و از سویی دیگر خطر وجود امام علیه‌السلام را کنترل نماید، و با این کار رابطه‌ی [صفحه ۱۶۹] میان ایشان و شیعیان را قطع و از

وجود حضرت به نفع خود بهره‌مند شود. [۵۴۶] شیخ صدوق نیز از طرح جاسوسی مأمون گزارشهایی ارائه می‌دهد: هشام بن ابراهیم (در مرو) به ذوالریاستین پیوست، و ذوالریاستین او را مقرب می‌داشت و نزد خود می‌خواند و او اخبار و احوال حضرت رضا علیه‌السلام را برای ذوالریاستین و مأمون نقل می‌کرد. به این سبب منزلت او نزد آنان زیاد شد و از احوال حضرت رضا علیه‌السلام چیزی از آنها پوشیده نمی‌ماند تا آن که مأمون او را دربان آن حضرت قرار داد و او از رفت و آمد مردم نزد آن بزرگوار جلوگیری می‌کرد، مگر آنان را که خود دوست می‌داشت، و بر حضرت رضا علیه‌السلام تنگ می‌گرفت و آن جناب در خانه‌ی خود تکلم به چیزی نمی‌فرمود، مگر آن که هشام به مأمون و ذوالریاستین خبر می‌داد. [۵۴۷].

دستخط امام بر عهد نامه‌ی ولایتعهدی

امام رضا علیه‌السلام در دست نوشته‌ی خویش بر سند ولایتعهدی، مواضع خود را نسبت به پذیرش این منصب اعلام می‌کند. [۵۴۸] از آن جا که متن این سند از سوی مأمون تنظیم شده بود، قبل از هر گونه اظهار نظری درباره‌ی دست نوشته‌ی حضرت باید به شرایط زمانی و موقعیتی که امام رضا علیه‌السلام در آن قرار گرفته بود توجه کنیم، در چنان شرایطی است که می‌توان به ارزش واقعی و مفاد دست نوشته‌ی حضرت رضا علیه‌السلام پی برد، بخصوص زمانی که قرار بود این سند در سراسر قلمرو حکومت عباسی منتشر شود. امام رضا علیه‌السلام در پشت عهدنامه اولین سطر را با این عنوان آغاز می‌کند: «ستایش [صفحه ۱۷۰] مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد.» [۵۴۹] و می‌افزاید: «او از خیانت‌های چشم و آنچه در دلهاست آگاه است و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش». اشاره به آگاهی خداوند از خیانت‌های آشکار و پنهان در مقدمه‌ی کلام، و نیز درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و و خاندانش که در واقع شهادت به حقانیت آل علی علیه‌السلام است در آن زمان پراهمیت بود و این اقدام هیچ گاه در مجالس و اسناد رسمی آن زمان معلول نبود. حضرت با عبارت «امیرالمؤمنین (مأمون) حق ما را که دیگران نشناختند شناخت.» [۵۵۰] اثبات حقانیت خاندانش را کامل می‌کند. این عبارت اخیر گرچه در ظاهر، ستایش مأمون است زیرا که به «حقانیت خاندانش» آگاهی یافته، اما در حقیقت نکوهش آنانی است که حق خاندانش را ضایع کردند، و منظور از «دیگران» در کلام حضرت و یا به تعبیر بهتر «حق ناشناسان»، پدران و خاندان مأمون است که به حقانیت اهل بیت آگاهی نیافتند و رهبری و امامت مسلمانان را که حق آنها بود غصب کردند. امام در عهد نامه‌ی ولایتعهدی می‌نویسد: «مأمون ولایتعهدی و خلافت را در اختیار من قرار داد، تا اگر بعد از او زنده ماندم این منصب از آن من باشد.» [۵۵۱] و سپس به دنبال آن می‌افزاید: «هر کس پیمانی را بشکند و عهدی را نقص کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده و به همین روش در گذشته عمل شده.» [۵۵۲] ... نقض پیمان و پیمان شکنی بعد از عبارت «مأمون خلافت را در اختیار من قرار داده» عبارت «اگر بعد از او زنده بمانم» را پررنگ و معنی دارتر می‌کند. شیخ صدوق می‌نویسد: امام در مجلس ولایتعهدی در ادامه فرمود: «پیشینیان عهد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را نقض کردند و آن جناب صبر کرد و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند» ... و سپس [صفحه ۱۷۱] حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار کنند و نسبت به شما (شیعیان) چه نوع عمل شود.» [۵۵۳]. عطاردی نیز می‌گوید: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در پایان دستخط خود می‌افزاید: «در صورتی که جعفر و جامعه برخلاف این کار (ولایتعهدی) حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت» [۵۵۴]. این عبارت اخیر علاوه بر گویا بودن کراهت امام از پذیرش ولایتعهدی بیانگر نگرانی آن حضرت از سرنوشت خود و امت و نیز خطراتی که آنها را ممکن است در آینده تهدید کند می‌باشد که خود گواه روشنی است بر ماهیت ولایتعهدی. علاوه بر ماجرای پذیرش ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام وقایع دیگری نیز در مرو روی داد که از یک سو متأثر از ماجرای

ولایتعهدی و از سوی دیگر روشنگر ماهیت آن است. این حوادث عبارتند از ماجرای دعای باران، برپایی نماز عید و سلسله بحث و جدلهایی که در مجلس مأمون و مسجد جامع مرو روی داده است.

دعای باران

علی بن محمد بن سیار روایت می‌کند هنگام ولایتعهدی حضرت رضا علیه‌السلام مدتی باران نبارید. گروهی از اطرافیان مأمون که مخالف حضرت رضا علیه‌السلام بودند، این موضوع را با ولایتعهدی حضرت پیوند داده به مأمون گفتند از زمان ورود علی بن موسی به مرو ولیعهد شدنش خداوند باران را از ما قطع کرده است. مأمون از این سخن ناراحت شد و از آن حضرت خواست تا از خداوند طلب نزول باران رحمت کند. حضرت رضا علیه‌السلام در روز دوشنبه به سوی صحرا حرکت کرد و مردم نیز از خانه‌های خود بیرون آمدند و حضرت بعد از حمد و سپاس خداوند فرمود: بار خدایا تو، ما اهل بیت را بزرگ داشتی و ما را مورد احترام عموم قرار دادی، آنان به ما توسل می‌جویند و از طریق ما فضل و رحمت تو را طلب می‌کنند و در انتظار نعمت و احسان تو هستند، خداوند! اکنون باران رحمت خود را بر این مردم نازل و [صفحه ۱۷۲] آنها را از نعمت خود بهره‌مند گردان، باران خود را هنگامی که مردم به خانه‌های خود بازگشتند فرو فرست. علی بن محمد سیار در ادامه‌ی روایت خود می‌افزاید: سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخت، پس از دعای آن حضرت بادهای وزیدن گرفت و ابرها به هم پیوست و رعد و برق پدید آمد و مردم مانند افرادی که از باران فرار می‌کنند از جای برخاستند و به سوی خانه‌های خود روان شدند ... و هنگامی که جمعیت به خانه‌های خود رسیدند باران شروع شد. [۵۵۵].

مخالفت ولایتعهدی

عباسیان با نگرانی ماجرای ولایتعهدی را تعقیب می‌کردند، مخالفان سیاسی مأمون در بغداد، در همان سال که خبر واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام منتشر شد، دست بیعت به سوی منصور بن مهدی، عموی مأمون دراز کردند. [۵۵۶] اما منصور، بیعت آنها را وا گذاشت و فرمانداری بغداد را عهده‌دار شد. عباسیان گرد ابراهیم بن مهدی را گرفتند و با وی بیعت کردند تا مبادا بعد از مأمون خلافت از خاندان آنان خارج شود. آنها ابراهیم بن مهدی را، امیرالمؤمنین، خلیفه و ولیعهد خواندند. [۵۵۷]. تنها عباسیان بغداد نبودند که با ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مخالفت می‌ورزیدند، بلکه این نارضایتی در میان نزدیکان مأمون و عباسیانی که دست وی را هنگام بیعت به گرمی فشرده بودند نیز رواج داشت. سرشناسترین این گروه اخیر، عیسی بن یزید جلودی، [۵۵۸] علی بن ابی عمران و ابو یونس بودند که تا پای جان [صفحه ۱۷۳] دست از مخالفت برنداشتند و به گفته‌ی شیخ صدوق در جلسه‌ای که مأمون آنها را برای بیعت با علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فراخواند، آنها یکی پس از دیگری امتناع کردند و مأمون دستور داد آنها را گردن زنند. [۵۵۹] علاوه بر عباسیان از میان شیعیان نیز افرادی با ماجرای ولایتعهدی به مخالفت برخاسته از حضرت رضا علیه‌السلام در این باره توضیح می‌خواستند، و آن حضرت با ادله‌ی کافی آنها را نسبت به حقایق و ماهیت ولایتعهدی و اکراه و اجباری که وی در پذیرش آن داشت آگاه می‌کرد. راوندی در الخرائج و الجرائح گزارشی از مخالفان حضرت رضا علیه‌السلام که قصد کشتن ایشان را داشتند ارائه می‌دهد که این موضوع خود نشانگر آن است که در عصر امام علیه‌السلام نیز ماجرای ولایتعهدی سؤال انگیز و مسأله دار بوده است. صاحب خرائج به نقل از محمد بن زید می‌نویسد: در خدمت حضرت رضا علیه‌السلام بودم زمانی که ولیعهد مأمون بود. مردی از خوارج که کاردی مسموم در دست داشت وارد شد او به دوستان خود گفته بود نزد کسی می‌روم که مدعی است پسر پیغمبر است و ولیعهد مأمون شده، بینم چه دلیل برای کار خود دارد. اگر دلیل قانع کننده‌ای داشت قبول می‌کنم و گرنه مردم را از دستش آسوده می‌نمایم. هنگامی که او وارد شد، حضرت رضا

علیه‌السلام به او فرمود: جواب سؤالت را می‌دهم مشروط بر این که یک شرط را بپذیری، گفت چه شرطی را؟ فرمود: به شرط این که اگر جوابت را دادم و قانع شدی کاردی را که در آستین پنهان کرده‌ای بشکنی و دور بیندازی. آن مرد متحیر ماند و کارد را خارج کرد و دسته‌اش را شکست. آن گاه پرسید چرا ولایتعهدی این ستمگر را پذیرفتی با این که آنها را کافر می‌دانی؟ و تو پسر پیامبری، چه چیزی تو را بر این کار روا داشته است؟ [صفحه ۱۷۴] امام فرمود: بگو بینم آیا اینها در نظر تو کافرند، یا عزیز مصر و اطرافیانش، مگر اینها به وحدانیت خدا قایل نیستند، با این که آنها نه خدا را می‌شناختند و نه موحد بودند، یوسف هم خود و هم پدرش پیامبر بودند، ولی به عزیز مصر که کافر بود گفت: مرا وزیر دارایی خود قرار ده که مردی وارد و امین هستم و با فرعونها نشست و برخاست می‌کرد. من از اولاد پیامبرم، مرا به این کار مجبور کردند و به زور وادار کردند، چرا کار مرا نمی‌پسندی و از من خوست نمی‌آید؟ گفت: ایرادی بر شما نیست و من گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و راست می‌گویی. [۵۶۰].

برپایی نماز عید

علی بن ابراهیم از یاسر خادم و ریان بن ابی صلت نقل می‌کند [۵۶۱] که: پس از آن که مأمون حضرت را به ولایتعهدی منصوب کرد، چون عید پیش آمد مأمون کس به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه‌ی آن بیرون رود. حضرت برای مأمون پیام داد که تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن ولیعهدی می‌دانی. (قرار بر این بود که من از این گونه امور معاف باشم) [۵۶۲] مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار. مأمون گفت جز این نیست که می‌خواهم دل‌های مردم در ولیعهدی شما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند. و پیوسته فرستادگان در این باره میان آن حضرت و مأمون بودند. حضرت پیغام داد، اگر مرا معذور داری دوست‌تر دارم و اگر معذورم نداری، من چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام (برای نماز عید) بیرون رفتند، بیرون خواهم رفت. مأمون گفت هر طور می‌خواهی برو و به سرلشکران، پرده داران و دیگر مردمان دستور داد که بامداد برای نماز به در خانه‌ی حضرت رضا علیه‌السلام بروند. [صفحه ۱۷۵] راوی گوید: مردم برای دیار حضرت رضا علیه‌السلام بر سر راهها و بالای بامها نشسته بودند و زنان و کودکان نیز همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند و همه‌ی سرلشکران و سربازان نیز به در خانه‌ی آن بزرگوار آمدند و سوار بر مرکبهای خود ایستاده بودند تا این که آفتاب زد. پس حضرت رضا علیه‌السلام غسل کرد و جامه‌ی خویش پوشید و عمامه‌ی سفیدی از کتان بر سر بست و یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه انداخت و کمی عطر نیز بزند. آنگاه عصایی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود شما نیز چنین کنید که من کردم پس آنان (همان کردند که حضرت دستور فرموده بود) و به همراه او آمدند و آن حضرت پای برهنه در حالی که زیر جامه‌ی خود را نصف ساق پا بالا زده و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود و به راه افتاد. اندکی بعد سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت: [۵۶۳] و همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید. [۵۶۴] سربازان که حضرت را بر آن حال و هیأت دیدند همگی از مرکبها فرود آمده کفشهای خود را بیرون آوردند و خوشحال‌ترین آنان در آن وقت کسی بود که چاقویی همراه داشت که بدان وسیله بند کفش خود را ببرد و پابرهنه شود، پس حضرت علیه‌السلام تکبیر گفت [۵۶۵] و مردم نیز با او تکبیر گفتند (و چنان صدایی از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در و دیوار با او تکبیر می‌گفتند. مردم که حضرت رضا علیه‌السلام را با آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد، خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین گفت، ای امیرالمؤمنین اگر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام با این وضع به مصلی برود مردم شیفته‌ی او خواهند شد (و ممکن است بر ما بشورند و خون ما را بریزند) پس کسی را نزد او فرست که بازگردد. مأمون کس فرستاد و گفت: ما شما را به زحمت و رنج انداختیم و [صفحه ۱۷۶] ما خوش نداریم که سختی و رنج و مشقتی به شما برسد شما بازگردید و هر کس که

همیشه با مردم نماز می‌خوانده اکنون نیز نماز عید را خواهد خواند. حضرت رضا علیه‌السلام کفش خود را طلبیده و پوشیده، آن گاه سوار مرکب شده و بازگشت و آن روز مردم پراکنده شدند و نماز عید مرتبی خوانده نشد. [۵۶۶].

ملاحظات پیرامون ماهیت ولایتعهدی و شهادت حضرت

ماهیت ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام موضوعی است که کمتر مورد توجه مورخان و نویسندگان قرار گرفته است. بیشتر علاقه‌ی مورخان به وقایع نگاری و شرح رخداد‌های ماجرای ولایتعهدی معطوف شده است. بحث و اظهار نظر پیرامون علل و شرایط پذیرش ولایتعهدی و فرجام آن (شهادت حضرت رضا علیه‌السلام) غالباً با نگاهی یک جانبه و با انگیزه‌ای واحد و بی‌توجه به سایر انگیزه‌ها، شرایط و موقعیتهای مختلف دیده شده است. این نوع نگرش در بررسی‌های تاریخی، مورخ را از رسیدن به حقایق نهفته در روح حوادث بازداشته و او را با استنباطی سطحی و تک بعدی از حادثه‌ای چند جانبه، پیچیده و عمیق تنها می‌گذارد. در رابطه با ماهیت ولایتعهدی بطور کلی دو نوع نگرش در میان مورخان و نویسندگان رواج دارد. عده‌ای خاستگاه مأمون را از طرح ولایتعهدی، کاملاً صادقانه یافته‌اند و به همین دلیل، شهادت امام رضا علیه‌السلام را نیز بدون دخالت مأمون و بدور از اراده‌ی او و یا آن را توطئه عباسیان متعصب و مخالفان سیاسی امام رضا علیه‌السلام و مأمون می‌دانند و یا اصولاً آن را، مرگی طبیعی قلمداد می‌کنند. گروه دیگر خاستگاه مأمون را از مسأله ولایتعهدی، کاملاً مکارانه و سیاسی می‌پندارند و شهادت امام [صفحه ۱۷۷] علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را نیز توطئه از پیش طراحی شده‌ای می‌دانند که مأمون با ماجرای ولایتعهدی از همان ابتدا آن را ترسیم کرده بود. منشأ اختلاف میان مورخان، با قطع نظر از گروهی که با پیش فرضهای خوش بینانه و یا بدبینانه نسبت به مأمون خواسته‌اند از او چهره‌ای عظیم و تاریخی، حتی یک شیعی مخلص و به شدت علاقمند به حضرت رضا علیه‌السلام و خاندان رسالت ترسیم کنند و یا از او تصویری کاملاً سیاه و منفور بسازند [۵۶۷]، از آنجا ناشی می‌شود که موقعیتهای مختلف و تحولات اوضاع و انگیزه‌های گوناگون را در بستر حوادث نادیده انگاشته‌اند. در این باره بیش از این سخن خواهیم گفت، اما آنچه بطور کلی می‌توان بیش از همه در زاویه‌ی دید مورخان نسبت به ماجرای ولایتعهدی مؤثر دانست، ماجرای شهادت حضرت رضا علیه‌السلام است که معمولاً با قیاس ساده‌ای می‌توان آن را کشف کرد. غالب مورخانی که شهادت حضرت رضا علیه‌السلام را دسیسه‌ای از سوی مأمون قلمداد کرده‌اند، طرح ماجرای ولایتعهدی را نیز توطئه‌ای حساب شده و زیرکانه از سوی مأمون برای نابودی شخصیت سیاسی مذهبی امام علیه‌السلام و ... قلمداد کرده‌اند. دسته‌ی دیگر طرح ولایتعهدی را خاستگاه واقعی مأمون می‌پندارند و معتقدند که مأمون خالصانه قصد سپردن خلافت به حضرت رضا علیه‌السلام را داشت و نوعاً ماجرای شهادت آن حضرت را از سوی مأمون که با قصد واگذاری خلافت در تناقض دیده‌اند، انکار کرده و آن را توطئه‌ای طراحی شده از سوی بنی عباس خشم آلود [۵۶۸] و یا مرگی ناگهانی قلمداد کرده‌اند. طبری و مسعودی علت وفات علی بن موسی علیه‌السلام را مرگ ناگهانی و به خاطر افراط در خوردن انگور می‌دانند. [۵۶۹] یعقوبی نیز با کمی تردید بی‌آن که مسموم شدن امام علیه‌السلام را به مأمون و یا عمال او [صفحه ۱۷۸] نسبت دهد وفات حضرت را چنین توجیه می‌کند: بیماری علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بیش از سه روز نبود و گفته می‌شود علی بن هشام انار مسمومی به او خوراند و مأمون بر مرگ وی سخت بی‌تابی نشان داد. ابوالحسن بن ابی‌عباد در ادامه‌ی نقل می‌گوید: مأمون را دیدم که قبایی سفید در برداشت و در تشییع جنازه‌ی رضا سر برهنه میان دو قائمه‌ی نعش، پیاده می‌رفت و می‌گفت: ای ابوالحسن پس از تو، به چه کسی دلخوش باشم و سه روز نزد قبرش اقامت گزید و هر روز قرص نان و مقداری نمک برای او می‌آوردند و خوراکش همان بود و در روز چهارم بازگشت. [۵۷۰]. حمدالله مستوفی، ابن طقطقی و ابن حجر از جمله کسانی هستند که تصریح می‌کنند امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را به فرمان مأمون زهر دادند و مسموم کردند. [۵۷۱] ابن اثیر با این که یک مورخ سنی مذهب است هر دو نقل را ذکر کرده است، در جایی می‌نویسد حضرت به خاطر افراط در خوردن انگور

وفات کرد و در جایی دیگر به مسموم کردن او تصریح می‌کند. [۵۷۲]. اربلی که از مورخان شیعی است در کشف الغمّه فی معرفه الائمه بطور کلی منکر مسموم شدن حضرت توسط مأمون می‌شود، منشأ استدلال وی نقلی است از علی بن طاووس به شرح ذیل: از شخصی که به او اعتماد دارم شنیدم که سید رضی الدین علی بن طاووس رحمه الله علیه مخالف بود که مأمون حضرت رضا علیه السلام را مسموم کرده باشد، با این که او بسیار مطالعه می‌کرد و این مطلب را زیاد بررسی و جستجو می‌نمود. از چیزهایی که نظر سید را تقویت می‌کند همین است که مأمون خیلی به امام علاقه داشت و او را بر فرزندان و خویشان خود مقدم داشته و برای ولایتعهدی انتخاب کرده بود... از آن گذشته ما قبول نداریم که اگر سوزن در انگور فرو کنند، انگور مسموم می‌شود. علم طب نیز مطلب را نمی‌پذیرد، خدا از همه چیز با اطلاع [صفحه ۱۷۹] است. [۵۷۳]. از میان تذکره نویسان معاصر که متأسفانه بی‌هیچ گونه سند و مأخذی [۵۷۴] ماجرای ولایتعهدی و شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را تحلیل کرده، جواد فاضل است وی از جمله کسانی است که عمیقاً معتقد است قصد مأمون از ولایتعهدی امام کاملاً خالصانه بوده و به شدت منکر دست داشتن مأمون در قتل امام می‌شود و آن را به آل عباس نسبت می‌دهد و با ارائه ده دلیل که گاه فاقد ارزش تاریخی است می‌کوشد مأمون را از این اتهام مبرا کند. او در جایی می‌گوید: ۱/۰۰۸/۰۰ وقتی ما از عبدالله بن مأمون یاد می‌کنیم نام یک شخصیت عظیم تاریخی را به زبان می‌آوریم... او کودک و یا دیوانه نبود که یک روز پسر عم عالی مقام خود، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایتعهدی خویش برگزیند و روز دیگر مسمومش سازد... پس این اقدام از جانب مأمون جز از ارادت و محبت شدید او نسبت به امام رضا مایه نمی‌گیرد و خیلی عجیب است که گفته شود مأمون در عین ارادت و محبت نسبت به امام رضا کمر به قتلش بسته و خون پاکش را بر خاک ریخته باشد... آیا معهدنا سزاوار بود مردی مانند مأمون احمقانه شخصیت شریف و عزیز و در عین حال آرام و بی‌سر و صدایی (؟) مانند علی بن موسی الرضا علیه السلام را جبراً به ولایتعهدی برگزیند و بعد خائنانانه زهرش بدهد... مأمون دوستان و دشمنان خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست که اگر علویان عربستان (؟) دسته جمعی بر ضدش نهضت کنند شخص علی بن موسی الرضا اهل این نهضتها نیست (!!!) خیلی بعید است که مردی شیعی مذهب (مأمون) بدون هیچ علت و سببی امام خود علی بن موسی الرضا را به قتل برساند و در این جنایت فظیح و فجیع هیچ هدف مادی و معنوی هم نداشته باشد... زهری که به کام امام ریخته شد در دانه‌های انگور دوانیده شده بود و گفته می‌شود که فشرده‌ی انار را با زهر در آمیخته بودند. قاتل [صفحه ۱۸۰] امام علیه السلام یعنی آن کس که این جنایت را توطئه و اعمال کرد (؟) مسلماً از آل عباس بود. ولی بسیار بعید و حتی محال می‌نماید که عبدالله مأمون مرتکب این جنایت عظیم شده باشد. (!؟) [۵۷۵]. نحوه‌ی شهادت امام آن گونه که مشهور است توسط مأمون طراحی شد. او ابتدا به امام انگور داد و حضرت بر اثر آن مسموم و بیمار شد. برخی گفته‌اند خود مأمون نیز بیمار شد، اما بیماری او کوتاه بود، هنگامی که امام بر اثر خوردن انگور مسموم رنجور شد، مأمون، عبدالله بن بشیر را فرمان داد تا ناخنهای خود را بلند نگه دارد و پیش از آن که به نزد امام رود، مقداری موم که زهر آلود بود به وی داد تا به دستانش بمالد [۵۷۶] آنگاه برای دیدار امام نزد ایشان رفت. امام در بستر بود و مأمون دستور داد سبیدی انار آماده کردند و از عبدالله بن بشیر خواست تا انار را دانه کرده و با دستانش (که زهر آلود شده بود) آن را بفشارد و سپس اصرار کرد که امام آن را بخورد... این ماجرا با اختلاف در منابع تاریخی، تذکره‌ها و کتابهای مناقب آمده است. [۵۷۷]. به اعتقاد ما سهم عمده‌ای از این اختلافات بی‌توجهی مورخان به تغییر شرایط و موقعیتهایی است که انگیزه‌ی واگذاری ولایتعهدی را دچار ماهیت‌ها و خاستگاه‌های مختلف کرده است. طبیعی است که هیچ گاه نمی‌توان با نظریه‌ی واحدی با ماجرای متغیر نگرست. آیا خاستگاه مأمون از واگذاری خلافت و یا ولایتعهدی، کاملاً صادقانه بوده است؟ و یا کاملاً مکارانه طراحی شده است؟ و اگر چنین و یا چنان بوده، چرا و چگونه می‌توان برخوردها و مواضع مختلف مأمون را که پاره‌ای از روی محبت و علاقه هر چند در ظاهر، و پاره‌ای از سر تدبیر سیاسی، محافظه کارانه و منفعت طلبانه، و پاره‌ای از روی خشم و کینه تحلیل و یا توجیه کرد. برای پاسخ به [صفحه ۱۸۱] این پرسش ابتدا باید شرایط و موقعیتهای مختلفی

را که مأمون تحت تأثیر آنها به حوادث می‌نگریسته، ارزیابی کنیم.

بررسی چند موقعیت

دوران بحران و طرح اندیشه‌ی اولیه‌ی ولایتعهدی (خلافت)

همچنان که در بحث طرح ولایتعهدی گفته شده، مأمون هنگامی که تصمیم گرفت «خلافت مسلمین را به محلی که خداوند قرار داده است، بازگرداند» [۵۷۸] که خود در شرایطی کاملاً بحرانی قرار داشت. سپاه و لشکریان او رو به هزیمت گذاشته بودند و هرثمه بن اعین گریخته بود. مرکز حکومت او؛ خراسان توسط صاحب‌السریر تهدید می‌شد و عیسی بن ماهان سردار سپاه محمد بن امین به قصد دستگیری او عازم بود، تا وی را به بغداد نزد امین برد و مأمون در اندیشه‌ی پناهنده شدن به امیر کابل بود. [۵۷۹]. مأمون در چنین وضعیتی تصمیم می‌گیرد، حکومت و خلافت را به جایگاه اصلی آن که حق اولاد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است بازگرداند. خاستگاه مأمون در این زمان بنابر اعتراف و اقرار خود که «با نیت پاک، با خدای خود عهد کردم»، صادقانه به نظر می‌رسد.

دوران تلاطم سیاسی و نیاز به عامل توازن و تعدیل

بعد از کشته شدن محمد امین در محرم (صفر) سال ۱۹۸ و بازگشت قدرت به مأمون، فضل بن سهل که شاهد این اعتراف بوده است، عهد و نذری که مأمون با خدای خود بسته بود، به او خاطر نشان می‌کند. این که فضل بن سهل با چه انگیزه‌ای این عهد را یادآور می‌شود نیاز به بررسی جداگانه‌ای دارد، ولی بی‌شک [صفحه ۱۸۲] همانگونه که منابع خبر می‌دهند تمایل فضل بن سهل نسبت به انتقال خلافت از عباسیان به علویان قابل تأمل است و فضل بن سهل عامل مهمی در این تصمیم‌گیری به شمار می‌رود. فضل بن سهل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان منتقل سازد و به مأمون گفت: در حضور من نذر کرده بودی و سوگند خورده بودی که اگر خداوند حکومت را از برادرت به تو بازگرداند ولایتعهدی را به علویان بسپاری. [۵۸۰]. بی‌شک مأمون در این زمان در شرایط اولیه‌ی خود، یعنی در شرایطی کاملاً بحرانی که با خدای خود عهد و پیمان بسته بود قرار نداشت، زیرا عامل تهدیدکننده‌ی حیات و قدرت سیاسی او؛ محمد امین از میان رفته بود، اگر چه سایر عوامل تهدیدکننده‌ای که از قبل و یا همزمان با جنگ میان او و برادرش ظهور کرده بودند همچنان پابرجا بودند مانند خیزش علویان که همچون آتش زیر خاکستر کانونهای قیام را در پهنه‌ی قلمرو غربی حکومت وی گرم می‌کرد با وجود این آیا در چنین شرایطی مأمون همچنان بر نیت پاک خود باقی مانده بود؟ آنچه از ظاهر رخدادها به دست می‌آید چنین است: مأمون به طاهر و هرثمه نامه نوشت که مؤتمن (ولیعهد سوم) را از ولایتعهدی خلع کنند و هر دو در ماه ربیع‌الاول سال ۱۹۸ او را از ولایتعهدی خلع کردند. [۵۸۱] مأمون چون در خاندان بنی‌عباس و علویان غور کرد کسی سزاوارتر از علی بن موسی علیه‌السلام نیافت [۵۸۲...]. مأمون در پاسخ به فضل بن سهل می‌گوید: «این کار به صواب است.» و سپس تصمیم می‌گیرد آن عهد و پیمان را عملی کند. این یک بعد ماجرا است ابعاد دیگر [صفحه ۱۸۳] این ماجرا را می‌توان از شرایطی که مأمون بعد از پیروزی با آن روبرو شد دریافت. در سال ۱۹۸ نصر بن سیار، در نواحی حلب سر به شورش برداشت و سپاه طاهر را تا «رقه» و ادار به عقب نشینی کرد. حسن هرشی با شعار «الرضا من آل محمد» در عراق خروج کرد. ابن طباطبا در سال ۱۹۹ در کوفه قیام کرد و ابو‌السرایا (سری بن منصور) که از فرماندهان سپاه هرثمه بن اعین بود به او پیوست و دامنه‌ی این قیام به شدت بالا گرفت به طوری که سایر علویان به این نهضت پیوستند و سرانجام در ایالت بصره و اهواز زید بن موسی جعفر علیه‌السلام، در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام، در فارس اسماعیل بن موسی بن جعفر، در

مکه حسن بن افضس و در مدائن محمد بن سلیمان به قدرت رسیدند و دیری نپایید که شهرهای دیگر نیز در امواج این خیزشها و شورشها سقوط کرد، مدینه (حجاز) به دست محمد بن جعفر افتاد و احمد بن عمر بن خطاب ربعی بر نصیبین و توابع آن چیره شد. در موصل سید بن انس، در میافارقین موسی بن مبارک یشکری، در ارمنستان عبدالملک بن حجاج سلمی، در آذربایجان محمد بن رواد ارزی، در عراق عجم (ایالت جبال ایران) ابودلف عجلی و [۵۸۳...]. علویان تنها منبع خطر به شمار نمی‌آمدند، بلکه خاندان عباسی نیز عاملی تهدید کننده بودند. عباسیان اختلاف دیرینه‌ای با مأمون داشتند و متعصبان آنان هیچ گاه او را یک عباسی اصیل ندانسته بلکه او را تنها یک کنیز زاده به حساب می‌آوردند. کشتن امین و چرخاندن سر او در شهر، کانونهای توطئه را در بغداد گرمتر [صفحه ۱۸۴] کرد و خشم عباسیان منفذی را که در اطراف مادر امین (زبیده) گرد آمده بودند برانگیخت. [۵۸۴]. این حوادث به همان اندازه که از اعتبار بنی عباس می‌کاست بر مهر و علاقه‌ی مردم نسبت به خاندان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌افزود، مأمون در برابر پایگاه عباسیان در بغداد، مرو را انتخاب کرده بود، اگرچه نژاد ایرانی مادرش پشتوانه‌ای برای او در مرو و خوارزم بود اما این امتیاز در برابر نیروی قدرتمندی که در بغداد و سایر نواحی حکومت عباسی بر ضد او دسیسه چینی می‌کرد، چندان جدی به حساب نمی‌آمد. در چنین شرایطی مأمون بناچار حیات و بقای حکومت خود را تنها در حمایت از علویان دید، از این رو برخلاف میل عباسیان، ناگهان تغییر روش داده و به شدت متمایل به علویان شد. اگر چه مأمون پایگاهی در میان علویان نداشت و آنها در قیام خود او را به چشم یک غاصب می‌نگریستند، اما مأمون کوشید تا با تغییر موضع و نشان دادن گرایش زیاد به علویان تعادل و توازن سیاسی خود را برای مدت زمانی هر چند کوتاه حفظ کند. در چنین طوفانی که مأمون در آن گرفتار بود، نزدیکی به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تنها راه نجات و یگانه روزن امید او بود، ولی این همسویی در چنین مرحله‌ای از زمان توأم با تمایل نبود. اگر چه مأمون قبلا در توبه نامه‌ی خود با اندیشه‌ای پاک، در این باره با خدای خویش عهد و پیمان بسته بود، اما بی‌شک در این شرایط آن اندیشه دگرگونی شده بود. بر این اساس عباراتی همچون: علاقه‌ی شدید مأمون به امام باعث شد تا او را بر فرزندان و خویشان خود مقدم دارد و ولیعهد خود قرار دهد: [۵۸۵] که اربلی به نقل از ابن‌طاووس کشف الغمّه آورده و یا ابن جوزی در تذکره الخواص بیان داشته، سطحی و غیر محققانه است، چرا که مأمون در شرایط اولیه، خلافت و حیات خود را در حال نابودی می‌دید. اما در شرایط نوین که خلافت و حیات دوباره‌ی خود را به دست آورده بود به شدت نیاز داشت آن را با چنگ و دندان حفظ کند و تنها پیشنهاد خلافت و سپردن ولایتعهدی به علی بن موسی علیه‌السلام [صفحه ۱۸۵] این نیاز را برآورده می‌ساخت زیرا نزدیکی جستن به آن حضرت هم رقبای عباسی را از صحنه خارج می‌کرد و هم مدعیان علوی را خلع سلاح می‌نمود. [۵۸۶]. این موضوع را می‌توان از سخنان مأمون نیز دریافت. وی در پاسخ عده‌ای از مخالفان ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که او را از مخاطرات این امر آگاه می‌کردند و می‌گفتند: مبدا این شرافت و عظمت را از خاندان بنی عباس خارج کنی که کاری بی‌سابقه در میان خلفا خواهد شد و اگر خلافت به خاندان علی علیه‌السلام منتقل شود خود و خانواده‌ات را نابود کرده‌ای می‌گوید: علی بن موسی به خاطر فاصله‌ای که با ما داشت مردم را به سوی خود خواند، او را ولیعهد خود کردم تا مردم را به جانب من دعوت کند و اقرار به خلافت و زمامداری ما نماید و [۵۸۷...].

ناکامی در هدف و بازگشت به مواضع نیاکان (شهادت امام رضا)

هدف مأمون از واگذاری ولایتعهدی به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام کاملا روشن بود. او علاوه بر مأیوس کردن دسیسه چینیان بغداد که سرگرم کودتایی بر ضد وی بودند، قیامهای علوی را آرام ساخت و امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را بلاگردان قرار داد تا خود را از مخاطرات دشمنانش مصون نگه دارد. ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در شرایطی که اقبال مردمی از بنی‌عباس فروکش کرده بود و خود نیز آهنگ جدایی از پیکره‌ی خاندان عباسی نواخته بود بیش از یک عامل بازدارنده برای مأمون

کارایی داشت. مأمون در زیر لوای اقتدار معنوی امام به خود و حکومتش مشروعیت می‌بخشید. این اعتبار بر استحکام پایه‌های حکومت [صفحه ۱۸۶] مأمون ضعف هویتی او را که ناشی از بی‌اصالتی خاندان مادری‌اش بود، جبران می‌کرد. آنچه منابع، درباره‌ی گرایش و اظهار علاقه‌ی مأمون به خاندان علی بن ابی‌طالب بیان کرده‌اند بدون در نظر داشتن موقعیت‌هایی که مأمون در آن قرار داشت و بی‌توجه به نیازمندی او برای رسیدن به شرایط مطلوب، جویندگان حوادث این برهه از تاریخ سیاسی اسلام را دچار نوعی تناقض می‌کند. پر واضح است که محور این تناقض را در پذیرش ولایتعهدی از سوی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نباید جست بلکه آن را باید در شخصیت مأمون یافت و سیاست کاری مکار بود و خود را فرهیخته‌ای وانمود می‌کرد که هدفی جز خدمت به خاندان علی بن ابی‌طالب و جبران ستمهایی که نیاکانش بر این خاندان روا داشته‌اند ندارد. [۵۸۸]. مسلماً، پرهیزکاری او در نوجوانی نسبت به امین و سایر خلفای سلفش و اوقاتی که مأمون صرف فراگیری علوم می‌کرد و نیز سایر جنبه‌های فردی او که نوعی تقدس و تعالی به او بخشیده بود از عواملی است که این چهره‌ی مأمون را قوت می‌بخشد و این خصصتها در تحلیل و بررسیهای تاریخی، مورخان را به یک سو نگری کشانده و آنها را از شناخت چهره‌ی واقعی مأمون بازداشته است. با انتخاب امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به ولایتعهدی، مأمون به اهداف عمده‌ی خود دست یافت و این عامل سوم اگر چه توانسته بود در کوتاه مدت رقبا‌ی عباسی را از صحنه خارج کند و مدعیان علوی را خلع سلاح نماید، اما خود شرایط دیگری را فراهم آورد که عملاً مأمون را در ازای امتیازهای کوتاه مدت با شکست‌های اساسی روبرو ساخت. در واقع ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام برای مأمون یک شمشیر دو دم بود که دم آشکار آن در راستای اهداف مأمون قرار داشت (آن چنان که او محاسبه کرده [صفحه ۱۸۷] بود) اما دم پنهان آن در مسیری بود که امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام آن را هدایت و رهبری می‌کرد (بی‌آن که امام علیه‌السلام خواسته باشد با پذیرش ولایتعهدی این موضع را اتخاذ کند، بلکه بعد از پذیرش تحمیلی ولایتعهدی، همچنان که از قبل مواضع خود را درباره‌ی ولایتعهدی اعلام کرده بود، این سیاست را نیز بعداً ادامه داد). هدف امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام همواره اثبات حقانیت ولایت و امامت خاندانش بود آن چنان که در طول مسیر سفرش از مدینه به مرو شاهدش بودیم. حادثه‌ی نیشابور و حدیث سلسله‌الذهب و همچنین دست‌نوشته و بیانیه‌ی افشاگرانه‌ی امام در پشت عهد‌نامه‌ی ولایتعهدی از جمله صریحترین مواضعی است که امام علیه‌السلام اتخاذ کرد. اهداف امام نه تنها شاهرگ حیاتی مأمون را می‌زد، بلکه ریشه‌های بنیادین حیات سیاسی حکومتی بنی‌عباس را یک جا قطع می‌کرد. پر واضح است که مخالفت عباسیان متعصب بیجا نبود، آنها یا از سر تعصبی که داشتند و یا بر اساس تحلیلهای حساب شده به این واقعیت پی برده بودند که ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام یک خطر کاملاً جدی است و حتی بعضی از آنها تا پای جان برای اثبات این واقعیت با مأمون جدال کردند [۵۸۹] و بی‌جهت نبود که خاندان عباسی برای حفظ بقای خود با ابراهیم بن مهدی دست بیعت دادند [۵۹۰] و گروهی نیز در دار الخلافه‌ی مأمون با ابراز اعتراض و مخالفت کوشیدند مأمون را از این خطر آگاه کنند. [۵۹۱] مأمون در موقعیتی قرار داشت که این تهدید را علی‌رغم کیاستش احساس نمی‌کرد، چرا که او دم پنهان شمشیری را که به دست گرفته بود نمی‌دید و بیشترین توجه او در آن زمان به دم آشکار آن معطوف شده بود و با همه‌ی قوا قصد داشت بر پیکره‌ی عباسیان بغداد که همواره او را حقیر می‌شمردند زخم بزند و عقده‌های روحی و روانی خود را التیام بخشد و از سویی خود را از آسیب علویان [صفحه ۱۸۸] در امان نگاه دارد و این عوامل یعنی انتقام و ایمنی به گونه‌ای کاملاً او را شیرین ساخته بود که تلخی و سوزش زخمهای تیغ پنهان را احساس نمی‌کرد. اما هنگامی که طعم آن شیرینی پایان پذیرفت جلوه‌های تلخی تیغ پنهان، ظاهر شد و مأمون دریافت که ولایتعهدی عملاً نه تنها سپری بلا-گیر نبوده، بلکه به عاملی برای نفوذ شخصیت علمی و معنوی امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در جامعه و حتی در میان مخالفان مذهبی و سایر ادیان و فرق اسلامی در مناظراتی که عمدتاً از سوی مأمون برگزار می‌گردید [۵۹۲] تبدیل شده است، تا جایی که این نفوذ در میان پیکره‌ی حکومت او نیز به چشم می‌خورد. از سوی دیگر مأمون با ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا

علیه‌السلام پلهای پشت سر خود را ویران کرد و زمانی که از حوادث بغداد آگاه شد و دانست که سیاستهای جاه طلبانه‌ی فضل بن سهل و برادرش که از بغداد تصویری آرام و مطیع ترسیم کرده بودند، دروغین است چاره‌ای جز بازگشت از مواضع اولیه برای خود ندید، اما لازم بود این بازگشت تدریجی باشد، چرا که او می‌خواست همان طور که در آغاز بتدریج علم گرایش به علویان را بالا برده بود، آن را به تدریج پایین آورد. بنابراین ابتدا فضل بن سهل را در حمام سرخس تیغ زد و از بیم افشای سیاست خود نسبت به فضل بن سهل و برادرش که منشأ قدرت سیاسی و نظامی بودند مجریان طرح قتل فضل بن سهل را که به قول طبری چهار تن از عاملان و خدم و حشم خود او بودند، گردن زد. [۵۹۳]. شرایط روحی مأمون بی‌شک در این زمان به یک شکست خورده‌ای می‌ماند که می‌پنداشت فاتحانه از میدان بازگشته است و در افق آرزوهایش سرابی یافته بود به وسعت قلمرو غربی حکومتش و در پشت سرش سایه‌ی هولناکی از اقتدار علویان که هم اینک خراسان (ایران) را پایگاه خود قرار داده بودند. او عمیقاً دریافته بود که [صفحه ۱۸۹] تا کنون بر روی طنابی بازی می‌کرده که یک سرش در بغداد گره خورده بود و برای رسیدن به هر کدام باید دیگری را قطع کند. بریدن از بغداد (عباسیان) او را به سمت علویان می‌کشاند؛ کسانی که هیچ‌گاه مشروعیت او را پذیرا نبودند، به خصوص زمانی که خود نیز بناچار لب به اعتراف و حقانیت خاندان علی علیه‌السلام گشوده بود. در این شرایط مأمون بغداد را انتخاب کرد. او برای بازگشت از مواضع گذشته‌ی خود، باید مانعی را که بر سر روابطش با بغداد ایجاد کرده بود از میان بردارد و آن ماجرای ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بود. در این کار هیچ چاره‌ای جز توسل به شیوه‌ی نیاکان خود نداشت، او با طرح توطئه قتل پنهانی امام طی یک حادثه‌ای بظاهر طبیعی، امام را به شهادت رساند. طراحی ماجرای شهادت امام علیه‌السلام به گونه‌ای ماهرانه بود که حتی تا امروز بسیاری از مورخان برای پیدا کردن رد پای او ناموفق مانده‌اند. مأمون با شرکت در مراسم تشییع جنازه‌ی آن حضرت و مجالس سوگواری که خود ترتیب داده بود [۵۹۴] بسیاری از سوءظن‌های احتمالی را خنثی کرد. این اقدامات، آغاز راه تازه‌ای بود که مأمون بعد از شهادت امام رضا علیه‌السلام در آن گام می‌زد، وی سرانجام آخرین حلقه‌ی اتصالش به علویان را که لباس سبز بود گشود و با بیرون کردن آن از تن برای همیشه لباس سیاه پوشید. [۵۹۵]. [صفحه ۱۹۱]

یادداشتها

مسیر راه مکه تا قادسیه (کوفه) به نقل از الاعلاق النفیسه

۱- از مکه تا بستان بنی عامر ۲۲ میل که منزلگاهی است پر جمعیت و دارای استراحت گاهی است شبانه که «غمره ذی کنده» (Ghamr Dhikinde) نام دارد. ۲- از بستان بنی عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل (Zatoerqh) است. این محل میقات مردم عراق است و منزلگاهی است پر جمعیت و پردرخت با آب بسیار و دارای استراحتگاه شبانه به نام «اوطاس» (۳). (Autas- از ذات عرق تا «غمره» ۳۶ میل (Ghamra) است. منزلگاهی سبز و خرم و با آب بسیار که از برکه و چاهها تأمین می‌شود. ۴- از غمره تا «مسلح» ۱۸ میل (Moslah) است. ۵- از مسلح تا «افیعه» ۲۸ میل (Ufaiiya). منزلگاهی است آباد و پر آب و منزلگاه شبانه‌ی آن «کیرانه» (Kiaraneh) نام دارد. ۶- از افیعه تا «معدن بنی سلیم» ۳۲ میل (Banisulaim) است. این محل از روستاهای قدیمی است، منزلگاهی است پر جمعیت و اعراب بنی سلیم در آن جا ساکنند. ۷- از بنی سلیم تا «عمق» ۱۹ میل (Umagh) است و استراحت گاهی شبانه به نام «سنجه» (Sandja) دارد. ۸- از عمق تا «سليله» ۲۱ میل (Salila) است. این محل دارای استراحت گاهی به نام «کنابین» (Kunabain) است. ۹- از سليله تا «ربذه» ۲۶ میل (Rabaza) است. خانه و قبر ابوذر غفاری در ربذه است و در آن جا مسجد جامعی وجود دارد. استراحتگاه شبانه‌ی آن «اورعه» نام دارد که در ۱۴ میلی آن است. ۱۰- از ربذه تا «مغیثه الماوان» ۲۴ میل (Mughisatel- Mawan) است. در این مکان آب شربشان از برکه‌ها و چاه هاست، ولی اندک است. منزلگاه شبانه‌ی آن

«سمط» است که در ۱۶ میلی آن قرار دارد. ۱۱- از مغیثه الماوان تا «معدن نقره» [۵۹۶]. ۲۰۶ - ۷۰ میل است. [صفحه ۱۹۲] ۱۲- معدن نقره تا «حاجر» ۳۴ میل (Hadjar) است. منزلگاهی خرم که آن را ابودلف قاسم بن عیسی ساخته است و استراحتگاه شبانه‌ی آن عباسیه است. ۱۳- از حاجر تا «سمیراء» ۳۴ میل (Samira) است. منزلگاهی سبز و خرم که در آن اعراب بدوی ساکنند. آب آشامیدنی آنها از چاه‌ها و برکه هاست و منزلگاه شبانه‌ی آن «محیمه» (Mahmiya) است. ۱۴- از سمیراء تا «توز» ۲۰ میل (Tuz) است. و آن منزلگاهی است که در آن اعراب بنی اسد ساکنند. استراحتگاه شبانه‌ی آن «قرنتین» (Qurnatain) است که در ۱۷ میلی آن قرار دارد. ۱۵- «فید» (Faid) منزلگاهی است بعد از توز دارای قنات که با آب آن زراعت می‌شود و محل پر جمعیتی است و (راهدار) در آن سکونت دارد، در آن جا مسجد جامعی وجود دارد و این منزلگاه در نیمه‌ی راه و جایگاه قبیله‌ی طی است، استراحتگاه شبانه‌ی آن «قرائن» (Qarain) نام دارد با ۲۰ میل فاصله. ۱۶- از فید تا «الاجفر» ۳۶ میل (Aladjfur) است. و آن منزلگاهی است که اعراب بدوی در آن چادر زده‌اند و آب شربشان از برکه و چاه هاست و در آن جا، گل سفید وجود دارد که برای شستشو و نظافت به بغداد می‌آورند و منزلگاه شبانه‌ی آن «اغر» (Agharr) است. ۱۷- از ال-جفر تا «خزیمه» ۲۴ میل (Khuzaimiya) است. این منزلگاه در ابتدا زرود نامیده می‌شد و چون خزیمه بن خازم در آن جا برکه‌ها و رودهایی برای آب چاههای آن ایجاد کرد و به وسیله‌ی شتران از آنها آب می‌کشید به این نام خوانده شده است. گاهی اتفاق می‌افتد که در برکه‌های آن آبی نیست، اما آب در نزدیکی آن در محله‌ی بنی تمیم که خود جایی پوشیده از رمل (ریگ) قرمز است یافت [صفحه ۱۹۳] می‌شود، استراحتگاه شبانه‌ی آن «عین» است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد. ۱۸- از خزیمه تا «ثعلبیه» ۳۲ میل (Thaalbiya) است. این منزلگاه شهری است که دارای بارو و چندین گرمابه و بازار است، این شهر در ثلث راه مکه واقع شده (نسبت به راه بغداد تا مکه و دارای مسجد جامع و منبر است. آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شبانه‌ی آن «مهلبیه» (Muhallabiya) نام دارد. ۱۹- از ثعلبیه تا «بطانیه» ۲۹ میل (Bataniya) است. قبر «العبادی» در این منزلگاه قرار دارد و آب شربش از برکه، و استراحتگاه شبانه‌ی آن «بدرین» است. ۲۰- از بطانیه تا «شقوق» ۲۹ میل (Shuquq) است و آن منزلگاهی است که گروهی از اعراب بدوی در آن آمد و شد می‌کنند، آب آشامیدنی آنها از برکه هاست و استراحتگاه شبانه‌ی آن «تنانیر» (Tananir) نامیده می‌شود و در ۱۴ میلی آن واقع است. ۲۱- از شقوق تا «زباله» ۲۱ میل (Zabala) است. زباله قریه‌ای است آباد دارای بازارها و آب فراوان. این قریه چون در زمین پست وادی قرار دارد زمستان و تابستان دارای آب است. استراحتگاه شبانه‌ی آن «جریسی» (Djuraisi) است که در ۱۴ میلی آن واقع شده است. ۲۲- از زباله تا «قاع» ۲۴ میل (Qaa) است. این منزلگاهی است تنگ که چاههایی با آبی اندک دارد و استراحتگاه آن «جلحاء» (Djalha) است. ۲۳- از قاع تا «عقبه» ۲۴ میل (Aqaba) است. این منزلگاهی است با چاه‌ها و برکه‌ها، و در واقع گردنه‌ای بوده که آن را هموار کرده‌اند. استراحتگاه شبانه‌ی آن «سما» در ۱۴ میلی آن واقع شده است. ۲۴- از عقبه تا «واقصه» ۲۹ میل (Waqisa) است و این منزلگاه دارای ساکنان زیاد و نیز خانه‌ها و کاخهایی است. آب شرب آن از برکه‌ها و چشمه‌ها تأمین می‌شود و استراحتگاه شبانه‌ی آن «طرف» (Taraf) است که در ۱۴ میلی آن قرار دارد. ۲۵- از واقصه تا «قرعاء» ۲۴ میل (Qara) است و آن منزلگاهی است با مسجدی به نام «سعد» و چشمه‌های آب، و استراحتگاه شبانه‌ی آن در ۱۴ میلی قرار دارد. ۲۶- از قرعاء تا «مغیثه» ۳۲ میل (Mughitha) است. این منزلگاه کاروانسرای است دارای چندین برکه و استراحتگاه شبانه‌ی آن «وادی السباع» است که در ۱۵ میلی [صفحه ۱۹۴] آن واقع شده است. ۲۷- از مغیثه تا «قادسیه» ۳۰ میل است. در ۶ میلی قادسیه منطقه‌ای است به نام «عذیب» که اردوگاه و محل زندگی ایرانیان بوده و بر سر راه بیابانی قرار دارد، میان «عذیب» و «قادسیه» دو دیوار متصل به هم وجود دارد که در اطراف آنها نخلستانی قرار گرفته، کسانی که از این جا به بغداد می‌روند و از عذیب به سوی صحرائی خارج می‌شوند ... و از قادسیه تا کوفه ۱۵ میل است. [۵۹۷].

برابر شرح ابن رسته مسیر راه مکه تا بصره ۲۵ مرحله است که جمعا ۷۰۰ میل است به شرح ذیل: ۱- مکه تا «بستان بنی عامر» ۲۴ میل. ۲- بستان بنی عامر تا «ذات عرق» ۲۲ میل. ۳- از ذات عرق تا «مران» ۲۷ میل (۴). (Marran)- از مران تا «شیبگه» ۳۰ میل. ۵- از شیبگه تا «وطاس». ۶- وطاس تا «وجره». ۷). (Wadjra)- وجره تا «شیبگه» ۸). (Shabaika)- از شیبگه تا «قبا» ۲۷ میل (۹). (Ghoba)- از قبا تا «دفینه» ۲۷ میل (Dafina) میل. ۱۰- از دفینه تا «فلجه» ۲۰۶ میل (۱۱). (Faldja)- از فلجه تا «جدیله» ۳۵ میل (۱۲). (Djadila)- از جدیله تا «ضریه» ۳۲ میل (۱۳). (Dhariya)- از ضریه تا «طخته» ۲۸ میل (۱۴). (Takhtha)- از طخته تا «امر» ۲۶ میل (۱۵). (Amra)- امره تا «رامه» (Rama). [صفحه ۱۹۵] ۱۶- از رامه تا «قریتین» ۲۷ میل (۱۷). (Qoraitain)- از قریتین تا «عوسجه» ۲۲ میل (۱۸). (Ousadja)- از عوسجه تا «نباچ» ۱۹ میل (۱۹). (Nobadj)- از نباچ تا «سمینه» ۲۳ میل (۲۰). (Samina)- از سمینه تا «ینسوعه» ۲۹ میل (۲۱). (Yansue)- از ینسوعه تا «ذات العشر» ۲۳ میل (۲۲). (Zatolashr)- از ذات العشر تا «مأویه» ۲۹ میل (۲۳). (Mawiya)- از مأویه تا «حفر ابی موسی» ۳۲ میل. ۲۴- از حفر ابی موسی تا «خرجا» ۲۶ میل (۲۵). (Kharadja)- از خرجا تا «شجی» ۲۳ میل (۲۶). (Shadji)- از شجی تا «رحیل» ۲۹ میل (۲۷). (Rahail)- از رحیل تا «حفیر» ۲۸ میل (۲۸). (Hofair)- از حفیر تا «منجشانیه» ۱۰ میل (۲۹). (Manjeshania)- از منجشانیه تا «بصره» ۸ میل. [۵۹۸].

مسیر راه قادسیه (کوفه) تا بصره

بنابر نقل ابن رسته از کوفه به سوی «قرعاء» می‌روند و در آنجا مسجد سعد است. در واقع اگر بخواهیم از قادسیه که در مسیر راه قرعاء قرار دارد حرکت کنیم باید از قادسیه به فاصله‌ی ۳۰ میل راه بیماییم تا به «مغیثه» برسیم و از آن جا به فاصله‌ی ۳۲ میل وارد قرعاء می‌شویم و بدین سان راه ادامه می‌یابد: ۱- از قرعاء به سوی مسجد سعد، (۱۴ میلی قرعاء). ۲- از مسجد سعد به «ماروق» (۳). (Marop)- از ماروق به «قلع» (۴). (Qala)- از قلع به «سلمستان» (۵). (Salmistan)- از سلمستان به «اقر» (۶). (Uqur)- از اقر به «اخادید» (Akhadid). [صفحه ۱۹۶] ۷- از اخادید به «عین صید». ۸). (Ainsaid)- از عین صید به «عین جمل» (Ainjjamal). ۹- و از عین جمل به «بصره». [۵۹۹].

راه مکه تا کوفه (قادسیه) به نقل از البلدان

یعقوبی در کتاب البلدان، منزلهای کوفه تا مدینه، و از مدینه تا مکه را شرح می‌دهد که عکس این مسیر، خط سر مکه تا کوفه (قادسیه) است. اول منازل «قادسیه» است. ۱- مغیثه (۲). (Mughitha)- قرعاء (۳). (Qara)- واقصه (۴). (Waqesa)- عقبه (۵). (Aqaba)- قاع (۶). (Qaa)- زباله (۷). (Zabala)- شقوق (۸). (Shaghoogh)- بطان (Batan). (و آن جا قبر عبادی است، و این چهار محل دیار بنی اسد است). ۹- ثعلیبه (۱۰). (Thalabiya)- زرود. ۱۱- اجفر (۱۲). (Adjfar)- فید (Faid). (همان شهری است که عاملان راه مکه در آن منزل دارند و این شهر در پایین کوه معروف سلمی است). ۱۳- توز. ۱۴- سمیراء. [صفحه ۱۹۷] ۱۵- حاجر، (اهالی آن، دو قبیله‌ی قیس و بیشترشان بنی عبسانند). ۱۶- نقره (معدن نقره). ۱۷- هر کس قصد مدینه‌ی رسول خدا داشته باشد از همین جا به طرف بطن نخل برمی‌گردد) و هر کس آهنگ مکه کند به؛ مغیثه‌الماوان رود. ۱۸- ربنده، (۱۹). (Rabaza)- سلبله (۲۰). (Salila)- عمق (۲۱). (Umaqh)- معدن بنی سلیم (۲۲). (Bani Salim)- افیعیه (۲۳). (Ufaiiya)- مسلح (۲۴). (Moslah)- غمره (Ghamra) و از آنجا برای حج محرم می‌شوند. ۲۵- ذات العرق (۲۶). (Zatolerqh)- بستان ابن عامر (۲۷). (Ibn Amer)- مکه. [۶۰۰] (Mecca).

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّه می‌نویسد: در سال ۶۷۰ ق یکی از کارگزاران مشهد مقدس امام رضا علیه‌السلام نزد من آمد و عهد نامی مأمون را که با خط خود نوشته بود و در آن خط حضرت رضا علیه‌السلام نیز دیده می‌شد با خود آورد. متن عهدنامه به شرح ذیل است: به نام خداوند بخشندهی مهربان، این نامه‌ای است که عبدالله (مأمون) بن هارون الرشید امیرالمؤمنین برای ولیعهد خود علی بن موسی بن جعفر علیه‌السلام نوشته است. اما بعد، خداوند عز و جل اسلام را دین خود اختیار کرد و از میان بندگان خود پیامبرانی را برگزید، اینان مردم را به سوی خداوند راهنما شده و نخستین آنها به آخرین فرد مژده داد و [صفحه ۱۹۸] آخرین پیامبران نخستین آنان را تصدیق کرد. بعثت پیامبران همچنان ادامه داشت تا آنگاه که نوبت پیامبری به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید. آن حضرت هنگامی به پیامبری برگزیده شد که علم و دانش کهنه و ارتباط وحی قطع و آمد و شد پیامبران و سفیران پروردگار بریده و قیامت نزدیک شده بود. خداوند متعال او را شاهد پیامبران و سرور آنان قرار داد و کتاب عزیز خود را که همه حق و حقیقت است و هرگز باطل به آن راه ندارد، بر او نازل فرمود. در قرآن کریم از حلال و حرام و عذاب و عقاب و تحذیر و انذار و امر و نهی سخن گفت، تا حجت بالغه‌ی خود را بر مردم تمام کرد و پس از این هر کس طریق حق را انتخاب کند از روی برهان چنین کرده و هر که ضلالت پیشه کند آن نیز از روی برهان باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسالت خداوند را به مردم ابلاغ کرد و جامعه را با سخنان حکیمانه و پندهای نیکو به راه حق دعوت فرمود و با برخوردی پسندیده مردم را با خدا آشنا کرد. پس از موعظه با جنگ و جهاد، دین خدا را ترویج کرد، تا آنگاه که پروردگار او را به سوی خود فراخواند و نزد خود جای داد. هنگامی که دوران نبوت به سر آمد و وحی به پایان رسید، خداوند نظام امور مسلمین و پایداری دین را در خلافت قرار داد. عزت دین و قیام به حقوق خداوند و حفظ آداب و شریعت و حدود و سنن دین مقدس اسلام و جهاد با دشمنان و کفار، تنها در پرتوی خلافت و امامت ممکن است، پس خلفا باید از خداوند اطاعت کنند و در نگهداری آن چه به آنان سپرده شده تلاش نمایند و در حفظ آثار دین بکوشند و حقوق بندگان خدا را حفظ کنند. مسلمانان نیز باید از خلفای خود پیروی نمایند و با آنان مساعدت و معاونت داشته باشند. خلفا راهها را امن و موجبات آسایش مردم را فراهم می‌سازند و از خونریزی و قتل و غارت جلوگیری می‌کنند و وحدت را در جامعه‌ی اسلامی پدید می‌آورند، در صورتی که اگر خلیفه‌ای نباشد وحدت جامعه متلاشی شده و اختلاف کلمه در میان مردم پدید می‌آید. [صفحه ۱۹۹] اگر مسلمانان خلیفه نداشته باشند مذهب و دشمنان بر آنها مسلط می‌شوند و در نتیجه از هم پراکنده شده و زیان دنیا و آخرت را خواهند دید. اکنون کسی که در روی زمین خلیفه شده و امین خلق خدا قرار گرفته، باید در راه خداوند جان خود را به مشقت اندازد و برای رضایت و اطاعت از وی ایثار نماید، باید خود را برای پاسخ به خداوند آماده سازد و با عدل و داد در میان جامعه‌ای که حکومت می‌کنند رفتار نماید. پروردگار به بنده و پیامبرش داود علیه‌السلام می‌فرماید: ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، بین مردم به حق حکم کن و از خواسته‌ها پیروی نکن که تو را از راه خدا باز می‌دارد، و کسانی که راه خداوند را گم کنند، برای آنها عذاب دردناکی آماده است. زیرا این گونه مردم حساب روز قیامت را فراموش کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد به پروردگارت سوگند از این مردم از آنچه انجام داده‌اند خواهیم پرسید. اهل تسنن نقل کرده‌اند که عمر بن خطاب گفت: می‌ترسم خداوند از بچه شتری که در کنار فرات تلف شود از من بازخواست کند. به خداوند سوگند کسی که مسؤول اعمال خود بوده در کارهایی که بین او و خدایش انجام گرفته در خطری عظیم است تا چه رسد به آن کس که مسؤول جامعه بوده و امور امت و مملکت را در اختیار داشته است. ما اینک به خداوند پناه می‌بریم و از او توفیق و عصمت می‌خواهیم و از پروردگار هدایت و راهنمایی و رسیدن به رضوان و رستگاری را خواستاریم. بیناترین فرد امت و ناصح‌ترین آنها در میان بندگان کسی است که به طاعت خداوند مشغول و کتاب او را در نظر داشته باشد و به سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل کند و در مدت عمرش همواره خداوند را در نظر بگیرد. خلیفه‌ی مسلمین باید در نظریه‌ی خود همواره کوشش داشته باشد و از روی بصیرت و دقت به امور جاریه بنگرد و در مورد ولیعهد خود دقت کند و بداند که برای امامت مسلمانان چه شخصی را

برمی‌گزیند. او باید [صفحه ۲۰۰] شخصی را برای خلافت انتخاب کند که بتواند جامعه‌ی اسلامی و وحدت آن را حفظ کند و از خونریزی جلوگیری و اختلافات آنها را برطرف سازد و آنان را از شیطان و مکر او ایمن نگاهدارد. خداوند عز و جل ولایتعهدی را بعد از خلافت، کمال اسلام قرار داده و آن را موجب عزت و صلاح امت دانسته است و به خلفا امر فرموده تا کسی را که شایسته‌ی ولایتعهدی است انتخاب کنند و با اختیار ولیعهد، نعمتها فراوان و عافیت همه جا را فرا می‌گیرد. خداوند به وسیله‌ی او مکر دشمنان و کبر مخالفان را از بین می‌برد و تفرقه را به وحدت تبدیل می‌کند. امیرالمؤمنین مأمون از روزی که خلافت به او منتقل شده عظمت و بزرگی و سختی این مقام را دریافته و دانسته است که خلافت دشواریها و مسؤولیت‌هایی دربر دارد. واجب است بر کسی که بر کرسی خلافت تکیه زده همواره طاعت و فرمانبرداری پروردگار را در پیش گیرد و مراقب اوضاع و احوال مسلمانان باشد. مأمون بدن خود را به سختی انداخت، شبها خواب در دیدگانش راه نیافت و همواره متفکر بود تا موجبات عزت دین و سرکوبی مشرکین را فراهم سازد و امت را به سوی صلاح و شایستگی کشاند و عدل و داد را در اجتماع اسلامی پدید آورد و احکام قرآن مجید و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زنده نگاه دارد و عوامل رفاه و آسایش را در جامعه فراهم کند و مردم را با اندرز و نصیحت و راهنمایی، با خداوند آشنا سازد و خداوند را از خود راضی نماید. مأمون تصمیم گرفته است که پس از خود کسی را برای خلافت انتخاب کند که دارای قدرت باشد و موجبات آسایش ملت را فراهم کند و در دین خود ورع و تقوا داشته باشد. جانشین او باید به اوامر خداوند عمل کند و در تمام شب و روز همواره خداوند را در نظر بگیرد و موجبات خشنودی پروردگار را در خدمت به خلق و به کار بستن احکام قرآن فراهم سازد. مأمون در میان اولاد عباس و علی بن ابی طالب مطالعه و تحقیق کرد [صفحه ۲۰۱] تا مرد شایسته‌ای را به عنوان ولایتعهدی برگزیند و آن را که از هر جهت به امور مذهبی و علمی علاقمند باشد اختیار کند و در این باره بسیار کوشش کرد و همه‌ی خاندان خود را مورد بررسی قرار داد تا فرد مورد نظر را پیدا کند و حال او را معاینه و مورد تحقیق قرار دهد و نیات او را درک نماید. پس از مدتی تحقیق و طلب خیر از خداوند و کوششی که در این باره انجام گرفت، بهترین و شریفترین و داناترین در دو خاندان عباسی و علوی، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود که برای ولایتعهدی در نظر گرفته شد. علی بن موسی علیه‌السلام کسی است که همه‌ی زبانها به فضل او گویا هستند و همه‌ی مردم در لیاقت او اتفاق نظر دارند و او را سزاوار این مقام می‌دانند. مأمون خود او را به خوبی می‌شناسد از هنگام کودکی و جوانی تا اکنون که مردی کامل است، اینک او را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده و برای او از مردم بیعت گرفته تا پس از او خلیفه‌ی مسلمین باشد با این اطمینان که خداوند به این انتخاب راضی است، زیرا خداوند می‌داند که مأمون برای رضای او، علی بن موسی علیه‌السلام را به ولایتعهدی برگزیده است. مأمون برای پیشرفت اسلام و مسلمین و سلامت جامعه و ثبات و دوام حق و اتمام حجت، او را اختیار کرده و امیدوار است خداوند او را در روز قیامت که همه‌ی مرد در پیشگاهش حاضر می‌شوند، نجات دهد و از احوال و وحشتهای آن روز برهاند. مأمون فرزندان و خویشان و اصحاب و یاران و کارگزاران و کارمندان خود را امر کرد با او بیعت کنند تا بدانند که وی برای فرمانبرداری از خداوند از حق خود گذشته و فرزندان خود را کنار نهاده است. مأمون فرزندان و ارحام خود را کنار زد و خویشاوندان خود را از خلافت محروم ساخت و علی بن موسی را ملقب به «رضا» نمود، زیرا آن جناب را از میان مردم برگزید و به خلافت او رضایت داد. تمام خویشان و اهل بیت او و کسانی که در مرکز حکومت و خلافت بودند با علی بن موسی بیعت کردند، چرا که وی مردی عابد و دیندار بود و شایستگی این مقام را [صفحه ۲۰۲] داشت، شما با رضایت با او بیعت کردید و دلهای شما از این حسن انتخاب شادمان شد و دانستید که مأمون با انتخاب او در چه قصدی بوده است. وی در برابر اطاعت پروردگار از خود گذشت نشان داد و شما باید خدا را سپاسگزار باشید که به امیرالمؤمنین مأمون الهام کرد تا حقوق او را در برابر شما رعایت کند. مأمون حریص بود که شما هدایت شوید و تفرقه‌ی شما به وحدت انجامد. مأمون با انتخاب علی بن موسی علیه‌السلام مقصودش این است که از خونریزی و پراکنندگی جلوگیری کند و مرزها استوار و قوی

ماند و دینتان رونق پذیرد و دشمن شما نابود گردد کارهایتان مستقیم شود. ای مردم اکنون به اطاعت خدا و امیرالمؤمنین بشتابید و آنها را از خود راضی سازید و سپاسگزار باشید، این نامه را با دست خود در هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ نوشتیم. در پشت عهدنامه به خط حضرت رضا علیه السلام چنین آمده بود. [۶۰۱]. به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان، ستایش مخصوص خداوندی است که آنچه بخواهد انجام می‌دهد و کسی را توان سرپیچی و رد حکم او نیست، او از خیانت چشمها و آن چه در دلها باشد آگاه است. درود بر حضرت رسالت و آل علیهم السلام باد. من که علی بن موسی بن جعفر هستم می‌گویم: امیرالمؤمنین مأمون که خداوند او را پایدار و استوار بدارد و به طریق ارشاد و هدایت موفق گرداند، حق ما را که دیگران نشناخته بودند شناخت و پیوندهای قطع شده‌ی خویشاوندی را بار دیگر به هم پیوند داد و جانهای ترسان را آسایش بخشید و آنان را زنده کرد و پس از فقر و ناداری آنها را بی‌نیاز ساخت. مأمون این همه را برای رضای خداوند جهانیان انجام داد و از دیگری پاداش نخواست. زود است خداوند جزای نیکوکاران را بدهد و او اجر آنها را ضایع نمی‌گرداند. مأمون ولایتعهدی و [صفحه ۲۰۳] خلافت را در اختیار من قرار داد تا اگر بعد از او زنده بمانم این منصب از آن من باشد. هر کسی پیمانی را بشکند و عهدی را نقض کند احترام خود را از بین برده و موقعیت خود را از دست داده است، زیرا چنین شخصی بر امام خود ستم روا داشته و حرمت اسلام را مورد تجاوز قرار داده، و در گذشته به همین روش عمل شده است. [۶۰۲]. اگر چنانچه از امامی لغزشی و یا اشتباهی مشاهده شد باید او را نصیحت کرد نه این که با او مخالفت نمود و در غیر این صورت در جامعه‌ی اسلامی اختلاف و تشتت پدید می‌آید و رشته‌های حکومت اسلامی لرزان می‌شود، به خصوص که مردم هنوز به زمان جاهلیت نزدیکند و دشمنان در پی فرصت. با خدای خود عهد بسته‌ام که کارهای مسلمانان را به خوبی به انجام رسانم و اینک که خلافت را به گردن من افکنده است، در میان مسلمین عموماً و بنی عباس خصوصاً با عدالت رفتار کنم و از خدا و رسولش اطاعت نمایم و خون حرامی را نریزم و جان و مال و ناموس مردم را حفظ کنم، مگر آن کسی که حدود خداوند را مراعات نکرده و به واجبات خدا تجاوز کرده باشد که این چنین فردی باید مجازات شود. من به مقدار توان خود کوشش خواهم کرد و با خود پیمان بسته‌ام که حدود و ثغور را حفظ کرده و از آنچه خداوند بر من واجب گردانیده و بازخواست خواهد کرد فروگذار نکنم. پروردگار در قرآن مجید فرموده: به پیمانها وفا کنید که خداوند از پیمانها بازخواست می‌کند. اگر چنانچه بدعتی ایجاد کردم و یا در احکام تغییری دادم و یا در قوانین شرع مقدس دست بردم، مستحق [صفحه ۲۰۴] عقوبت و ملامت هستم، از خشم و غضب خداوند به او پناه می‌برم و از پروردگار توفیق اطاعت و خدمتگزاری را خواستارم و خداوند بین من و معصیت خود حائل شده و به من و همه‌ی مسلمانان عافیت دهد. در صورتی که جفر و جامعه برخلاف این حکم می‌کنند و نمی‌دانم بر سر من چه خواهد آمد و بر شما چه خواهد گذشت، فرمان فقط در دست خداوند است و او به حق حکم کرده و حق و باطل را از هم جدا می‌کند. من امثال امیرالمؤمنین مأمون را کرده و خشنودی او را پذیرفتم، خداوند را بر این امر گواه گرفتم که خداوند بهترین گواه است. من این مطالب را با خط خود نوشتم در حضور امیرالمؤمنین (مأمون) و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامه بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سال ۲۰۱. گواهان طرف راست: یحیی بن اکثم به پشت و روی مندرجات این نامه گواهی می‌دهد و از خداوند متعال مسألت دارد که امیرالمؤمنین و همه‌ی مسلمانان از برکت این عهدنامه به بزرگی و عظمت برسند. عبدالله بن طاهر همچنین حماد بن نعمان و بشر بن معتمر نیز مضمون آن را گواهی می‌کنند. گواهان طرف چپ: نیز تأیید می‌کنند، این صحیفه‌ی عهد و پیمان را که در پشت و روی نامه نوشته شده در حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله (در مدینه) بین قبر و منبر خواندند و بنی هاشم و فرماندهان لشکر و رجال بزرگ و عموم مردم تأیید کردند و به همه‌ی شایعات خاتمه دادند. فضل بن سهل به فرمان مأمون تاریخ و صدور عهدنامه را گواهی کرد. [۶۰۳].

[۱] جهت اطلاع: به کتابنامه‌ی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در بخش ضمائیم کتاب حاضر رجوع شود. [۲] بعضی از منابع از جمله الارشاد؛ مقاتل الطالبیین؛ روضه الواعظین می‌نویسند: مأموری که مأمون برای عزیمت امام از مدینه به سوی مرو گسیل داشته بود، عیسی بن یزید جلودی بود. اما اکثر منابع در مورد رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم اتفاق دارند و صحیح همان است، زیرا جلودی، همان کسی بود که به دستور هارون الرشید خانه‌های علویان و فرزندان علی علیه السلام را در مدینه غارت کرد و آسیب رساند و حتی از زیور آلات و جامه‌ی زنانشان نگذشت. چنین فردی برای این مأموریت خطیر نمی‌توانست از سوی مأمون انتخاب خوبی باشد و بررسی کنید، شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۰: ۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۶۹. و مقایسه کنید با شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا رسول الله، ۳۹۸: ۲ و ۴۰۱. نگاه کنید به جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹: ۱۳ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۱۶۲: ۴؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۴۴۱: ۲؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۵: ۲؛ کلینی، اصول کافی، ۴۰۷: ۲. کلینی می‌نویسد: «مأمون نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت و آن حضرت را به خراسان (مرو) طلبید، امام علیه السلام به عللی عذر خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می‌نوشت. تا آن حضرت دانست چاره‌ای ندارد و مأمون دست بردار نیست لذا از مدینه بیرون شد... ابوالفضل بیهقی می‌نویسد: «سهل بن فضل خواست که خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان درآورد ... معتمدی از خویشان خود نامزد کرد تا با معتمد مأمون همراه شد و هر دو به مدینه رفتند. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۶، (از مجلد ۱)، ص ۱۹۰. صاحب بحر الانساب بدون ذکر هیچ منبع معتبری از سلیمان بن ابراهیم بن محمد بن داود بن قاسم بن حبیب بن عبدالله حبیب بن شجاع بن ارقم، به عنوان فرستاده‌ی مأمون نام می‌برد که از طوس به همراه چهار صد نامه برای حضرت روانه‌ی مدینه شد. ر. ک. به: ابن یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۱۰۰. [۳] ر. ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۹: ۲؛ کلینی، اصول کافی، ۴۰۴: ۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰ و ۲۹۱؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۶۷؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ نججوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸؛ ملا- باقر مجلسی، بحار الانوار ۹۲: ۴۹؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعیه، ص ۶۵۳ - ۵؛ خواجه ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۱: ۱... از جمله تذکره نویسان متأخر که پذیرش سفر مرو را از سوی امام رضا علیه السلام «بدون اکراه» ذکر می‌کند جواد فاضل است وی در کتاب خود بدون هیچ گونه مأخذ و سندی، می‌نویسد «مأمون در نامه‌ای که به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تقدیم داشته از منویات خود سخنی نگفته، بلکه فقط با لحن تقاضا و تمنا از امام دعوت کرده به مرو تشریف فرما شود، امام نیز این دعوت را قبول فرمود» ر. ک. به: معصومین چهارده گانه، (امام رضا علیه السلام)، ص ۱۰۵. [۴] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۶۴: ۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴. [۵] نگاه کنید به: ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴. و همچنین ر. ک. به: مجلسی، بحار الانوار (ترجمه‌ی موسی خسروی)، ۱۰۵: ۱۲. صاحب بحر الانساب، وداع آن حضرت علیه السلام را با رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شب یکشنبه پانزدهم محرم الحرام ذکر کرده است. وی به شرح خوابی که حضرت رضا علیه السلام هنگام وداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده، می‌پردازد که در منابع قدیم ذکری از آن نشده است و به گونه‌ای که در فصول آینده به برخی از جنبه‌های تاریخی این کتاب اشاره خواهیم کرد، علاوه بر خلط میان تاریخ و افسانه، اغلاط و اشتباههای فاحشی در این کتاب به چشم می‌خورد که ارزش تاریخی آن را از سایر کتب تاریخی شفاهی پایین می‌آورد. ر. ک. به: یحیی خزاعی، بحر الانساب، چاپ دار الخلافه‌ی طهران، ۱۲۶۸. [۶] ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴؛ محمد بن جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶ (چاپ نجف)؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۳۲: ۲. مجلسی می‌نویسد: حضرت علیه السلام دست فرزندش را گرفت و در مسجد پیامبر برد و در کنار قبر رسول خدا وداع امامت را به او سپرد و او را از جریان آینده مطلع کرد و سپس حرکت نمود. در تنظیم، به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و

همچنین، شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۱۹. [۷] محمد تقی خراسانی، حدیقه الرضویه، ص ۷۴ به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام ص ۴۷۶. [۸] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۶۴: ۲؛ مجلسی بحار الانوار، ۱۰۵: ۱۲؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۷۹: ۲. شیخ عباس قمی، این ماجرا را به نقل از یوسف بن خاتم شامی، در در النظم نیز آورده است. ر. ک. به: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. [۹] ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴؛ همچنین نگاه کنید به: جریر طبری، دلائل الائمه، ص ۱۷۶؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۳۲: ۲؛ شیخ یوسف بن خاتم شامی، در النظم به نقل از شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. [۱۰] نگاه کنید به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۷۶: ۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۴۰۷: ۲؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ ملا باقر مجلسی بحار الانوار، ۹۲: ۴۹؛ و ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۸۷: ۷ و سایر منابع. [۱۱] عزیرالله مسند الامام الرضا علیه السلام، (متن عربی)، ۲۱۵ - ۱۶: ۱. همچنین نگاه کنید به: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۴. مجلسی با تفاوتی این روایت را آورده است، ر. ک. به: بحار الانوار، ۱۰۸: ۱۲. [۱۲] شیخ مفید، الارشاد، ۲۴۹: ۲. شیخ صدوق نیز به روایت خود از موسی بن مهران می نویسد: امام رضا علیه السلام را در مسجد مدینه ملاقات کردم در حالی که هارون خطبه می خواند فرمود: آیا می دانید که من و او در یک خانه مدفون خواهیم شد؟ و نیز از محمد بن فضیل مروی است کسی از حضرت رضا علیه السلام شنیده بود - در حالی که آن بزرگوار در منی یا عرفات به هارون نظر می کرد - که می فرمود: من و هارون این چنین باشیم و دو انگشت خود را به هم چسبانند و ما مقصود آن بزرگوار را ندانستیم تا این که واقعه‌ی طوس به وقوع پیوست و مأمون امر کرد حضرت رضا علیه السلام را در جنب هارون دفن کردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۷۳: ۲. این روایت را، مسعودی با تفاوتی نقل کرده است. ر. ک. به: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۳۹۱. [۱۳] مقایسه کنید با روایت موسی بن مهران که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام آورده است چنانچه ملاحظه خواهید نمود این روایت بنابر گفته‌ی شیخ صدوق در مکه هنگامی که حضرت به هارون نظر می کند بیان شده است. نگاه کنید به: پاورقی قبل. [۱۴] هروی، حدیقه الرضویه، ص ۷۴؛ عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۸. اثبات الوصیه، نیز با تفاوتی به نقل از امیه بن علی آن را روایت می کند. ر. ک. به: مسعودی، اثبات الوصیه (ترجمه‌ی محمدجواد نجفی)، ص ۳۹۴. بعضی از تذکره نویسان متأخر نیز بدون ذکر مأخذ، روایت فوق را با تفاوتی نقل کرده‌اند. ر. ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۱۰۵؛ واحد تدوین و ترجمه، سرچشمه‌های نور، امام رضا علیه السلام، ص ۱۸۲. [۱۵] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۷-۸؛ یعقوبی، البلدان، ص ۹۳؛ ابن قدامه، کتاب الخراج، ص ۱۱. جهت اطلاع از منازل مابین مدینه تا مکه نگاه کنید به: یادداشت شماره ۱. [۱۶] مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۴۱: ۲-۴۳۹؛ ابوالولید ارزقی، اخبار مکه، ص ۱۶۸ و ۱۹۲؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۱: ۲؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۱۲۲: ۵ و ۱۲۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۱۵۳: ۴؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۴۴۰: ۲؛ فصیحی، مجمل فصیحی، ۲۱۹: ۱. پاره‌ای از منابع از خروج محمد بن جعفر صادق در مکه نیز نامی به میان آورده‌اند. ر. ک. به: نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۹ و ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۲. [۱۷] لازم به تذکر است که نظیر این اختلافات در مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به کرات در منابع به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. برای اطلاع از راه مکه به بصره نگاه کنید به: یادداشت شماره ۲. [۱۸] مترجم تاریخ یعقوبی در نقل این خیر چنین می نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده‌اش نزد آن حضرت رجاء بن ابی ضحاک خویشاوند فضل بن سهل بود. آن بزرگوار را از راه (ماه) بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ایشان را ولیعهد خود نمود. ر. ک. به: ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، ۴۶۵: ۲. [۱۹] احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۰۱. [۲۰] همان،

ص ۲۰۲، یاقوت در معجم البلدان (تألیف ۶۲۳ ه. ق) و صفی الدین بغدادی در مراصد الاطلاع (تألیف ۷۰۰ ه. ق) درباره‌ی شهر بصره اطلاعات مفیدی ارائه می‌دهند. نگاه کنید به: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۸۲: ۱-۲۶۶. [۲۱] شبیبی، الصلّة بین التصوف و التشیع، ص ۱۷۳ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده) ص ۱۲۳. [۲۲] بلاذری اسامی حاکم و ولایت داران مشهور بصره را که از سوی عمر، عثمان، معاویه، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، هارون الرشید، یوسف بن عمر و یزید بن ولید منصوب گردیده‌اند، نام برده است. نگاه کنید به فتوح البلدان، ص ۲۰۵ - ۲۰۲ و ۲۳۱. [۲۳] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱. [۲۴] مسعودی، مروج الذهب، ۷۲۳: ۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۲۶۶ - ۸۲: ۱؛ اعثم کوفی، الفتوح (چاپ بمبئی)، ص ۱۴۱ - ۳ و ۱۴۶. [۲۵] جریر طبری، تاریخ طبری، (متن عربی)، ۵۳۵ - ۴۴: ۵؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۴۶۱، ۴۲۱ و ۴۶۶؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۱۱. [۲۶] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۷۸ - ۸۱: ۲. [۲۷] ابن بطوطه در سال ۷۲۵ ه. ق که از بصره دیدن کرده مردم این شهر را بر خلاف شهر قم، کاشان، ساوه، طوس و نجف که شیعه و یا از غلاة شیعه بودند مردمی از مذهب سنت و جماعت می‌داند. ر. ک. به: ابن بطوطه، سفرنامه، ۱۹۷: ۱. [۲۸] از طرف تا مدینه ۵۳ میل است. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۱. [۲۹] از طرف تا بطن النخل ۲۲ میل است. همان، ص ۱۱. [۳۰] الاعلاق النفیسه و کتاب الخراج مسافت میان، بطن النخل، مکحولین و حصین را ذکر نمی‌کنند. [۳۱] همان، ص ۱۱. [۳۲] از عسیله تا بطن النخل ۳۶ میل است. همان. [۳۳] همان. [۳۴] از عسیله تا معدن نقره ۴۲ میل است. همان. [۳۵] نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۶ - ۷. [۳۶] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۸. [۳۷] ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۵۲. [۳۸] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۲. [۳۹] همان، ص ۲۱۰ - ۲۱۱. [۴۰] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷. [۴۱] عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا (ع)، ۵۴: ۱. [۴۲] شرح این ماجرا با کمی اختلاف در کتابهای دیگر آمده است: نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار (ترجمه‌ی فارسی)، ۱۰۷: ۱۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۲؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۷۷: ۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۴۹۵ - ۶. [۴۳] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۷ - ۸: ۲. [۴۴] نگاه کنید به: عزیزالله عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۸۰ و همچنین: مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱۷۰ - ۱۷۱: ۱. مسعودی در اثبات الوصیه، عبارت «حضرت از مدینه آمد و در مسجد وارد شد» را ذکر کرده که احتمالاً در نقل روایت، مسند الامام الرضا علیه السلام آن را به سهو ذکر نکرده است. مسعودی در پایان روایت می‌افزاید حضرت آن روز در آنجا (نباچ) بود، بعد از آن روز از طریق بصره و اهواز و فارس به طرف خراسان حرکت کرد. ر. ک. به: مسعودی: اثبات الوصیه (ترجمه‌ی نجفی)، ص ۳۹۶. سایر منابع با اختلافاتی به نقل از شیخ صدوق و یا بنابر روایت او ذکر می‌کنند. ر. ک. به: ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، (طبع دارالخلافة)، ص ۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۷؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۳؛ نجفی یزدی مناقب اهل بیت، ۱۷۲: ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۷۷: ۱۲. [۴۵] ابن شهر آشوب، المناقب، ۳۹۷: ۲. [۴۶] عزیزالله عطاردی، مسند امام رضا علیه السلام، ۱۶۰ - ۱۶۱، ۵۳: ۱. [۴۷] همان، ۵۳ - ۴: ۱. [۴۸] عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱۵۵: ۱ و ۱۶۰ - ۱ به نقل از: بصائر الدرجات، ص ۲۴۶. و با تفاوتی کلینی در الکافی، ۶۳۱: ۲ و قرب الاسناد در ص ۲۲۱ آورده‌اند. [۴۹] منابع جغرافیایی اطلاعی از منازل راه مکه به قادسیه از طریق بادیه به طور واضح ارائه نمی‌دهند. راه متداول مکه به قادسیه همان راه مکه به کوفه است، زیرا قادسیه در چند منزلی راه کوفه است. ر. ک. به: یادداشت شماره‌ی ۱ (راه مکه به سوی کوفه) و یادداشت شماره‌ی ۴. [۵۰] ر. ک. به: یادداشت شماره‌ی ۳ (مسافت و منازل راه قادسیه تا بصره). [۵۱] در متن روایت بزنطی آمده بود: «از هنگامی که من این سؤال را از پدرتان کردم دو سال می‌گذرد» با توجه به این که شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۷۳ ه. ق است، و با صرف نظر از مدت زمانی را که حضرت در آخرین زندان هارون سپری کرد، این سخن با سال هجرت امام رضا علیه السلام که ۲۰۰ ه. ق می‌باشد سازش ندارد و چندان اطمینانی به نظریه‌ی مسند الامام الرضا علیه السلام مبنی بر توقف حضرت در قادسیه با استناد به روایت بزنطی حاصل

نمی‌شود. [۵۲] عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۷۶ - ۷، به نقل از تحفه الرضویة. شیخ عباس قمی به نقل از سید عبدالکریم بن طاووس مسیر حضرت را از کوفه به بغداد و از آن جا به قم گفته است. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۸. و مقایسه کنید با منتهی الآمال: مأمون دستور داد که آن حضرت را از طریق بصره، اهواز و فارس ببرند نه از طریق کوهستان قم). شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ص ۲۹۸. [۵۳] طاهر بن حسین مصعب پوشنجی، (پوشنگی)، از خاندان ایرانی است که تحت تأثیر آئین یویای اسلام مسلمان شد. جدش طلحه بن عبدالله خزاعی به علت خدمتی که به عباسیان کرد والی خراسان شد (۱۶۰ ق). در سال ۱۹۵ مأمون، طاهر بن حسین را به فرماندهی سپاه خود منصوب کرد. وی در اختلاف میان مأمون و امین بر سر خلافت به نفع مأمون وارد جنگ شد و در جنگی که در حوالی جبال (ری) روی داد فرماندهی سپاه امین، علی بن عیسی بن ماهان را شکست داد و از پای درآورد. این اقدام نقش بسیار مؤثری در پیروزی مأمون داشت و سرانجام در سال (۱۹۸) بغداد به دست طاهر و هرثمه سقوط کرد و سربازان طاهر، امین را به هلاکت رساندند. با این که طاهر میل بازگشت به خراسان را داشت اما به دلیل این که بیم داشت مأمون او را مسؤول قتل برادرش بداند از وی دوری می‌کرد و مأمون نگهداری قلمرو غربی را به او واگذار کرد و عهده‌دار شرطه‌ی بغداد شد. در سال ۲۰۶ قصد تسلط بر سرزمینهای شرق عراق را کرد و با رسیدن به مشرق نام مأمون را از خط و سکه بینداخت و اعلام استقلال کرد ولی سرانجام در سال ۲۰۷ توسط طرفداران مأمون با سم کشته شد. ر. ک. به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۱۱ - ۱۲، ۲۹۶، ۲۹۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۰۹ - ۱۰، ۳۹۸ - ۴۰۱، ۳۹۱ - ۳۹۴؛ ۲ و ۴۴۲؛ ر. ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۸۱ - ۴؛ ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه‌ی عباس خلیلی)، ۲۲۹، ۲۲۳، ۱۷۷ - ۱۸۳؛ ۱۰ و ۴؛ ۱۱ و ۶. [۵۴] «نخستین کسی که به فرمان مأمون با تو بیعت می‌کند من هستم.» مقایسه کنید با سایر منابع که عباس فرزند مأمون را نخستین فردی که با حضرت رضا علیه‌السلام به عنوان ولایتعهدی بیعت کرد نام برده‌اند: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ طبری، تاریخ طبری، (ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹؛ ۱۳، و سایر منابع. [۵۵] روانش پاک باد. [۵۶] ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۰ - ۱: ۶. [۵۷] عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ۹۸؛ ۲. [۵۸] فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۸۳؛ ۴. [۵۹] ابن اثیر، کامل تاریخ (ترجمه‌ی عباس خلیلی)، ۱۸۲؛ ۱. [۶۰] مسعودی، مروج الذهب، ۳۹۲؛ ۲. [۶۱] عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه‌السلام، ص ۴۸۱ - ۲ و در ذیل عبارت نقل شده می‌نویسد: این خط سیر که از قدما نقل است (انوار البهیة محدث قمی) با خط سیری که اعتماد السلطنه می‌نویسد منافات دارد. [۶۲] شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۵۷. و همچنین شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۲. [۶۳] شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۵ - ۶؛ ۲؛ نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۳. [۶۴] حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ص ۱۹۹؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۲۵۱؛ ۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۵؛ ۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ۳۵۵ - ۹. [۶۵] تاریخ قم، نگاه کنید به: فصل «طالبینی که به قم آمدند». [۶۶] ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، اصول کافی، ۴۰۲؛ ۲ و ۴۰۷ و همچنین نگاه کنید به: محمد بن محسن کاشانی، معادن الحکمة؛ ص ۱۰۸؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۴؛ ۴۹؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱۴۹؛ ۲ و ۱۸۰. [۶۷] جعفر بن مرتضی حسینی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۳۵۰ - ۱. به نقل از: مسند الامام الرضا علیه‌السلام می‌نویسد: امام رضا علیه‌السلام وارد بغداد نشد و از قادسیه راه بیابان بصره را در پیش گرفت و از طریق نجاج وارد بصره شد و هرگز کوفه و بغداد را ندید. عطاردی، مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ۱۰۸؛ ۱. شیخ صدوق به نقل از عبدالسلام بن صالح هروی می‌نویسد: به خدا سوگند که آن حضرت در امر ولایتعهدی به طوع و رغبت داخل نشد، بلکه از روی اکراه او را به سوی کوفه سوار کردند و پس از آن، حضرت را از راه بصره و فارس به مرو آوردند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۰؛ ۲. روایت اخیر مقایسه شود با روایت علی بن ابراهیم بن هاشم که می‌گوید: مأمون نوشت (آن حضرت) از راه کوفه و قم تشریف فرمای خراسان نشود و آن جناب را از راه بصره و اهواز و فارس آوردند تا این که به مرو رسید. شیخ صدوق،

عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۹: ۲. [۶۸] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۰ - ۱۱. [۶۹] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۷. [۷۰] ابن شهر آشوب، المناقب، ۳۹۷: ۲. [۷۱] شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام؛ اربلی در کشف الغمه فی معرفه الائمه و مسعودی در اثبات الوصیه به نقل از ابو حیب نباجی آورده‌اند. [۷۲] شیخ صدوق و دیگران: «نجاج تشریق آوردند». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۸: ۲ و [۷۳] شیخ صدوق: «در مسجد». همان. [۷۴] شیخ صدوق: «خرمای صیحانی». همان. [۷۵] شیخ صدوق و مسعودی: «خواب خود را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد». عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۸: ۲. [۷۶] شیخ صدوق: «چون بیست روزی از این جریان گذشت من در زمین خود مشغول کشاورزی و باغداری بودم شخصی نزد من آمد و گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه آمدند و...». همان. [۷۷] مسعودی در اثبات الوصیه و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام با تفصیل بیشتری شرح می‌دهند. [۷۸] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۱ و ۲۵. [۷۹] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۵۱. [۸۰] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۳ «آدم متر»، درباره‌ی کشتیرانی در رودخانه‌ها و استفاده از زورق در شبکه‌ی شهرهای بصره، اطلاعات ارزنده‌ای ارائه می‌دهد. جهت اطلاع، ر. ک. به: آدم متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۲۴۴ - ۵، ۲۲۰ - ۲۱، ۲۱۸. [۸۱] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۹. [۸۲] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴. [۸۳] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰. [۸۴] ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۴. [۸۵] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶. در ضمن نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۹ - ۲۱. [۸۶] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۷ - ۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۳ - ۴. [۸۷] ابن بطوطه، سفرنامه، ص ۱۹۸ - ۲۰۳. ابن بطوطه درباره‌ی سفر خود از عراق به ایران می‌نویسد: رسم من در مسافرتها بر این بود که تا ممکن است دو بار از یک راه نروم، من قصد بغداد داشتم لیکن یکی از اهالی بصره پیشنهاد کرد که اول به لرستان و از آن جا به عراق عجم (سرزمینی میان قم و اصفهان) بروم آنگاه به عراق عرب بازگردم من پیشنهاد وی را پذیرفتم. (همان، ص ۲۰۰). به طوری که ملاحظه شد مسیر سفر ابن بطوطه از طریق بصره به ابله و از آن جا به عبادان (آبادان) و سپس به ماجول (ماهشهر) و از آن جا به رامز (رامهرمز) و سپس به تستر (شوشتر) بود. اما برابر گزارشهای به دست آمده حضرت امام رضا علیه السلام از بصره به سوق الاهواز (اهواز) و از آن جا از طریق ارجان به فارس حرکت کردند. [۸۸] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۱. [۸۹] همان. [۹۰] نگاه کنید به: نقشه‌ی راهنمای عراق و اطلس راههای ایران، چاپ دوم، ص ۲۸ و ۳۷، انتشارات گیتا شناسی، ۱۳۶۰. [۹۱] بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۴۳. [۹۲] اسم طاب امروزه اشتباها بر نهرهای خیر آباد که از شعب رود هندیان یا رود زهره است و به خلیج فارس می‌ریزد اطلاق می‌شود و این غیر از رود طاب است: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱. [۹۳] ماهی روبان: همان ص ۴۵. و نیز ر. ک. به: نجیب بکران، جهان نما، ص ۴۸. [۹۴] بر رودخانه‌ی طاب پلی ساخته‌اند که آن را «پول ثکان» می‌نامند. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۵. [۹۵] این شهر در قرون وسطی وجود داشته و اکنون اثری از آن دیده نمی‌شود: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۰. [۹۶] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۲ - ۲۳. [۹۷] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱۳۲: ۱. [۹۸] نگاه کنید به: لغتنامه‌ی دهخدا و برهان قاطع، کلمه‌ی هوز و خوزستان. [۹۹] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱ به نقل از: یاقوت حموی، معجم البلدان؛ صفی الدین بغدادی، مراصد الاطلاع. و همچنین ابن حوقل، سفرنامه‌ی ابن حوقل، (ایران در صورة الارض)؛ ص ۲۵۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۱. [۱۰۰] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ص ۱۳۱. [۱۰۱] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۲، ۳۴۱، ۲۵۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۵۱. [۱۰۲] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶. [۱۰۳] نگاه کنید به: یعقوبی، البلدان، ص ۱۰۱؛ ابن فقیه، مختصر البلدان، ص ۲۱۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۷ - ۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۸۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۴؛ مقدسی، احسن التقاسیم،

ص ۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۶. [۱۰۴] نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۱۷۶ - ۱۶۲ - ۴۲؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۰ - ۱۴۱؛ قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۱۷۰ - ۲؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۰۹؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۸۴۷: ۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ص ۴۰۲ - ۹؛ یعقوبی، البلدان، ۱۴۱ - ۵۰. [۱۰۵] مستوفی: نزهة القلوب، ص ۱۱۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۱۴۱ - ۷؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه؛ ص ۲۱۹ - ۲۰ - ۱۲۲؛ اصطخری، مسالك الممالک، ص ۹۶ - ۹۳ - ۸۹؛ ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۱۷۶ - ۱۶۲ - ۴۲؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ص ۱۸۸؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ص ۳۵۹ - ۳۳۵؛ ابن فقیه، مختصر کتاب البلدان، ص ۱۴۱؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۳۱؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۸. [۱۰۶] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۳۶. [۱۰۷] آدام متر به نقل از مقدسی در احسن التقاسیم، ص ۴۱۶ از منزلگاهها و گذرگاههایی در خوزستان نام نمی برد که در آن جا منابع بزرگ آب برای مسافران تهیه شده بود. ر. ک. به: آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲۲۷: ۲. [۱۰۸] مسرقان، نام نهري است که اکنون به آب «گرگر» موسوم است. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴. [۱۰۹] مکرم، سردار عرب نزدیک خرابه‌های شهری که به فارسی «رستم گواد» نام داشت و عربها آن را «رستم قباد» می نامیدند مستقر شد و این مکان بعدها به «عسکر مکرم» یعنی اردوگاه مکرم معروف شد. این نام در نقشه‌ها دیده نمی شود ولی در جای آن خرابه‌های؛ بند قیر» است که از آن جا آب گرگر (مسرقان) به کارون می ریزد. همان، ص ۲۵۵. [۱۱۰] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۴ - ۲۶. نگاه کنید به: اصطخری، مسالك الممالک، ص ۸۹ - ۹۳. [۱۱۱] راوندی در الخرائج و الجرائح می نویسد: ما قال ابوهاشم، لما بعث المأمون رجاء بن ابی الضحاک، یحمل الی ابی الحسن علی بن موسی طریق الاهواز و لم یمران علی طرق الکوفه ... ر. ک. به: راوندی الخرائج و الجرائح، (چاپ بمبئی)، ص ۱۰۴. و همچنین نگاه کنید به: مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۵: ۱۲ و ۱۱۲؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۵۵: ۱؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۳. کتاب معصومین چهارده گانه متأسفانه بدون ذکر هیچ گونه مأخذی می نویسد: موبک امام بسیار مجلل و شکوهمند و زیبا بود بر قاطری شهبای بسته بودند و ... موبک همایون امام از بصره با کشتی به محمره (خرمشهر) نزول اجلال فرمود و با همان تشریفات مجلل از محمره به اهواز رسید... امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از اهواز به اراک و از آنجا به ری تشریف فرما شد و از راه ری به سمت خراسان گذشت. ر. ک. به: جواد فاضل، معصومین چهارده گانه، (امام علی بن موسی الرضا علیه السلام)، ص ۱۰۸-۹. ترسیم این خط سیر اخیر صحیح نمی باشد. [۱۱۲] فقال: ترید أن تقتل نفساً مؤمنةً بنفس کافرة؟ مترجم عیون اخبار الرضا علیه السلام (محمد تقی اصفهانی) می افزاید: از این کلام حسن حال رجاء بن ابی ضحاک معلوم می شود و مقصود این است که کسی دیگر باعث این عمل شده و تو می خواهی رجاء را به عوض او به قتل رسانی؟ شیخ صدوق، اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۴: ۲. [۱۱۳] تردید از ما نیست. [۱۱۴] ملا باقر مجلسی می گوید: حضرت در اهواز در مسجدی نماز خواند و این دعا را فرمود: لَكَ الْحَمْدُ إِنَّ أَعْظَمَكَ وَ لَا حُجَّةَ لِي إِنَّ عَصِيَّتَكَ وَ لَا صِيْعَ لِي وَ لَا لِيغِيْرِي فِي إِحْسَانِكَ وَ لَا عُذْرَ لِي إِنَّ أَسْأَتْ مَا أَصَابِي مِنْ حَسَبِيَّةٍ فَمِنْكَ يَا كَرِيْمٌ اغْفِرْ لِمَنْ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. به نقل از عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۴۷۹. همچنین ر. ک. به: بحار الانوار (ترجمه‌ی موسی خسروی)، ۱۰۴ - ۵: ۱۲. [۱۱۵] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۴ - ۵: ۲. [۱۱۶] عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۲. [۱۱۷] عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱۷۵: ۱. [۱۱۸] مرصد الاطلاع خلاصه‌ی کتاب معجم البلدان است که در سال ۷۰۰ تألیف شده است. [۱۱۹] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱۳۳: ۱. [۱۲۰] در منابع جغرافیایی مکانی را به نام «آبیدج» نیافتیم اما به لحاظ تشابه اسمی ممکن است منظور همان شهر «ایدج» یا «ایده» باشد که در این صورت از این مکان ابن بطوطه و مقدسی به عنوان «مال امیر» نام می برند که پلی سنگی بر روی رودخانه‌ی کارون داشته و امروزه نیز خرابه‌های آن دیده می شود، و در گذشته به «خره‌زاد» مادر اردشیر بابکان

معروف بوده است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۴؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲۹: ۲؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۴؛ بر تولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ۲۶۶: ۲. آدام متر نیز به نقل از یاقوت در معجم البلدان، از پل ایندج بر بالای رود کارون نام می‌برد و می‌نویسد: یاقوت آن را از عجایب دنیا می‌داند. ر. ک. به: آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ۲۲۸: ۲. [۱۲۱] راوندی صاحب الخرائج، ماجرای نیشکر و گیاه دارویی را در یک ماجرا شرح می‌دهد... طیب گفت: این گیاه در چین وقتی یافت نمی‌شود حضرت فرمود: برایم مقداری نیشکر تهیه کن، پزشک گفت: این سخت‌تر از اولی است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: نیشکر و داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین و هم اکنون وجود دارد. و از آب شادروان عبور کنید آسیابی خواهید دید در آن جا مردی سیاه چهره است از او پرسید نیشکر و آن گیاه کجا می‌روید؟ (اسم گیاه را، راوی فراموش کرده است) من به آسیاب رفتم و مرد سیاه را دیده و از او پرسیدم او به نیشکرهای پشت سر خود اشاره کرد و هر چه لازم بود برداشتم و برگشتم... این جریان را که رجاء بن ابی ضحاک شنید به همراهان خود گفت: اگر بیشتر در این محل اقامت کنیم مردم فریفته‌ی او می‌شوند و از آن جا کوچ کرد. ر. ک. به: راوندی، الخرائج و الجرائح، (چاپ بمبئی)، ص ۱۰۴ - ۵. همچنین نگاه کنید به: عطاردی، مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ۱۷۵: ۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۰۵ - ۶: ۱۲ و سایر منابع. [۱۲۲] پل اربک هم آمده است. [۱۲۳] درباره‌ی «فرقه‌ی واقفیه» نگاه کنید به: نوبختی، فرق الشیعۀ (چاپ نجف)، ص ۶۸ و ۷۰؛ احمد بن علی بن احمد نجاشی، کتاب الرجال، ص ۲۵۸، ۲۳۱، ۲۳۰، ۶۱؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ۲۳۵: ۱؛ عبدالعزیز کشی، اختیار معرفۀ الرجال، ص ۴۹۳، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۹، ۶۰. [۱۲۴] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۴۶۳: ۲. [۱۲۵] عمادزاده، زندگانی امام رضا علیه‌السلام، ص ۴۷۸ به نقل از هروی، حدیقه‌ی الرضویه، ص ۷۴. [۱۲۶] یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۸۸: ۱ به نقل از اعتماد السلطنه، مرات البلدان، ۳۰: ۱. [۱۲۷] در این باره نگاه کنید به: جریر طبری، تاریخ طبری، ۶۵۱۹، ۶۴۸۷، ۶۴۶۲، ۶۴۰۸: ۱۵؛ ابن اثیر، تاریخ کامل (ترجمه‌ی علی هاشمی حائری)، ۲۸۶: ۱۶؛ ابن مسکویه تجارب الامم (ترجمه‌ی علی نقی منزوی)، ص ۳۰۰. [۱۲۸] فتوح البلدان درباره‌ی فتح حوزه‌های اهواز از «اربک» نامی نمی‌برد و تنها به پلهای نعمان اشاره می‌کند که این پلهای منسوب به نعمان بن عمرو بن مقرن المزنی است که نزدیک آنها وی لشکرگاه داشته است. نگاه کنید به: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۴۳ - ۲۵۴، ۱۲۶. [۱۲۹] مرآت البلدان، ۳۱: ۱ به نقل از یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۸۸: ۱. [۱۳۰] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۲ و ۲۳. (نقشه پیوست است). [۱۳۱] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۵۷۸: ۱؛ علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس (در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن) به تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ص ۱۶۶. [۱۳۲] ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و یاران، ترجمه‌ی علی هاشمی حائری، ۲۹۵ - ۲۷۶: ۱۶. [۱۳۳] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۵۷۸: ۱ و حسینی شوشتری، فردوس، ص ۱۶۹. [۱۳۴] احمد اقتداری، دیار شهریاران، ۵۷۸: ۱. [۱۳۵] «تستر» نام قدیم شهر شوشتر است وجه تسمیه‌ی آن به «شوش‌تر» از آن جا ناشی می‌شود که شوش معرب سوس و به معنی خوب است بنابراین «سوس‌تر» (تستر) و یا شوشتر به معنی خوبتر است. اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۴۹۸: ۱. [۱۳۶] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. ابن حوقل «سوق سنبل» ذکر می‌کند: صورة الارض، ص ۳۰. قدامه بن جعفر «جویرول» را اولین منزل و «ازم» را دومین منزل می‌شمارد: کتاب الخراج، ص ۲۶. علاوه بر این راه، راههای دیگری از خوزستان به فارس منتهی می‌شود نگاه کنید به: ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱ - ۲؛ ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۴۳؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۶۲؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ اصطخری، مسالك الممالک، ص ۱۱۲ و. [۱۳۷] اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۵۱۳: ۱. برابر نقل تحفة العالم بنای این مسجد در ایام خلافت المعتز بالله (سیزدهمین خلیفه‌ی عباسی) آغاز و تا زمان خلافت المسترشد بالله (بیست و نهمین خلیفه‌ی عباسی) پایان یافته که اسم او را بالای محراب با گچبری نوشته‌اند. [۱۳۸] همان. [۱۳۹] المعتز، و از سال ۲۵۱ تا ۲۵۵ حکومت کرد. [۱۴۰] المسترشد، او از سال ۵۱۲ تا ۵۲۹ حکومت کرد. [۱۴۱] به نقل از

اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان، ۱۳۲: ۱. [۱۴۲] شادروان عظیم شوشتر را برای بالا آوردن آب رودخانه ساخته بودند تا آب از کارون وارد نهری که حفر کرده بودند شود و ناحیه‌ی خاوری آن شهر را مشروب سازد. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۴. [۱۴۳] امیر عضد الدوله‌ی دیلمی از سال ۳۳۸ تا ۳۷۳ ه. ق حکومت کرد و در سال ۳۶۷ هواز را به تصرف خود در آورد. [۱۴۴] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۲ و ۲۵۴. [۱۴۵] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۱: ۷۸-۵۷۲ و ۸۶-۵۸۲؛ احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان، چاپ دوم، ص ۵۴-۶۳؛ علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی، فردوس، ۱۷۰-۱۷۳، ۱۶۶، ۱۵۹، ۱۴۷، ۸-۱۳، ۱۲، ۸-۱۰؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۲-۶. [۱۴۶] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۷۷۷: ۱. [۱۴۷] همان، ص ۵۵۴. [۱۴۸] همان، ص ۳۶۸. [۱۴۹] همان. [۱۵۰] همان، ص ۷۷۷. [۱۵۱] همان، ص ۳۲۰؛ و سید عبدالله داعی دزفولی، تذکره‌ی الاخبار و مجمع‌الابرار، ص ۳۸. [۱۵۲] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۸۶۹: ۱. [۱۵۳] همان، ص ۷۷۱. [۱۵۴] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۷۷۵: ۱. [۱۵۵] نام پلی است که فتحعلی خان قاجار بر رود شطیط ساخته است این پل در زمان ایران باستان و در قرون نخستین اسلامی وجود نداشته است و ابن بطوطه که در سال ۷۴۵ هجری قمری از این مکان عبور کرده توسط «جسر» گذشته است (جسر چند قایق متصل به هم است که یک پل متحرک را تشکیل می‌دهد) در زمان فتحعلی شاه کاروانیان از روی کلک عبور می‌کردند، از جمله گروهی از بزرگان فیلی (نام یکی از قبیله‌های مهم در آن دوران) که به فرمان فتحعلی شاه روانه‌ی خوزستان بودند با کمک کلک می‌خواستند از رود بگذرند و به شوشتر روند، ناگهان در نیمه‌ی راه کلک وارونه شد و آنها در آب غوطه‌ور شدند فتحعلی شاه از آن پس دستور داد تا این پل را بسازند. اکنون، قسمتی از این پل ویران شده و کسانی که می‌خواهند از شوشتر روانه‌ی بختیاری و یا دزفول و لرستان شوند از این پل عبور می‌کنند. این پل را علاوه بر پل شاه علی، پل نفس کش و پل فتحعلی شاه نیز می‌نامند. احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۴: ۱-۵۸۳ و ۷۷۷؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۲۰۲: ۱. [۱۵۶] پل لشکر به این علت «لشکر» نام گرفته که در ابتدای صحرائی واقع شده بود که آب آن صحرا به عسکر مکرم (لشکر مکرم) می‌ریخته. نگاه کنید به همان مأخذ، ص ۷۰۸. [۱۵۷] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۷۷۷: ۱ به نقل از نسخه‌های خطی شیخ محمد مهدی شرف الدین شوشتری، ردیف پنجم، مبحث بقاع و مزارات شوشتر. [۱۵۸] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول ۷۷۷: ۱. [۱۵۹] کلاه دوازده ترک یا دوازده گوشه از ابداعات دوران صفویه است. این کلاه به رنگ سرخ بود و دوازده شکاف به نام دوازده ائمه داشت و سربازان صفوی به همین نام یعنی قزلباش (سرخ سر) خوانده می‌شدند. نگاه کنید به: راجر سیوری، ایران عصر صفویه، ترجمه‌ی احمد صبا، ص ۱۷. [۱۶۰] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۵۵۴-۶: ۱. [۱۶۱] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۳۶۸-۹: ۱. [۱۶۲] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۳۲۰: ۱. [۱۶۳] همان، ۷۶۹: ۱. [۱۶۴] احمد اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ۳۵۱-۲: ۱. [۱۶۵] منظور احمد بن موسی علیه‌السلام است که آن بزرگوار نیز چند سال بعد از مسافرت برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از مدینه عازم خراسان شد و در راه فارس توسط عامل مأمون که قصد کشتن وی و سایر خاندان او را داشت در منطقه‌ی خان زنیان ناچار به جنگ شد، و سرانجام پس از چند نبرد در شیراز به شهادت رسید. جهت اطلاع نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۲۱۶: ۱۲، ۲۷۶: ۱۱؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، باقر شریف قریشی، حیاة الامام موسی بن جعفر (متن عربی)، ۴۱۰: ۲؛ حاج محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۲۲؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص ۱۱۵؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ۸-۱۰؛ مقدس اردبیلی، حدیقه‌ی الشیعہ، ص ۶۹۲؛ باقر خوانساری، روضات الجنات، ۶۰: ۱؛ روضانی، جامع‌الانساب، ص ۶۵. [۱۶۶] دیار شهریاران، بخش اول: ۷۷۵: ۱. [۱۶۷] همان، ص ۷۷۱. [۱۶۸] سوس همان شهر قدیمی شوش است. [۱۶۹] گندیساپور، همان شهر قدیمی جندیشاپور است، جندیشاپور در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر سر راه دزفول، جایی که امروز «شاه آباد» نام دارد قرار داشته که هم اکنون نیز باقی مانده‌ی خرابه‌های آن وجود

دارد. ن. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۵۶. [۱۷۰] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۴. [۱۷۱] راه «بصره» را در راه بصره به سوق الاهواز شرح دادیم. [۱۷۲] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰. [۱۷۳] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۵۳ و ۱۵۹. [۱۷۴] همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱. [۱۷۵] همان، ص ۱۶۱. [۱۷۶] همان، ص ۱۶۳. مهربان نام بندری بوده است در ساحل خلیج فارس در ده تا پانزده هزار گزی شمال غربی بندر دیلم در دامنه‌ی جنوبی ارتفاعات بین سردشت زیدون و رودخانه‌ی زهره و جلگه‌ی ساحلی بندر دیلم. و به فاصله‌ی هفتصد گز در جنوب قریه‌ی شاه عبدالله قرار داشته است. و در زمان ناصر خسرو شهری بوده با بازاری بزرگ و جامعی نیکو سه کاروانسرای بزرگ هر یک چون حصاری محکم و عالی و آب شهر نیز از باران تأمین می‌شده است اما یاقوت حموی در معجم البلدان آن را شهری خرد وصف می‌کند که خود آن را دیده بوده است. خرابه‌های شهر چنان که گفته شد نزدیک شاه عبدالله فعلی واقع است. همان، بخش تعلیقات، ص ۲۹۱. [۱۷۷] همان، ص ۱۶۴. [۱۷۸] همان، ص ۱۶۵. لوردغان، در مسیر راه ارجان به اصفهان در چهل فرسنگی ارجان است. [۱۷۹] همان. [۱۸۰] همان. [۱۸۱] ایرانشهر، نشریه‌ی شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳: ۲. [۱۸۲] ابن بطوطه، سفرنامه، ۱۹۲: ۱. [۱۸۳] همان، ص ۱۹۵. [۱۸۴] همان، ص ۱۹۹. [۱۸۵] همان. [۱۸۶] همان، ص ۲۰۰. [۱۸۷] همان، ص ۲۰۱. [۱۸۸] همان. [۱۸۹] همان، ص ۲۰۴. [۱۹۰] همان، ص ۲۱۰. [۱۹۱] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۵. نگاه کنید به قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۱۹۴؛ الاعلاق النفیسه، ص ۱۸۸؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۵؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۷۷؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۰۱ و ۴۲۰؛ ایرانشهر، نشریه‌ی شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۶۳: ۲. [۱۹۲] فارس در منابع تاریخ قدیم یونانیان، پارسه، پرس، پرسر، پرسین و پارای تاسن، خواننده شده و آن را به سرزمین ایران اطلاق کرده‌اند. ر. ک. به: اعتماد السلطنه، تطبیق جغرافیایی قدیم و جدید ایران، ص ۸۸ - ۹. [۱۹۳] جهت اطلاع نگاه کنید به: زر کوب شیرازی، شیراز نامه؛ فرصت الدوله، آثار العجم؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه‌ی ناصری؛ آتور جان آربری، شیراز مهد شعر و عرفان؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس. [۱۹۴] زرکوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۲۲ - ۳. [۱۹۵] نقل اختصار از، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۶۷ - ۹. [۱۹۶] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۴۹: ۱. [۱۹۷] Sabel یا (۱۹۸). (Sanabik) Nasail یا (Arrjan) [۱۹۹]. (Nasaiek) یا ارغان (Noubandijan) [۲۰۰]. (Arrkan) یا نوبنجان. [۲۰۱] KarGun. ابن بلخی مابین این دو منزل از «کوسجان» یا کونجان به مسافت سه فرسخ نام می‌برد. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱. [۲۰۲] Kholan. نام صحیح این محل خلار (Kholar) است. نگاه کنید به: مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۵؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۳۸۰: ۲؛ فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۵۲۳. [۲۰۳] Djowaim. «جوین» هم آمده است که در واقع «گویم» کنونی است که به این نام خوانده می‌شود. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۰ و ۱۲۲؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۴۴؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۰ - ۱، ۷۷، ۷۰؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۴۵۷: ۲؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۱۴، ۱۷۹، ۱۷۷. حمدالله مستوفی می‌افزاید: جویم و خلار دو قریه‌ی مهم‌اند که اولی در پنج فرسخی و دومی در نه فرسخی در فاصله‌ی شرق شیراز قرار دارند، سنگ آسیاب در اکثر ولایت فارس از خلار برده می‌شود و ایشان را غیر از آن حاصلی نیست، عجب این که ایشان از کم آبی آسیا ندارد و به جهت آرد کردن به دیگر مواضع روند. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۲۶. نگاه کنید به لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۷۳. این دو شهر برابر نقشه‌های کنونی تقریباً ۲۹ و ۶۴ کیلومتری شرق شیراز واقع شده‌اند. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، گیتا شناسی، چاپ دوم، ص ۳۵. [۲۰۴] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶ - ۸. [۲۰۵] Fazrak یا بزرک. [۲۰۶] Sahha یا صامه. [۲۰۷] Koshan، در مسیر راه دیگری که از اهواز به سمت شیراز از راه دشت ارژن و دو راهی کازرون می‌باشد واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۳۵. [۲۰۸] Kosdjan یا کونجان. [۲۰۹] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱. [۲۱۰] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. [۲۱۱] همان، ص ۲۲۱. [۲۱۲] همان. [۲۱۳] ابن رسته، الاعلاق

النفیسه، ۲۲۱ - ۲ [۲۱۴] Noubandadjan یا نوبنجان. [۲۱۵] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲. [۲۱۶] در نسخه‌ی کابل میان «کردمان» تا ارجان از منزلی به نام «راسین» نیز نام می‌برد (از کردمان تا راسین چهار فرسنگ) در نتیجه مسافت منازل در مجموع شصت و یک فرسخ می‌شود. نگاه کنید به یادداشتهای بخش «دریای فارس و توابع آن» جیهانی، اشکال العالم، (به تصحیح و تعلیق فیروز منصوری)، ص ۱۲۶. [۲۱۷] مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۳۶۱ - ۲؛ ایرانشهر، نشریه‌ی ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۴۵۶: ۲؛ اطلس تاریخی ایران، مؤسسه‌ی جغرافیایی دانشگاه تهران، نقشه‌ی شماره‌ی ۶ و ۷. [۲۱۸] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، بخش خوزستان؛ قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۲۵. [۲۱۹] مسافت در متن کتاب نیامده است. ابن رسته، الاعلاق النفیسه ص ۲۲۰. [۲۲۰] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۴۹: ۲ و ۱۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۵ - ۶: ۲؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۴؛ کلینی، اصول کافی، ۴۰۲: ۲ و ۴۰۷. [۲۲۱] ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس؛ سید حجت بلاغی، تاریخ ناین، ۲۳۵ - ۶: ۲. [۲۲۲] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۳۶۸: ۱. [۲۲۳] سابقا خوزستان را عربستان و یا عربستان ایران می‌نامیدند. [۲۲۴] ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۳ به نقل از مطلع الشمس. [۲۲۵] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۳۲: ۱. زر کوب شیرازی معتقد است قباد بن فیروز پدر انوشیروان این شهر را بنا کرده است. زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۲۴. [۲۲۷] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۰. [۲۲۸] حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۷. [۲۲۹] شرف الدین یزدی، ظفر نامه، ۴۱۷: ۱ به بعد، و همچنین نگاه کنید به، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱. [۲۳۰] امیر تیمور از پادشاهان سلسله‌ی تیموریان است که از سال ۷۸۳ تا ۸۰۷ حکومت کرد. [۲۳۱] معنی لغوی بهان را در لغتنامه‌های رایج نیافتم. نگاه کنید به: لغتنامه‌ی دهخدا، فرهنگ عمید، برهان قاطع. [۲۳۲] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۳۶۸: ۱. فارسنامه‌ی ناصری می‌نویسد: بعد از خرابی شهر ارجان، اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل کردند و اهل کوه کیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند. نگاه کنید به: میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه‌ی ناصری، ۱۴۷۴: ۲. [۲۳۳] به نقل از اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۳۱: ۱؛ زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۳۱. [۲۳۴] میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه‌ی ناصری، ۹۰۰: ۲؛ زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۳۲؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۲. [۲۳۵] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۲۴. [۲۳۶] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۵. [۲۳۷] فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۱۰. [۲۳۸] فسائی، فارسنامه‌ی ناصری، ۹۰۰: ۲. [۲۳۹] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۲۹۱. [۲۴۰] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۶۴، ۵۴ - ۵، ۴۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۰ و ۱۹۱. [۲۴۱] زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۲۳. [۲۴۲] مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۱۴۰. [۲۴۳] ایرانشهر، ۱۴۵۵ - ۶: ۲؛ اطلس تاریخی ایران، نقشه‌ی شماره‌ی ۷. [۲۴۴] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰. [۲۴۵] فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۰۱؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱۵: ۱. [۲۴۶] مسیر اخیر خط سیر برادر گرامی حضرت رضا علیه السلام احمد بن موسی (شاهچراغ) می‌باشد که آن حضرت بین سالهای ۲۰۱ تا ۲۰۳ ه. ق برای دیدار برادرش عازم خراسان بود که توسط عامل مأمون در خان زنیان، راه بروی مسدود شد ... نگاه کنید به: فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۴۴۵؛ سلطان الواعظین، شبهای پیشاور، ص ۱۱۵؛ میرزا حسن فسائی، فارسنامه‌ی ناصری، ص ۱۵۴؛ سید جلال الدین محمد شریفی، آثار الاحمدیه، ص ۸ - ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۷۶: ۱۱؛ محمد علی روضاتی، جامع الانساب، ص ۷۷؛ محمد کشی، الرجال الکشی، ص ۲۹۴؛ سید حسین حسینی بروجردی، منظومه‌ی نخبه‌ی المقال، ص ۱۴؛ باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، ۴۷۲ - ۵: ۲؛ محمد باقر خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ۶۰: ۱ و ۶۹۲؛ شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ۳۲۲: ۲؛ جنید شیرازی، شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، ص ۲۸۹ به بعد. [۲۴۷] راشک در مسیر راههای باستانی و قدیمی جاده‌ی شوش به پاسارگاد واقع بوده است. [۲۴۸] آنگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسسه‌ی گیتاشناسی، ص ۳۴ - ۶ و همچنین نقشه‌ی استان فارس، مؤسسه‌ی گیتا

شناسی. [۲۴۹] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۰. [۲۵۰] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۷. [۲۵۱] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. [۲۵۲] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱. [۲۵۳] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۶. [۲۵۴] همان. [۲۵۵] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. [۲۵۶] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱. [۲۵۷] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹؛ شرف الدین یزدی، ظفر نامه، ۱: ۱۱۴ به بعد. [۲۵۸] اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۳۶۸: ۱. [۲۵۹] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۱. [۲۶۰] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۱۸. [۲۶۱] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵. [۲۶۲] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷. [۲۶۳] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۷. [۲۶۴] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۲۷. [۲۶۵] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۲۲. [۲۶۶] قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷. [۲۶۷] همان. [۲۶۸] همان. [۲۶۹] همان، ص ۲۸. [۲۷۰] همان. [۲۷۱] همان. [۲۷۲] همان، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲. [۲۷۳] ایرانشهر، ۴۵۶: ۲. [۲۷۴] شیراز در سال ۷۴ هجری توسط محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقفی در نه فرسخی جنوب شهر باستانی اصطخر بنا شد. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲. [۲۷۵] نگاه کنید به: ابن بلخی، فارسنامه؛ زر کوب شیرازی، شیراز نامه؛ میرزا حسین فسائی، فارسنامه‌ی ناصر، فرصت الدوله، آثار العجم؛ علی سامی، شیراز؛ مصطفوی، اقلیم پارس؛ بامداد، شیراز در گذشته و حال، و سایر منابع. [۲۷۶] به نقل از: اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۹۰ - ۱: ۱؛ زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۲۳؛ جیهانی، حدود العالم، ص ۱۳۰ - ۱. [۲۷۷] زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۲۴. [۲۷۸] ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۲؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۱؛ آربری می‌نویسد: نام شیراز را در کشفیات باستان شناسی، به صورت Shira- its- ish آمده است. ر. ک. به: آربری، شیراز، ص ۴۰. [۲۷۹] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۹۷ - ۸. ن ک به، اطلس تاریخی ایران، نقشه‌ی شماره‌ی ۱۰، ۹، ۸. [۲۸۰] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۱۵؛ اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ۱۰۳: ۱؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۹۴. [۲۸۱] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۹۴. [۲۸۲] همان، ص ۳۶. [۲۸۳] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۵۰. [۲۸۴] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵. [۲۸۵] مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷. [۲۸۶] حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۰۰، همچنین نگاه کنید به: اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۲۹؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۸۱ و ۸۴. [۲۸۷] قدمت مسجد جامع ابرقوه به سال ۷۳۸ ه. ق می‌رسد. [۲۸۸] جهت اطلاع بیشتر ر. ک. به: ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۳۳۵: ۱ و ۳۶۰؛ آندره گدار (و دیگران)، آثار ایران، ۲۲۶: ۳؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۲۶۴، ۲۵۵، ۲۴۶، ۱۲۴، ۹۵، ۵۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۹ - ۵۶؛ زر کوب شیرازی، شیراز نامه، ص ۱۱۷ - ۹، ۸۵، ۲۲؛ ابن بلخی، فارسنامه، ۱۶۴، ۱۲۴، ۱۲۱: ۱؛ فسائی، فارسنامه، ۳۷۱، ۳۶۷، ۲۹۵ - ۵۴ - ۵۹؛ یادگارهای یزد، ۱۲۶۶، ۱۲۴۶، ۱۲۴۴، ۱۲۴۳، ۱۲۳۸، ۸۹۹، ۸۶۷: ۲؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ۲ - ۶ و ۳۳۱ - ۳۲۷. [۲۸۹] ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۳۵۷ - ۸: ۱. [۲۹۰] کته را برخی از جغرافیدانان به عنوان نام قدیم یزد و برخی ایالتی از یزد و یا اصطخر ذکر کرده‌اند. [۲۹۱] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵ و سایر منابع. [۲۹۲] فرصت الدوله، آثار العجم، ص ۱۳۰. [۲۹۳] ابن بلخی منزلی را به نام «پادوست» در حد فاصل زرقان تا اصطخر به مسافت چهار فرسخ ذکر می‌کند. ر. ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲. [۲۹۴] کهمنک، ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲. [۲۹۵] ابن بلخی از دیه شیر تا «تومره بست» را چهار فرسخ و از آن جا تا یزد را نه فرسخ ذکر می‌کند. همان مأخذ، ص ۲۳۲. [۲۹۶] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۵. [۲۹۷] بیر، نیز آمده است. [۲۹۸] کهمند، کهمید، کهمیک هم آمده است. [۲۹۹] قریه‌ی «بیذ» همان «ده بید» است. ر. ک. به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۵. [۳۰۰] «دیه شیر همان است که امروزه «ده شیر» می‌گویند. [۳۰۱] ابخیزه هم آمده است. [۳۰۲] ابن حوقل، سفرنامه، ص ۵۲ - ۳. [۳۰۳] ر. ک. به: ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۲. [۳۰۴] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۹ و نگاه کنید به: ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۵۱؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۵۷؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۲۰۱؛ قدامه بن جعفر، کتاب

الخراج، ص ۱۹۶ - ۷؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۳۲ - ۳. [۳۰۵]. ر. ک به: ایرانشهر، ۱۴۶۳: ۲؛ مصطفوی، اقلیم پارس، ص ۳۶۱ - ۲؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۲ و ۳۰۴. [۳۰۶] نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، مؤسسه گیتا شناسی. [۳۰۷] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶؛ ن. ک به: اطلس تاریخ ایران، نقشه‌ی شماره‌ی ۸. [۳۰۸] محمد بن حسن جعفری، تاریخ یزد، ص ۲۵ - ۳۰؛ حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۹ - ۲۷. [۳۰۹] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۹۴ - ۵، ۱۹۶؛ ر. ک به: لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶. [۳۱۰] حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۵۳؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶. [۳۱۱] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۶۴: ۲. مقایسه شود با مجلسی، بحار الانوار، ۲۹: ۱۲ و قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۵. [۳۱۲] سید حجت بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۵ - ۶: ۲؛ مسند الامام رضا علیه السلام، ۱۸۴: ۱؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی حضرت رضا علیه السلام، ص ۲۴۵ به نقل از مطلع الشمس. [۳۱۳] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۵. [۳۱۴] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۴؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵. [۳۱۵] جغرافی نویسان عرب در قرون وسطی این صحرا را «مفازه» به معنی بیابان نامیده‌اند. [۳۱۶] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۵ - ۶؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۲. [۳۱۷] «آب بیده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۵. [۳۱۸] «عقده» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۵۸. [۳۱۹] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۶؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۸۸؛ یاقوت، معجم البلدان، ۱۴۷: ۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۷. [۳۲۰] برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ۲۶۳ - ۴: ۲. ن. ک به: اطلس تاریخی ایران، نقشه‌ی ۹، ۸. [۳۲۱] جهت اطلاع بیشتر ر. ک به: جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۶ - ۹؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۹ - ۵۲؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۳ - ۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۶ - ۹۱. [۳۲۲] «آبخیزه» اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹. [۳۲۳] «خزانة» مسالک الممالک، ص ۱۸۹؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۷. [۳۲۴] از آبخیزه تا خزانه یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹. [۳۲۵] از ساغند تا رباط پشت بادام، تا رباط محمد یک مرحله بیابان است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۹. [۳۲۶] در این منزل حوض آبی هست و کاروانسرای لیکن مردم نیست و ریگ ریگی است به مقدار دو فرسنگ. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰. [۳۲۷] رباط خوران، ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۷. [۳۲۸] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰. [۳۲۹] زاد آخرت، مسالک الممالک، ص ۱۹۰. [۳۳۰] بستاداران و بشتاداران هم آمده است. ر. ک به: همان مأخذ؛ ابن حوقل، صورة الارض ص ۱۴۷. [۳۳۱] ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸. [۳۳۲] «رباط زیگن» و «ریگن» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸. [۳۳۳] «استلشتر» و «اسنیشت» هم آمده است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸. [۳۳۴] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۹۰؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۴۸. [۳۳۵] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۷ - ۸؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۴۹ - ۵۲؛ ابن حوقل، صورة الارض، ۱۴۵ - ۹؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۸ - ۹۱. [۳۳۶] ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۳. [۳۳۷] همان. [۳۳۸] همان، ص ۱۷۴. [۳۳۹] همان، ص ۱۷۵. [۳۴۰] این کلمه به صورت منفرد در لبه‌ی سمت چپ کنده شده است و احتمال الحاقی بودن می‌رود. [۳۴۱] سال ۹۰۶ ه. ق. [۳۴۲] در تمام موارد بالا- بر روی (ی) در آخر کلمات دو نقطه گذاشته شده است. [۳۴۳] سال ۵۹۲ ه. ق. [۳۴۴] «رحمة الله» بالای سطر کنده شده است. [۳۴۵] سال ۵۹۵ هجری. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ص ۱۷۳ - ۱۷۷: ۱. [۳۴۶] ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۲۸۰: ۱. [۳۴۷] احمد بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، ص ۱۳۳؛ مستوفی بافقی، جامع مفیدی، ص ۵۳۶ - ۷ و ۶۲۱. [۳۴۸] ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۲۸۱ - ۲: ۱. [۳۴۹] تفت در ۲۱ کیلومتری یزد به سمت ابر قوه واقع شده است. [۳۵۰] فراشاه در ۶ کیلومتری تفت واقع شده است. [۳۵۱] ایرج افشار، یادگارهای

یزد، ۳۸۱ - ۸۴: ۱. [۳۵۲] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳. [۳۵۳] عبارت «علی ولی الله» به خط دیگری اضافه شده است. [۳۵۴] «فرامرزی» اشتباه سنگ تراش است. [۳۵۵] ایرج افشار، یادگارهای یزد، ۳۸۲ - ۴: ۱. [۳۵۶] احمد بن علی کاتب، تاریخ یزد، ص ۷۰. [۳۵۷] «بافران» در اصل بادران بوده است. [۳۵۸] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۶ - ۷: ۲. [۳۵۹] همان، ص ۲۳ - ۲۴. [۳۶۰] همان، ص ۵۹. [۳۶۱] همان، ص ۱۱. [۳۶۲] تاریخ نائین، ۷۹: ۱ و ۵۸ - ۹: ۲. [۳۶۳] همان، ۲۳۰: ۱ و ۱۵ - ۶: ۲. [۳۶۴] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۳۰: ۲. [۳۶۵] بلاغی در جای دیگر از کتاب خود «سلطان موصیله» را خادمه‌ی حضرت معصومه علیها السلام برمی‌شمارد، ن. ک به: تاریخ نائین، ۶۶: ۱. [۳۶۶] ن. ک به: سحاب، زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۲۷۶. [۳۶۷] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۵ - ۶: ۲. به نقل از مطلع الشمس. [۳۶۸] کهکیلویه و بویراحمد. [۳۶۹] شلمزار (کیار) شهری است میان لردگان و شهرکرد و از آن راهی است که به اصفهان می‌رود. ن. ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۹. [۳۷۰] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۵ - ۶: ۲. [۳۷۱] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۶: ۲. [۳۷۲] نقشه‌ی مذکور، مسیر حرکت امام رضا علیه السلام را از طریق غرب ایران به ری، قم، سمنان، نیشابور، سرخس و مرو ترسیم کرده است. [۳۷۳] تفاوتی که در خط سیر دیده می‌شود اضافاتی است که سحاب در کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام اضافه کرده است و این اختلاف در کتاب تاریخ نائین وجود ندارد. تطبیق کنید زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۱۷۵ را با تاریخ نائین، ۲۳۵ - ۶: ۲. [۳۷۴] در نقشه‌ی اطلس ایران نامی از «کروند» دیده نمی‌شود. از «کروند» نام برده شده که نزدیک مرز شوروی و در ۵۱ کیلومتری مرو تپه واقع شده و دو منطقه‌ی دیگر به همین نام وجود دارد که یکی میان اسلام آباد و سرپل ذهاب و دیگری بین طبس و بشرویه واقع است. همچنین از کروندان که ناحیه‌ای است در حوالی سنندج در ۵ کیلومتری دهکلان نام برده شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۱۸ - ۹، ۱۴، ۱۶. [۳۷۵] از قهپانه در نقشه‌ی اطلس ایران نامی نیامده است، از تأکید صاحب تاریخ نائین به نظر می‌رسد که این شهر ناحیه‌ای در اصفهان باشد. [۳۷۶] انارک در بیست و هفت کیلومتری نائین واقع شده است. نگاه کنید به: اطلس راههای ایران، ص ۲۵. [۳۷۷] در سی و پنج کیلومتری جنوب غربی سمنان نزدیک صوفی آباد واقع شده است. اطلس راههای ایران، ص ۱۶. [۳۷۸] در دویست و سه کیلومتری نائین به سمت استان خراسان واقع شده است. انارک بین این منطقه و نائین است. در سی و هفت کیلومتری جنوب خور روستایی است به نام نیشابور که نباید آن را با شهر نیشابور اشتباه کرد. همان، ص ۲۴. [۳۷۹] در چهل کیلومتری سمنان به طرف امیر آباد و دامغان واقع شده است. ر. ک. به: همان مأخذ، ص ۱۵. [۳۸۰] شاهرود در چهل و پنج کیلومتری دامغان و در نزدیکی بسطام واقع شده است. ر. ک. به: همان مأخذ، ص ۶ و ۷. [۳۸۱] میامی در مسیر راه شاهرود به سبزوار و در شصت و سه کیلومتری این شهر واقع شده است. همان، ص ۶. [۳۸۲] میاندشت در سی و هفت کیلومتری شاهرود به سمت سبزوار واقع شده است. همان، ص ۶. [۳۸۳] الحاک و یا (الحق) که در تاریخ نائین آمده است در نقشه‌ی کنونی ایران دیده نمی‌شود احتمالاً نام سابق شهری در حد فاصل میامی کنونی و عباس آباد بوده و نیز ممکن است نام دیگر میاندشت باشد. [۳۸۴] عباس آباد در سی و سه کیلومتری میاندشت واقع شده است. همان، ص ۶. [۳۸۵] در بیست و شش کیلومتری نیشابور واقع شده است. همان، ص ۵. [۳۸۶] در جاده‌ی فرعی نیشابور، قدمگاه به سمت مشهد، حوالی شریف آباد واقع شده است. همان، ص ۴. [۳۸۷] در چهار کیلومتری جنوب مشهد واقع شده است. همان. [۳۸۸] احمد طاهری، تاریخ یزد، ص ۴۰. [۳۸۹] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۰: ۱. [۳۹۰] همان، ص ۷۹. [۳۹۱] محمد هاشم، منتخب التواریخ، ص ۵۵۳. [۳۹۲] دوستدار آل محمد باش اگر چه فاسق باشی و دوستان آنان را دوست بدار اگر چه فاسق باشند. [۳۹۳] ابوذر، که خداوند از او راضی باد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود: ای ابوذر وصیت مرا بپذیر و آن را نگهداری کن امید است خداوند متعال تو را بهره‌مند کند، وصیت من این است که نزد قبرها به سر بر و از دیدن آنها یاد آخرت کن و آنها را گاهگاهی در روز زیارت کن و شب به زیارتشان مرو. [۳۹۴] بلاغی، تاریخ نائین، ۲۳۵: ۲؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷. [۳۹۵] اطلس راههای ایران، ص ۱۵. [۳۹۶] فرهنگ جغرافیای ایران: ص ۳۲: ۳. [۳۹۷] به نقل از سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۴۵.

صاحب بحر الانساب، بدون اشاره به دامغان تنها با ذکر ولایت خراسان در این باره می‌نویسد: چون (حضرت) بر سر چشمه رسیدند، آهوان بسیار دیدند که سر آن چشمه ایستادند (ایستاده‌اند) همه آب می‌خورند و خون از دیده می‌بارند. چون جمع آهوان را نظر به جمال جهان آرای حضرت امام افتاد گفتند: که یا امام معصوم صلاح چنان است که از این راه برگردی که مخالفان قصد کشتن تو را دارند، چون حضرت امام از آهوان این سخن بشنید، گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هر کسی از اجل روی بگرداند... چون امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام نقل را تمام کرد آهوان گفتند: صدقت یا ولی الله، آنگاه امام روانه شد تا به نیشابور رسید. ابن یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۱۰۱ - ۳. [۳۹۸] از نائین تا مزرعه‌ای که بر کنار بیابان است یک مرحله است. اصطخری، مسالک الممالک، ص ۱۸۷. [۳۹۹] جرمه، همان. [۴۰۰] هر سه یا چهار فرسنگ گنبدی و برکه‌ای آب باشد. همان. [۴۰۱] آتشگهان، همان. [۴۰۲] یک مرحله‌ی سبک، همان. [۴۰۳] و اگر خواهند از نوخانی به «دسکروان» روند یک مرحله، و از آن جا تا «بن» یک مرحله و از آن جا تا «ترشیز» دو مرحله و از آن جا تا نیشابور پنج مرحله، و راههایی به «دیه کردی» (ده کردی) جمع شود بر سه فرسنگی طبس که دهی بزرگ است، مردی هزار در این ده باشند. همان. [۴۰۴] جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۵۷. [۴۰۵] جمع کوفج است و کوفج یا کوچ و قفص طایفه‌ای بوده‌اند مقیم حاشیه‌ی غرب و جنوب و جنوب غربی کویر مرکزی ایران در مجاورت اقوام بلوچ و نام این دو طایفه‌ی «کوچ و بلوچ» که در طغیانگری، سرکشی و راهداری شهرت دارند در منابع تاریخ ایران آمده است. ر. ک. به: ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۲۷۵. [۴۰۶] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۶۷ - ۸. [۴۰۷] ر. ک. به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۲۳ - ۵، ۱۴، ۱۳، ۵، ۴ و همچنین نقشه‌ی «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. [۴۰۸] راه دیگری نیز قبل از عبور از خور، به عروسان و آب گرم و جوبانان می‌رود. [۴۰۹] ر. ک. به: اطلس راههای ایران، گیتاشناسی، ص ۲۳ - ۵، ۱۴، ۱۳، ۵، ۴ و همچنین نقشه‌ی «عربی» جمهوری اسلامی ایران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. [۴۱۰] اعثم کوفی، تاریخ اعثم کوفی (الفتوح)، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۰۹، ۱۰۸؛ بلاذری، فتوح البلدان، (بخش ایران)، ص ۱۵۸. [۴۱۱] اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۸۴ - ۵. [۴۱۲] لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۸ - ۹. [۴۱۳] لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹. ر. ک. فرای، تاریخ ایران کمبریج، ۸۰ - ۲: ۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۶، ۲۵۳؛ ابن حوقل صورة الارض، ۳۰۸ - ۱۰؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۵۹؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۸۵. [۴۱۴] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹. [۴۱۵] مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۸؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۳؛ ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۲۴؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۸؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۷۱. [۴۱۶] عمرولیث صفاری از امرای سلسله‌ی صفاریان بود که در سال ۲۶۶ هجری امیر خراسان و سیستان شد. [۴۱۷] ر. ک. به: فرای، تاریخ کمبریج ایران، ۹۸ - ۱۰۱: ۴؛ لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۰۹ - ۱۰. [۴۱۸] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۱ - ۱۳، ۴۰۹؛ همچنین یاقوت حموی، معجم البلدان، ۲۲۸: ۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۲؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۸۰ - ۸۱: ۳. [۴۱۹] حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ص ۶۲ - ۳. [۴۲۰] «بلاش»، «بلاش‌آباد» هم آمده است، در متن عیون «لاش‌آباد» ذکر شده است. [۴۲۱] او از این جهت «پسنده» نامیده‌اند که حضرت رضا علیه‌السلام او را از بین سایر مردم پسنندیده بودند. [۴۲۲] در برخی از کتابها «حمدان» هم آمده است. [۴۲۳] ابوالحسن سیمجور از امیران سلسله‌ی سامانی است. [۴۲۴] برخی از کتب می‌نویسند: «او را در کجاوه نشانده و به نیشابور باز گردانیدند». [۴۲۵] برخی از کتب نوشته‌اند: از دست او «جوشی» درآمد. [۴۲۶] فصد کردن: به معنی رگ زدن برای حجامت و خون‌گیری است. ر. ک. به: فرهنگ عمید، کلمه‌ی «فصد». [۴۲۷] برخی از کتب می‌نویسند: قطعه قطعه شد. [۴۲۸] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۷۴ - ۵: ۲. و همچنین نگاه کنید به: نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۸۷: ۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۲ و ۳۲۳. [۴۲۹] در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمد بن عامر طائی» آمده است. [۴۳۰] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا

علیه السلام، ۳۷۵: ۲؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار ۱۲۶ - ۱۲۳، ۷: ۴۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۷: ۲؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ص ۲۴۰؛ شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۰۸؛ اربلی، كشف الغمّة فی معرفة الائمة، ۹۸: ۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۴۳ - ۴: ۱، شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۲؛ مقدسی اردبیلی، حدیقه الشیعه، ۶۴۲؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۴ به بعد؛ کلینی، اصول کافی، ۴۰۷: ۲؛ خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۲۵؛ بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون مسند الامام رضا علیه السلام، ۴۴: ۱ در پاورقی و زندگانی سیاسی هشتمین امام در ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده‌اند. [۴۳۱] احمد بن حرب هم آمده است. [۴۳۲] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۴: ۲. [۴۳۳] ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی. [۴۳۴] در عیون اخبار الرضا علیه السلام، به ترتیب نام سلسله راویان علیهم السلام آمده است. [۴۳۵] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۵: ۲. [۴۳۶] علی بن عیسی اربلی، كشف الغمّة فی معرفة الائمة، ۲۷۳: ۲؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۵۸ - ۹: ۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۹: ۱۲. [۴۳۷] عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۵۹: ۱. [۴۳۸] عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۸۸. [۴۳۹] از قریه‌ی «مویدیه» در منابع جغرافیایی امروز، نامی نیافتیم. [۴۴۰] «غر» هم آمده است. [۴۴۱] «بلاش آباد» نیز آمده است. [۴۴۲] احمد بن محمد حسن بن احمد (خلیفه نیشابوری)، تاریخ نیشابور، ص ۱۲۵، ۱۱۷ و همچنین مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۳۴۰. [۴۴۳] «فروین» هم آمده است. عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه السلام، ص ۸۶. [۴۴۴] عطاردی می‌نویسد: در آن منزل چشمه‌ای بود که آب آن خشک شده بود، همان مأخذ، ص ۸۶. [۴۴۵] عطاردی می‌نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، همان مأخذ، ص ۸۶. [۴۴۶] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۶: ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۱: ۱۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۴. [۴۴۷] بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰. [۴۴۸] بلاغی، تاریخ نائین، ص ۲۳۰. [۴۴۹] بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰. [۴۵۰] یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۱۰۳ - ۴. [۴۵۱] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۵۸ - ۹: ۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۰۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۱ - ۱۲: ۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۱۸. [۴۵۲] بزذغه هم آمده است. [۴۵۳] یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۸۰: ۲. [۴۵۴] اصطخری، مسالك الممالک، ص ۲۰۵. [۴۵۵] بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷ - ۸؛ اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۸۵. [۴۵۶] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ص ۱۰۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ۴۴۹: ۲؛ کلینی، اصول کافی، ۴۱۲: ۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸ و سایر منابع. [۴۵۷] مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقوب»: سوراخ شده، سوراخدار. (فرهنگ عمید). [۴۵۸] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵؛ یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۱۶۹. [۴۵۹] در متن «رافضیان» آمده است. [۴۶۰] ابن بطوطه، سفرنامه، ۴۴۱: ۱. [۴۶۱] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵ - ۱۶؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۸۶؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲۶۲: ۲؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۵۲، ۳۳۳، ۳۱۹. [۴۶۲] ر. ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۴ و ۵. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف آباد. [۴۶۳] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۶: ۲؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۳: ۱۲؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۸۷: ۲. [۴۶۴] مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۳: ۱۲ و همچنین عمادزاده، زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۶۳: ۱؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۷۵؛ بدیع نگار، مشهد الرضا، ص ۴؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۳؛ نجفی یزدی، مناقب اهل بیت، ۱۸۸: ۲؛ ابن صباغ، فصول المهمه فی معرفة الائمة، ص ۲۶۰. [۴۶۵] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵ به نقل از یعقوبی، البلدان، ص ۲۷۷. [۴۶۶] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۶: ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۳: ۱۲؛ سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۷؛ عمادزاده، زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۱۹۱، ۱۹۰، ۶۳: ۱. [۴۶۷] حمید بن قحطبه‌ی طائی در زمان هارون الرشید از حکام خراسان بود به: ابن محمود گردیزی، زین الاخبار، ص

۲۷۷ مراجعه فرمایید. [۴۶۸] مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه‌ی محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۱؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۹۶: ۲؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۰۵: ۱۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ۴۴۹: ۲؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۷۳: ۲؛ کلینی، اصول کافی، ۴۱۲: ۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ص ۱۸۸. [۴۶۹] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۷ - ۸: ۲. [۴۷۰] صدوق عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۸: ۲، همچنین با کمی اختلاف شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۴. [۴۷۱] عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام ۲۰۷: ۱ به نقل از ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۳۹۶: ۲. [۴۷۲] یحیی خزاعی، بحر الانساب، ص ۱۰۴ - ۷. [۴۷۳] یعقوبی، البلدان، ص ۵۴. [۴۷۴] «ده باد» و «دیز باد» هم آمده است. [۴۷۵] یعقوبی، البلدان، ص ۵۵. [۴۷۶] احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۹ به نقل از مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۲ - ۳. [۴۷۷] ابن خردادبه، مسالک و الممالک، ص ۲۶؛ دایرة المعارف اسلام، ۱۰۲۸: ۴. [۴۷۸] ده سرخ. [۴۷۹] ایرانشهر، نشریه‌ی یونسکو، ۱۴۶۵: ۲. [۴۸۰] ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۲۰۱. [۴۸۱] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲. [۴۸۲] به نقل از مؤیدی ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۶۷. مقایسه کنید با: اطلس تاریخی ایران، نقشه‌ی شماره‌ی ۱۶. [۴۸۳] «سنگ بست» است. [۴۸۴] مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۶۴، ۶۲، ۶۰، ۵۹. [۴۸۵] احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۰۵ به نقل از یاقوت معجم الادباء، ۲۳۲: ۱۷ و ۷۶: ۱۳. [۴۸۶] نگاه کنید به: لغتنامه‌ی دهخدا و برهان قاطع، ماده‌ی «سرخس». [۴۸۷] یاقوت، معجم البلدان، ۷۲: ۱؛ قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۹. [۴۸۸] احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۰. [۴۸۹] بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۷؛ طبری، تاریخ طبری، ۴۷: ۶؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ اعثم کوفی، الفتوح، (چاپ بمبئی)، ص ۸۵. [۴۹۰] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۵۱؛ جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۶۹. [۴۹۱] یعقوبی، البلدان، ص ۵۵. [۴۹۲] لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۱ - ۲؛ ابن رسته، الاعلاق النفیسة، ص ۷۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۳۴، ۳۲۳؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۱۴، ۳۱۲؛ قزوینی، آثار البلاد، ۲۶۱: ۲؛ مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۹. [۴۹۳] احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۱۵۶. [۴۹۴] عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، پیشگفتار مؤلف، ص الف. [۴۹۵] عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۴ - ۵. [۴۹۶] همان، ص ۴. ر. ک. به: گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۶۰. [۴۹۷] احمد بن فضلان، سفرنامه‌ی ابن فضلان، ۶۲ - ۳. [۴۹۸] عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، ص ۳۵ - ۶، ۱۹، ۱۳ - ۲۰. [۴۹۹] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۲۶ - ۷: ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۵۹: ۱۲. [۵۰۰] سحاب، زندگانی امام رضا علیه السلام، ص ۲۵۶ - ۷. [۵۰۱] همان، ص ۱۹۴ - ۵. به نظر می‌رسد حذف ابتدای حدیث و انتساب حصن و یا حصار به حضرت رضا علیه السلام از اشتباه مؤلف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با مجلسی، بحار الانوار، ۱۶۰: ۱۲. [۵۰۲] روایتی را که سحاب در زندگانی امام رضا علیه السلام، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل کرده با آنچه عطاردی نوشته با تفاوتی از یک مأخذ است، اما متأسفانه مؤلف مأخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: آثار و اخبار امام رضا علیه السلام ص ۹۱ - ۲ را با مسند الامام الرضا علیه السلام، ۶۱: ۱. [۵۰۳] عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۹۱ - ۲. [۵۰۴] یعقوبی، البلدان، ص ۵۵. [۵۰۵] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۲۲. [۵۰۶] «نعیمی» هم آمده است. [۵۰۷] ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۷۲. [۵۰۸] مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۹۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۱۱۳: ۵. [۵۰۹] ر. ک. به: فرهنگ آندراج، و برهان قاطع، ماده‌ی مرو. [۵۱۰] اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵. [۵۱۱] بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۸۱؛ یعقوبی، البلدان، ص ۵۵؛ تاریخ الکامل، ۳۳: ۳؛ خوفی، مجمل فصیحی، ۱۳۱: ۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلی که در زمان عثمان و در سال سی و یک از طرف عبدالله بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده‌اند. [۵۱۲] حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان (هرات)، ص ۶۱. و همچنین اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۰۵. [۵۱۳] لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۳ - ۴؛ اصطخری، مسالک الممالک، ص ۲۶۰ - ۱؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۵؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۳۰ - ۱؛ یاقوت، معجم البلدان، ۷۷۷: ۲؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۳۱۴.

[۵۱۴] لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۲۴ - ۷؛ یعقوبی البلدان، ص ۲۸؛ اصطخری، مسالك الممالک، ص ۲۵۸ و ۲۶۳؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص ۳۱۴ و ۳۱۶؛ مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۳۱، ۳۱۲، ۳۱۰، ۲۹۹، ۲۹۸؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ۸۲۷، ۵۳۴: ۱ و ۶۱۰: ۲ و ۵۰۷: ۴. [۵۱۵] طبری، تاریخ طبری، ۲۶۳ - ۴: ۵؛ یعقوبی، البلدان، ص ۸۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۵۰ - ۶۵: ۲؛ بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۹ - ۳۰. جهت اطلاع از نهضت‌های شعوبیه نگاه کنید به: ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل یازدهم و دوازدهم. [۵۱۶] عباس سعیدی، خراسان بزرگ، ص ۲۳۴. [۵۱۷] شورلق هم گفته شده است. [۵۱۸] ر. ک. به: اطلس راههای ایران، ص ۴. [۵۱۹] طبری، تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۲: ۵ و (چاپ تهران)، ۵۶۵۹ - ۵۶۲۹، ۶۰: ۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، (چاپ بیروت)، ۱۷۲، ۱۶۲، ۱۵۸، ۱۵۳، ۱۴۷: ۴ و (چاپ تهران)، ۲۸۹، ۲۷۰، ۲۵۶، ۲۴۸: ۱۰؛ مسعودی، مروج الذهب، ۲: ۴۱۸، ۴۰۴، ۴۰۱، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۹، ۴۶۷: ۲، ۴۶۱: ۲؛ حمدالله مستوفی، تاریخ برگزیده، ص ۳۱۱، ۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰ - ۱؛ دینوری، اخبار الطول، ۴۳۳ - ۴۴۳ و همچنین حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل دوازدهم و بیستم. [۵۲۰] جهت اطلاع از اقدامات امام علیه‌السلام نگاه کنید به: جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده)، ص ۱۶۶ - ۱۸۸. [۵۲۱] مجلسی، بحارالانوار، ۱۳۰ - ۱۳۱: ۱۲. [۵۲۲] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۶: ۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲۶: ۱۲. درباره‌ی شخصیت فضل بن سهل مورخان نقلهای متضاد و مختلفی ارائه می‌دهند. منشی کرمانی، از جمله مورخانی است که می‌نویسد: وی به سبب محبت به اهل بیت و آل طه و یس، مأمون به قتل او حکم داد و در حمام شهید شد. در منابع متعددی، از فضل بن سهل به عنوان یک فرد جاه طلب نام برده می‌شود که در اندیشه‌ی در دست گرفتن قدرت و دعوت برای خود بوده است. جهت اطلاع بیشتر از شخصیت فضل بن سهل و نقش او در ماجرای ولایتعهدی و مخالفت‌های امام رضا علیه‌السلام با او، ر. ک. به: ناصر الدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائم الاخبار در تاریخ وزراء، ص ۱۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۳۹: ۱۲؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۰: ۱؛ لوسین بودا، برمکیان، (ترجمه‌ی عبدالحسین مکیده)، ص ۱۴۳، ۶۳؛ محمد بن الحسین اصفهانی، دستور الوزارة، ص ۱۱۱، ۴۸ - ۶۱؛ زرکلی، الاعلام، ۳۵۴: ۵؛ میر خواند، تاریخ روضه‌الصفاء، ۴۶۰، ۴۸، ۴۴ - ۵: ۳؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۹۱، ۳۸۰ - ۱: ۲؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۹: ۲؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ملا باقر مجلسی، بحارالانوار، ۴۰۱، ۳۸۶، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۲۴: ۱۲۰؛ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الانمّة، ۸۷، ۶۶، ۶۵: ۳؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۳۹۶ - ۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب، (چاپ نجف)، ۴۷۸: ۳ و ۴۹۳. [۵۲۳] امین طی نامه‌ای از مأمون خواست به بغداد بازگردد و وی را در امور حکومتی یاری دهد، این موضوع ظاهراً نامه‌ای بود که امین به همراه فرستادگانش به مأمون نوشت، اما در واقع قصد امین این بود که قدرت را از مأمون بگیرد و بدین وسیله او را از سپاهیان در قلمرو شرقی خلافت دور کند و ... هنگامی که مأمون با فضل بن سهل مشورت کرد، فضل بن سهل او را از رفتن بازداشت و وی را متوجه مخاطراتی کرد که در بغداد طراحی شده بود و به او وعده‌ی پیروزی بر امین داد. امین که از امتنا مأمون نگران شد عیسی بن ماهان را برای بازگرداندن وی به بغداد مأمور کرد و ... ر. ک. به: دینوری، اخبار الطوال، ۴۴۳-۵. [۵۲۴] «با نیت پاک». ر. ک. به: بحارالانوار، ۱۲۶: ۱۲. [۵۲۵] «اگر حکومت به من رسید و از ستم محمد برادرم آسوده شدم و مشکلات من حل شد خلافت را به محلی که خداوند قرار داده برگردانم». ر. ک. به: همان مأخذ. [۵۲۶] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۹۱ - ۲: ۲. شیخ مفید در الارشاد و مجلسی در بحارالانوار با تفاوت‌هایی این گفته را نقل کرده‌اند. نگاه کنید به: مجلسی، بحارالانوار، ۱۲۴ - ۶: ۱۲. [۵۲۷] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۲ - ۵: ۲. [۵۲۸] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۶: ۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۲۰: ۱۲. [۵۲۹] ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۱: ۶. [۵۳۰] مشهور است که نامه توسط فضل بن سهل نوشته شده بود. سید جعفر مرتضی عالمی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، (متن فشرده)، ص ۱۳۲؛ مسعودی، در اثبات الوصیة می‌نویسد: مأمون به امام نامه نوشت که به مرو بیاید، تا وی برای آن حضرت بیعت بگیرد، امام قبول نکرد مأمون برای دومین بار نامه

نوشت و او را قسم داد که (از مدینه) خارج شود. مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه‌ی محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۴. [۵۳۱] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۷۹: ۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۶۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۳۶۳: ۴، ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۰: ۱۲؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۱۹۲ - ۳. [۵۳۲] برخی منابع می‌نویسند: تا دو ماه تلاش مأمون برای وادار کردن امام به پذیرش خلافت و ولایتعهدی در مرو ادامه یافت. شیخ صدوق نیز می‌نویسد: آن جناب را از بصره و اهواز و فارس به مرو آوردند. مأمون به آن جناب خلافت و امارت را عرضه کرد. حضرت علیه‌السلام امتناع کرد و در این باب تا دو ماه گفتگوهای بسیار جریان یافت. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۹: ۲. [۵۳۳] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۹۰، ۳۷۹: ۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۷ - ۸؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ۶۶ - ۸: ۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۴۷۱ - ۲: ۳؛ ملا محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۷: ۱۲ و ۱۲۰. [۵۳۴] مسعودی، اثبات الوصیة (ترجمه‌ی محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۶ - ۷. و نیز مقایسه کنید با ابن ابی زینت، کتاب الغیبه، ص ۳۵۷؛ نقشبندی، ینابیع الموده (چاپ بمبئی)، ص ۴۰۳. [۵۳۵] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۱ - ۱: ۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۶۹ - ۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه‌ی رسولی محلاتی)، ص ۲۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۶: ۱۲ به بعد؛ قلندری بلخی، ینابیع الموده، ص ۳۸۴؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ۳۶۳: ۴؛ کلینی، اصول کافی، ۴۸۹: ۱؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ۲۶۳: ۱؛ اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ۸۷، ۶۵ - ۶: ۳؛ عطاردی، مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ۶۹: ۱. [۵۳۶] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۰: ۲. [۵۳۷] فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۱. [۵۳۸] دعبل خزاعی و ابی نواس از جمله شاعرانی بودند که در مجلس ولایتعهدی در مدح حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام قصیده سرودند. جهت اطلاع از قصاید آنها ر. ک. به: عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۱ - ۳: ۱. همچنین نگاه کنید به عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۴۰؛ مقدسی اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۴۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۳، ۲۹۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۶: ۱۰ به بعد؛ احمد امین، ضحی الاسلام (پرتو اسلام)، ترجمه‌ی عباس خلیلی، ۱۷۰ - ۲: ۲؛ عبدالله رازی، تاریخ ایران، ص ۵۱۹، ۲۱۹؛ فلیپ حتی، تاریخ عرب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ۳۸۳: ۱؛ احمد امین، ضحی الاسلام، ۱۲۵، ۷۵: ۱؛ ابن قتیبه دینوری، طبقات الشعراء، ص ۵۲۲؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۷۲، ۱۴۲؛ صادق آئینه‌وند، ادبیات انقلاب در شیعه، ۴۸۴، ۱۵۵، ۱۳۷، ۶۸: ۲؛ ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۶۸، ۲۶۶. [۵۳۹] ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: حضرت جر این دیگر سخنی نگفت. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵. و نیز عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۵: ۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۹۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۱. [۵۴۰] مقایسه کنید با گفته‌ی شیخ مفید در الارشاد، که می‌نویسد: مأمون برای عزیمت حضرت از مدینه به مرو «جلودی» را مأمور کرده بود. شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۰: ۲. [۵۴۱] علاوه بر این سه تن در میان عباسیان متعصب موجی از مخالفت در واکنش به اقدام مأمون نسبت به انتخاب حضرت برای ولایتعهدی در بغداد برخاست که منجر به بیعت با ابراهیم مهدی شد و همچنین در بصره عامل مأمون اسماعیل بن جعفر سلیمان بن علی هاشمی سر به شورش زد. جهت اطلاع نگاه کنید به: ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸؛ ابی اثیر، الکامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۴۴۱: ۲؛ ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۰۰؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص ۸۵؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۵۰۸: ۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۱ به بعد؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ۴۳۲: ۲؛ زکریا موصلی، تاریخ الموصل، ص ۳۴۱؛ ابن وردی، تاریخ ابن وردی، ۳۱۸: ۴. [۵۴۲] درباره‌ی این که مأمون حضرت علی بن موسی را ملقب به «رضا» کرد در منابع اختلاف نظر است. شیخ صدوق از جمله کسانی است که به استناد روایتی از «بزنطی» به نقل از حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام می‌نویسد: «خداوند آن مولود را به رضا مسمی گردانید برای آن که پسندیده‌ی خدا بود و» ... ر. ک. به: شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۲۹۸. [۵۴۳] امیر علی در روح الاسلام می‌نویسد: اولاد فاطمه رنگ سبز را که رنگ مورد

علاقه‌ی پیغمبر بود به عنوان نشانه‌ی هدف خود برگزیدند و بنی امیه رنگ سفید و بنی عباس رنگ سیاه را انتخاب کردند. امیر علی، روح الاسلام، ص ۲۸۶. همچنین فلیپ حتی، تاریخ عرب، ص ۴۰۳؛ محمد مناظر احسن، زندگی در حکومت عباسیان، ص ۶۸. [۵۴۴] ابن کثیر می‌نویسد: «حضرت جواد علیه‌السلام تا سال ۲۱۵ هجری با ام فضل همبستر نشد.» ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۲۶۹: ۱. فتال نیشابوری می‌افزاید، «برای اسحاق پسر موسی بن جعفر علیه‌السلام دختر عمویش اسحاق بن جعفر بن محمد را به زنی گرفت و او را امیر الحاج کرد.» فتال نیشابوری، روضه‌ الواعظین، ص ۳۷۲. [۵۴۵] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۷: ۲؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۷؛ ابن جوزی، تذکره‌ الخواص، ص ۲۰۰؛ عطاردی، الامام الرضا علیه‌السلام، ۷۰: ۱؛ ابن خیاط، تاریخ خلیفه، ۵۰۸: ۲؛ ابن طلحه، مطالب السؤل، ص ۸۵؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۲۴۸: ۱۰؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن اثیر، تاریخ کامل (ترجمه‌ی عباس خلیلی)، ۲۷۰: ۱۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری، (ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده)، ۵۶۵۹: ۱۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۱: ۲؛ فتال نیشابوری، روضه‌ الواعظین، ص ۳۷۱ - ۲؛ باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۰: ۱۲؛ شیخ مفید، الارشاد، (ترجمه‌ی رسول محلاتی)، ص ۲۵۳ - ۴؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۶؛ مسعودی، اثبات الوصیه، (ترجمه‌ی جواد نجفی)، ص ۳۹۷ - ۸؛ میر خواند، تاریخ روضه‌ الصفا، ۴۵۸ - ۹: ۳؛ بحرانی، مدینه‌ المعاجز، ص ۴۷۰ به بعد. [۵۴۶] دکتر شبلی، در کتاب خود می‌نویسد: «امام رضا علیه‌السلام پس از ولعهد شدن دیگر تنها نبود، بلکه اهل سنت، زیدیه و دیگر فرقه‌های متخاصم شیعه (مخالفان حکومت عباسی) همه بر امامت و رهبری وی اتفاق کردند.» ر. ک. به: الصلوة بین التصوف و التشیع، ص ۲۵۶ به نقل از جعفر مرتضی حسینی، زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص ۱۳۷. [۵۴۷] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲ و ۳۹۳: ۹. [۵۴۸] جهت اطلاع از متن کامل عهدنامه‌ی ولایتعهدی و دستخط امام علیه‌السلام بر پشت آن. ر. ک. به: یادداشت شماره‌ی ۴. [۵۴۹] ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۴۷۳: ۳. [۵۵۰] همان، ۴۷۴: ۳. [۵۵۱] همان، ۵۵۲: ۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ۴۷۴: ۳. [۵۵۳] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ص ۳۸۶: ۲. [۵۵۴] عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۶۴. [۵۵۵] نقل به اختصار از عطاردی، اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۴۳ - ۵. همچنین سید خلیل نجفی یزدی، مناقب اهل بیت علیه‌السلام، ۱۹۴ - ۵: ۲. [۵۵۶] ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۲۶۷: ۱۰. [۵۵۷] ر. ک. به: همان مأخذ، ۲۶۷ - ۸: ۱۰؛ طبری، تاریخ طبری (چاپ بیروت)، ۱۳۹: ۵ و (ترجمه‌ی فارسی) ۵۶۶۰: ۱۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۱: ۲؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ نخجوانی، تجارب السلف، ص ۱۵۸. [۵۵۸] عیسی بن یزید جلودی را برخی به اشتباه فرستاده‌ی مأمون برای عزیمت امام رضا علیه‌السلام از مدینه به مرو دانسته‌اند، شیخ مفید در الارشاد و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین منشأ این اشتباه هستند و سایر منابع از جمله روضه‌ الواعظین که به نظر می‌رسد مأخذ اصلی آن الارشاد است، این اشتباه را تکرار کرده‌اند. بررسی کنید: شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۰: ۲؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (ترجمه‌ی رسولی محلاتی)، ص ۵۲۳؛ فتال نیشابوری، روضه‌ الواعظین، ص ۳۶۹. [۵۵۹] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۹: ۲. ابن اثیر در شرح حوادث سال ۲۰۵ گزارشی ارائه می‌دهد که حاکی از زنده بودن عیسی جلودی در این سال است. وی می‌نویسد: مأمون او را برای جنگ با «قوم زط» (اهالی سند) روانه کرد. ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۳۰۶: ۱۰. [۵۶۰] مجلسی، بحار الانوار، ص ۴۶ - ۷: ۱۲. مقایسه کنید با همان مأخذ، ۱۲۴: ۱۲. شیخ صدوق و دیگران نیز این روایت را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۷۹: ۲. [۵۶۱] اصول کافی، این روایت را به نقل از «یاسر خادم» آورده است. شیخ کلینی، اصول کافی، ۴۰۷: ۲. [۵۶۲] همان، ۴۰۷: ۲. [۵۶۳] «چهار تکبیر گفت» شیخ کلینی، اصول کافی، ۴۰۸: ۲. [۵۶۴] سپس حضرت رضا علیه‌السلام در آمد و نزد در ایستاد و فرمود: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام، الحمد لله علی ما أبلانا (راوی می‌گوید) ما هم صدا را می‌کشیدیم و می‌گفتیم. همان. [۵۶۵] حضرت پیاده راه می‌رفت و در سر هر ده قدم می‌ایستاد و تکبیر می‌گفت. شیخ کلینی، اصول کافی، ۴۰۸: ۲. [۵۶۶] شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۶ - ۷: ۲؛ ملا باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۳: ۱۲؛ فتال

نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۷۳ به بعد؛ عطاردی، مسند الامام رضا علیه السلام، ۹۳: ۱؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۵۵ - ۶؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۶ - ۷؛ اختیار معرفه الرجال، ص ۴۹۱؛ رجال نجاشی، ص ۳۱۵؛ میر خواند، تاریخ روضه الصفا، ۴۴: ۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه (ترجمه‌ی نجفی)، ص ۳۹۶ - ۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۴۷۸ - ۹: ۳. [۵۶۷] یکی از دلایلی که مورخان غربی و غیر شیعی را متقاعد ساخته که شیعیان همواره در پی فرصتی هستند تا ثابت کنند امامانی که در جنگ شهید نشده‌اند، توسط مخالفان و دشمنان دین مسموم شده‌اند از این نوع نگرشها ناشی می‌شود. به عنوان نمونه، ر. ک. به: اشیپولر، تاریخ ایران، ۹۶: ۱. [۵۶۸] امیر علی، روح الاسلام، ص ۲۸۶. [۵۶۹] جریر طبری، تاریخ طبری، ۵۶۷۵: ۱۳ (چاپ بیروت)، ۱۴۶: ۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۲: ۲. [۵۷۰] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۷۱: ۲. [۵۷۱] حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۲۰۵؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۱؛ ابن حجر، تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد)، ۳۸۷: ۷. [۵۷۲] ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۲۹۳: ۱۰. [۵۷۳] به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ۲۸۶ - ۷: ۱۲. وی در ادامه‌ی طرح این موضوع، نظریه‌ی اربلی را رد می‌کند. [۵۷۴] آنچه مسلم است منشأ تحلیل این تذکره نویس استدلالی است که بعضی از جمله اربلی در کشف الغمه به نقل از ابن طاووس کرده‌اند و حتما این دو مأخذ نیز به پیروی از آنچه ابن جوزی در تذکره الخواص آورده می‌باشد. (در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت). [۵۷۵] جواد فاضل، معصومین چهارده گانه (علی بن موسی الرضا علیه السلام) ص ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۳۰ - ۱. نقل مطلب مذکور صرفاً برای آشنایی خوانندگان با دیدگاههای برخی از تذکره‌های جدید است. جهت اطلاع بیشتر، ر. ک. به: احمد امین، ضحی الاسلام، ۲۹۶: ۳؛ محمود صبحی، نظریه الامامه، ص ۳۸۷. [۵۷۶] در برخی تواریخ به جای موم «تمر هندی» آمده است. [۵۷۷] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۴۸۷: ۲؛ میر خواند، تاریخ روضه الصفا، ۴۸: ۳؛ مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۶۵۸ به بعد؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۶۴: ۱۲. [۵۷۸] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۶: ۲؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۱: ۱. [۵۷۹] ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۲۱۷: ۱۰؛ دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۳۶ - ۴۴۱؛ یعقوبی تاریخ یعقوبی، ۴۵۰ - ۲: ۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ۳۹۱: ۲؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۹۱: ۲؛ ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۲: ۱؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۲۴ - ۱۲۶: ۱۲. [۵۸۰] ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۲: ۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۴: ۱۲؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۶: ۲. [۵۸۱] ابن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ۲۳۱: ۱۰. چنانچه خلع مؤتمن از ولایتعهدی و تصمیم بر سپردن این مقام به حضرت رضا علیه السلام در یک سال انجام شده باشد این ماجرا در سال ۱۹۸ روی داده است در حالی که می‌دانیم فرستادگان مأمون برای عزیمت امام به مرو، در سال ۲۰۰ به مدینه آمدند و پیمان ولایتعهدی در رمضان ۲۰۱ منعقد گردید. [۵۸۲] ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۹۰: ۱؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۸۵: ۲؛ ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۱: ۱۲. [۵۸۳] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۶۰ - ۲: ۲؛ ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۲۵۰ - ۲، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۲: ۱۰؛ جریر طبری، تاریخ طبری (چاپ تهران)، ۵۶۶۰، ۳۶۳۸، ۵۶۲۹: ۱۳ و (چاپ بیروت)، ۱۳۷، ۱۲۳: ۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۱۸، ۴۰۱ - ۲: ۲؛ دینوری، اخبار الطوال، ۴۳۳ - ۴۴۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین (ترجمه‌ی رسولی محلاتی، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا، ص ۴۷۵ - ۴۹۷ و ۵۰۱ - ۵۴۱ و سایر قیام علویان، ص ۵۳۵، ۵۰۱، ۴۹۷، ۴۹۳ - ۴؛ ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب (چاپ بمبئی)، نگاه کلی به قیام ابن طباطبا، ص ۲۰۵، ۱۵۲. سایر قیام علویان، ص ۲۴۳، ۲۰۶، ۲۰۳ - ۴، ۱۱۷ - ۸؛ ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ۸۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ نجف)، ۴۷۱: ۳؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۱۵: ۲؛ زرکلی، الاعلام، ۷۵: ۹ و ۳۵۴: ۵. [۵۸۴] مسعودی، مروج الذهب، ۴۰۴، ۴۰۱ - ۲: ۳؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۳۰۳؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۶۲: ۲. [۵۸۵] مجلسی، بحار الانوار، ۲۸۶: ۱۲. [۵۸۶] میر خواند در تاریخ خود با نگاهی موشکافانه علت انتخاب علی بن موسی الرضا علیه السلام، را به ولایتعهدی علاقه و یا تمایل مأمون به علویان نمی‌داند بلکه با دیدی واقع بینانه می‌نویسد: در ایام خلافت مأمون از

اطراف و اکناف ولایت اسلام، علویان خروج می‌کردند و مأمون از این جهت پیوسته ملول و دلتنگ بود، سرانجام با عاقلان و اصحاب رأی در این باب مشورت کرد، رأی‌ها بر آن قرار گرفت که یکی از اولاد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که آراسته به حیل‌های علم و زیور عمل باشد ولیعهد باید ساخت و قرعه‌ی اختیار بر امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام افتاد ... مأمون از این جهت امام رضا علیه‌السلام را برگزید که عباسیان بدانند پس از مرگ او خلافت به دست علویان است ... میر خواند، تاریخ روضه‌الصفاء، ۴۵۸، ۴۷ - ۸، ۴۲ - ۳: ۳. [۵۸۷] ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ۱۷۱ - ۲: ۱۲. [۵۸۸] ابن جوزی و اربلی از جمله مورخان هستند که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و بی آن که در پی تحلیل همه جانبه‌ای برآیند راه ساده نگرانه‌ای (نه خائنانه آن طور که بعضی به آنها نسبت داده‌اند) را برگزیده‌اند و علاقه‌ی ظاهری مأمون به حضرت رضا علیه‌السلام و انتخاب ایشان به ولایتعهدی و نیز شیون و زاری کردن وی در مراسم تشییع امام علیه‌السلام مانع از آن شده که نقش مأمون در شهادت امام علیه‌السلام درست مورد توجه قرار گیرد و در نتیجه‌ی این نوع نگرش چهره‌ی واقعی مأمون و ماهیت ولایتعهدی از نگاه آنها دور مانده است. بررسی کنید: ابن جوزی، تذکره‌الخواص به ضمیمه‌ی مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ص ۳۵۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ۲۸۶ - ۷: ۱۲. [۵۸۹] عیسی بن یزید جلودی، علی بن ابی عمران و ابو یونس از این دسته بودند. [۵۹۰] بازماندگان محمد امین و در رأس آنها زبیده، خاندان رشید و عباسیان بغداد از این دسته بودند. [۵۹۱] عباسیانی که در مرو با ایجاد سؤال و اظهار مخالفت‌های غیر مستقیم می‌کوشیدند مأمون را متوجه خطای خود کنند از این دسته بودند، برای نمونه رجوع کنید به ماجرای دعای باران و نماز عید فطر. [۵۹۲] جهت اطلاع از چگونگی برپایی مناظرات و همچنین مضامین آنها. ر. ک. به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۴۷۶ - ۷، ۴۲۷ - ۴۴۸: ۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ۲۳۶ - ۲۶۰: ۱۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ۲۵۱: ۲؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۳۲۹ - ۳۴۱، ۳۲۶؛ مقدس اردبیلی، حدیقه‌الشیعه، ص ۶۵۳. [۵۹۳] طبری، تاریخ طبری، ۱۰۲۷: ۱۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ۴۷۸: ۳؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۰۷؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ۴۴۳: ۶. [۵۹۴] یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۴۷۱: ۲. [۵۹۵] ابن اثیر، کامل تاریخ اسلام و ایران، ۳۰۳: ۱۰. [۵۹۶] Naqra. مسیر راه معدن نقره به مدینه به شرح ذیل است. از معدن نقره به محدث (Muhdath) که استراحتگاه شبانه است به فاصله‌ی ۱۰ میل و از محدث به عسیره ۲۸ میل (Usaila) است و از عسیره تا حصین (Husain) راه ادامه می‌یابد به مسافت ۱۳ میل و از آن جا به مکحولین (Makhulin) و از مکحولین به سوی بطن النخیل (Batn-Nakhil) می‌روند. از بطن النخیل تا سقره ۱۵ میل (Saqara) و از آن جا تا طرف ۷ میل (Tarf) است و از طرف تا رکابیه ۱۵ میل (Rikabiya) و از آن جا تا مدینه ۱۰ میل راه است. ر. ک. به: «العلاق النفیسه»، ۳۴. [۵۹۷] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۴ - ۲۱۱. تطبیق شود با راه بغداد به مکه. همان مأخذ، ص ۲۰۴ - ۲۰۷. و راه معدن نقره تا مکه از طریق جاده‌ی کارون رو. همان مأخذ، ص ۲۰۸ - ۲۱۰. [۵۹۸] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۰ - ۱۱. [۵۹۹] ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۱۰. همچنان که ملاحظه می‌شود در مسیر راه قادسیه به بصره برخلاف آنچه صاحب مسند الامام الرضا علیه‌السلام نقل کرده، روستای «نباج» واقع نشده است. «نباج» در ۱۰ منزلی بصره به سمت مکه واقع شده است. [۶۰۰] یعقوبی، البلدان (ترجمه‌ی دکتر محمد ابراهیم آیتی)، ص ۹۰-۹۱، و همچنین ابن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۹-۸۰۲. [۶۰۱] شیخ صدوق، در العیون، تنها این بخش از عهدنامه را به نقل از محمد بن اسحاق بعد از بیعت مردم با علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که آن حضرت خطاب به مردم ایراد فرمودند، با تفاوت‌هایی نقل کرده است. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ص ۳۸۵-۶. [۶۰۲] شیخ صدوق می‌نویسد: و به این وتیره جاری شد عمل پیشینیان؛ یعنی عهد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام را که نقض کردند و آن جناب صبر کرد بر این لغزشها و بعد از آن اعتراض فرمود بر کسانی که این گونه اعمال شنیع مرتکب شدند و این غرامتها وارد آوردند، به جهت ترس بر پراکندگی امر دین و گسیختن ریسمان مسلمانان و ... و نمی‌دانم نسبت به من چگونه رفتار شود و نسبت به شما به چه نوع عمل شود. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۳۸۶: ۲. [۶۰۳] ر. ک. به: اربلی، کشف الغمه فی معرفه‌الائمه، ۱۷۲-۹: ۳؛

شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۹۴-۶: ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۷-۱۴۳: ۱۲؛ ابن صباغ، فصول المهمه فی معرفه الائمه (چاپ دارالخلافة طهران)، ص ۲۷۳-۴؛ عطار دی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱۰۱-۷: ۱ (متن ترجمه) ص ۱۷۲-۹. در عیون اخبار الرضا علیه السلام و بحار الانوار از عهدنامه‌ای که عبدالله مأمون و ولیعهدش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام برای ذوالریاستین، فضل بن سهل نیز نوشته‌اند به تفصیل شرح داده.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صد ها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازی های رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل:

www.eslamshop.com فروشگاه اینترنتی: تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲
 (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در گرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

